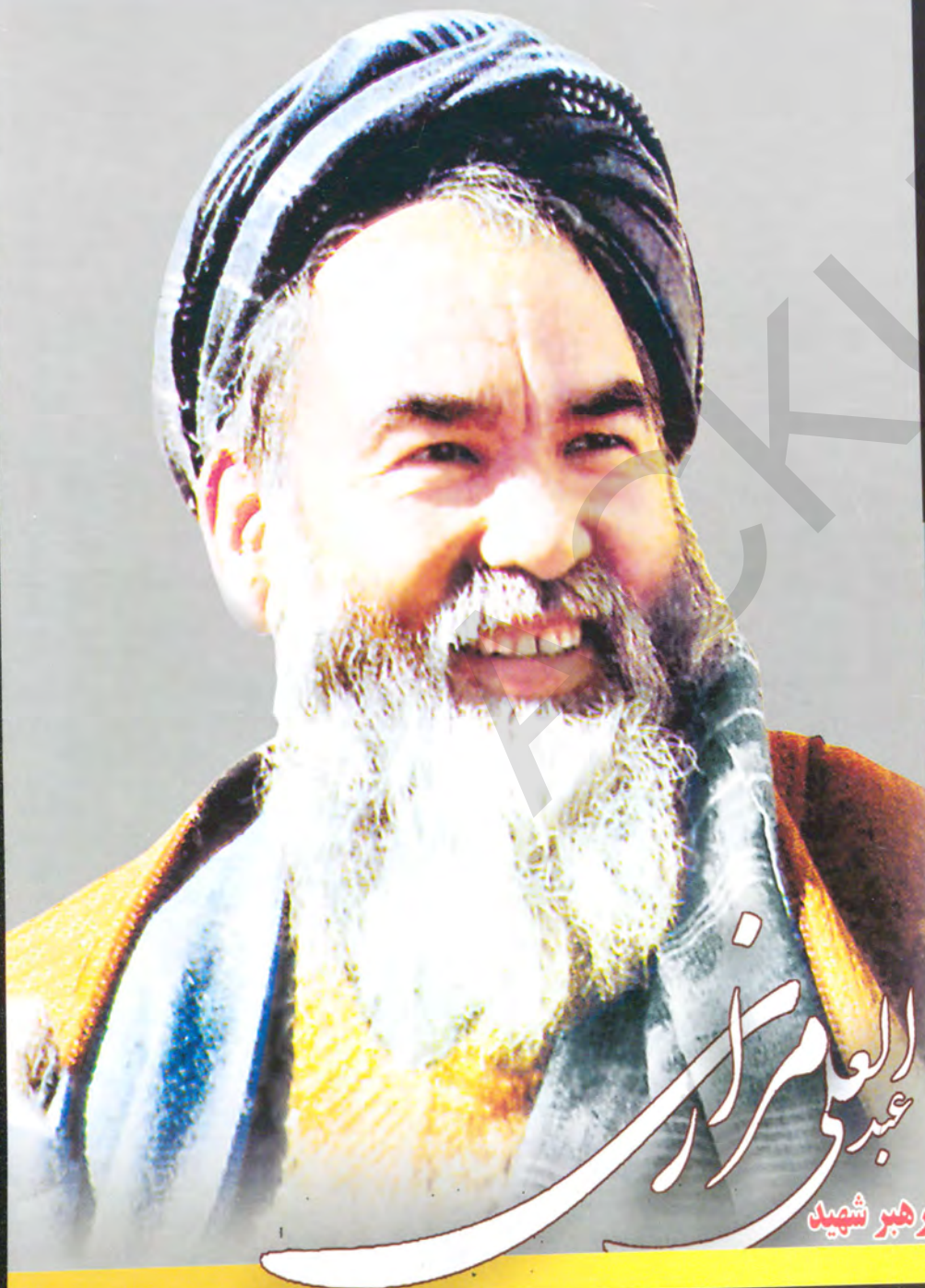




ویژه نامه خورشید عدالت (۲)

به مناسبت بیست و دومین سالگرد **شهادت** شهید وحدت ملی حضرت حجت الاسلام والمسلمین
استاد عبدالعلی مزاری (ره) و گرامی داشت شهدای جنبش تبسم و روشنائی



شکریه تبسم



نه نارنجک نه سنگ آورده باخود

قلب تنگ آورده باخود
قلجبا

نه سردارد نه تن این دست از کیست
که گل درده مزنگ آورده باخود



خواست ما مائین عدالت و برابری برادری در میان مردم افغانستان است.



گرامی داشت اولین سالگرد مادر عدالت





ویژه نامه:

خورشید عدالت (۲)

به مناسبت بیست و دومین سالگرد شهادت شهید وحدت ملی
حضرت حجت الاسلام والمسلمین استاد عبدالعلی مزاری (ره)
وگرامی داشت شهدای جنبش تبسم و روشنایی

صاحب امتیاز:

مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابه مزاری (ره) ثامن

مدیر مسئول: علی مطهری

سر دبیر: محمد صادق روحانی

مدیر: اجرایی: ناصر علی یاری زاده

طراح: و صفحه آرا: عبدالعلی حسنی

ویراستار: دکتر مهدی ابوطالبی

اعضای هیئت تحریریه:

حجج اسلام حسین شجاعی، محمد باقر محسنی، آقایان اسدالله رضایی، شریف محمدیان، خانم ها
ثریا رضایی، مهتاب یاری زاده، شریفه احمدی، هاجر شجاعی، فهیمه رحیمی و سوسن زاهدی.
آدرس: میدان قدس، خ مصلی، کوچه ش ۳، بن بست علیرضا زمانی، پلاک ۸۱.

ایمیل: majma_rahravan@yahoo.com

شماره تماس: ۰۹۱۳۸۷۶۷۳۵۸

فهرست مطالب

۳.....	بخش اول: رهبر شهید
۴.....	سرمقاله
۶.....	زندگی نامه شهید وحدت ملی، حضرت حجت الاسلام و المسلمین استاد عبدالعلی مزاری (ره)
۱۱.....	مزاری معشوق دلها
۲۰.....	عدالت و عدالت خواهی در دیدگاه رهبر شهید حضرت حجت الاسلام و المسلمین استاد عبدالعلی مزاری (ره)
۲۳.....	عدالت در قرآن و روایات
۲۵.....	پدر اگر شما بودید
۲۷.....	خاطرات جنرال گوهری از مقاومت سه ساله غرب کابل
۳۱.....	ما تنها نیستیم با عبدالعلی آمدیم
۳۵.....	خاطره ده هزار تومان که شهید مزاری مصرف نکرد
۳۷.....	رعایت حقوق همه ملیت ها
۳۹.....	شعر منتخب در رثای پدر
۴۲.....	بخش دوم: جنبش تبسم و جنبش روشنایی
۴۳.....	جنبش تبسم و روشنایی چشم اندازی به افق فردا
۴۶.....	درد ما برق نیست، درد ما فرق است
۴۸.....	معیار حمایت از جنبش روشنایی
۵۱.....	اگر "توتاب" از بامیان عبور کند
۵۳.....	مصاحبه با احمد بهزاد
۶۰.....	حضور نداریم و هیچ نداریم
۶۳.....	درنگی بر مناسبات فرهنگیان هزاره با جنبش روشنایی
۶۶.....	مصاحبه با خانم شاه گل رضایی
۷۰.....	روزشمار حرکت های مدنی در حمایت از جنبش روشنایی در افغانستان و کشورهای دیگر جهان
۷۴.....	جنبش روشنایی در قالب شعر
۷۶.....	بخش سوم: حماسه سازان بی ادعا
۷۶.....	زندگی نامه شهید سرافراز جنرال محمدعلم بهرامی
۸۰.....	زندگی نامه فرمانده نستوه مجاهد شهید عبدالحکیم میثم (ره)
۹۱.....	زندگینامه مجاهد شهید حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج دولت حسین رفیعی
۹۴.....	بخش چهارم: گزارش عملکرد و فعالیتهای مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابہ مزاری (ره)
۹۵.....	بخش پنجم: گزارش تصویری
۹۵.....	گزارش تصویری از فعالیت های مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابہ مزاری (ره)
۹۷.....	گزارش تصویری از تظاهرات جنبش روشنایی
۹۹.....	تصاویری از شهدای جنبش روشنایی
۱۰۱.....	بازتاب شهادت شهدای جنبش روشنایی در روزنامه های ایران

بخش اول: رهبر شهید



ای که تأویل کردی حرفه بکر را / خویش را تأویل کن نه ذکر را



نژاد و جریان خاص نبود. جز این هر تفسیر دیگری از شخصیت و اندیشه‌های ایشان، بیگانگی، بیماری، ضعف وجدان و یا بی‌خبری از اندیشه‌های والای او خواهد بود.

شهید مزاری به جای آنکه مثل برخی، منافع و مطامع فردی را دنبال کند، در میان مردم و با مردم بود. او با تعهد در برابر آرمان‌های الهی، اسلام را در تمام ابعاد زندگی خود پررنگ و برجسته ساخته بود. چنانچه با مراجعه به سخنرانی‌ها، بیانیه‌ها، مکاتبات، مصاحبه‌ها و آثار به جا مانده از ایشان، این مسئله کاملاً مشهود و هویدا است.

در این میان، به دلیل ضرورت و اقتضای زمانی و مکانی، آرمان عدالت‌خواهی ایشان بیش از پیش نمود پیدا کرد. از این رو می‌توان او را یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های عدالت‌خواه در میان قربانیان این راه دانست.

مصادره و محدود کردن شخصیت و اندیشه فراملی شهید مزاری (ره) به یک گرایش فکری، با اندیشه‌های بلند و الهی ایشان ناسازگار است و اندیشه‌های ایشان باید آن‌گونه که هست، تفسیر و تبیین شوند.

ایشان عدالت را، نه برای یک قوم خاص، بلکه برای همه اقوام ساکن در افغانستان می‌خواست، لذا خطاب به مردم سرافراز افغانستان می‌فرماید: «برادران! آینده‌نگر باشید. شما برای خدا قیام کردید تا حکومت اسلامی و عدالت اجتماعی طبق موازین اسلامی در کشور عزیز ما تحقق یابد و دیگر هیچ قومی در افغانستان مورد بی‌عدالتی تبعیض و ستم ملی قرار نگیرد. چنانچه در گذشته هزاره بودن، جرم بود؛ دیگر من نمی‌خواهم نه هزاره (چه شیعه و چه سنی) و نه هیچ قومی دیگر جرم باشد.»

بنابراین؛ رهبر شهید، ویژه یک قوم، مذهب،

«جنبش تبسم و روشنایی» باتمام توان دنبال تحقق اهداف رهبر شهیدشان هستند قراربگیرد. در اینجا صمیمانه اعتراف می‌نماییم، آن‌گونه که شایسته مقام آن شهید سرافراز باشد، نتوانسته‌ایم خدمت نماییم و امیدواریم این مقدار اندک مورد رضای خداوند متعال واقع گردد. اکنون ضمن ارج نهادن به مقام تمام شهدای

اکنون بر ما تکلیف است که هرساله آرمان‌های عدالت‌خواهی آن رهبر فرزانه را در سالروز شهادتش بازخوانی نموده و خواسته‌های برحقش را برای نسل‌های فعلی و آینده تبیین کنیم، تا هم راه خود را گم نکرده و ثابت‌قدم بمانیم و هم برای نسل آینده صراط‌المستقیم شهید مزاری را ترسیم کرده باشیم.



عزیز کشور، به خصوص رهبر شهید، یاد و خاطر آن بزرگوار را در بیست و دومین سالگرد شهادتش زنده نگه می‌داریم و از خداوند بزرگ علو درجات را برای آن شهید وحدت ملی، شهدای افغانستان و شهدای مظلوم جنبش تبسم و روشنایی درخواست می‌نماییم.

از این رو؛ علی‌رغم تمام موانع، کمبودها، مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید باب‌ه مزاری (ره) (ثامن) بر آن شد، تا در حد وسع و توان خویش با معرفی اندیشه‌های ناب و راه‌گشای آن شهید سرافراز، دین خود را ادا نماید.

کمیسیون فرهنگی مجمع، پس از برگزاری جلسات متعدد با صاحبان اندیشه و قلم، به‌مناسبت بیست و دومین سالگرد رهبر شهید و گرامیداشت شهدای جنبش روشنایی، نشریه «خورشید عدالت (۲)» را آماده نمودند تا در اختیار رهروان راهش که در کشور در قالب

زندگینامه شهید وحدت ملی

حضرت حجت الاسلام والمسلمین استاد عبدالعلی مزاری (ره)

محمد امین محمدی



تاریخ تولد: ۱۳۲۶

تاریخ شهادت: ۲۲ / حوت / ۱۳۷۳

محل شهادت: افغانستان چهار آسیاب

غرب کابل

قاتلین: گروهک طالبان

۱. زادگاه

مدرسه میان طلاب فقیر شد. وقتی مسئولین به اعتراض‌های او و طلاب توجه نکردند، ایشان با جمعی از دوستانش قفل انبار مدرسه را شکستند و به دست خود گندم را میان طلاب فقیر توزیع کردند. رهبر شهید هنوز بیست سال از عمر با برکتش نگذشته بود که با چهره‌های مبارز زمانش آشنا شد. در همین سنین بود که از نزدیک با شهید «اسماعیل بلخی» آشنا شد. بلخی، ایشان را تشویق به تداوم تحصیل و خدمت عسکری می‌کند. در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی رهبر شهید به خدمت عسکری می‌رود. دوران عسکری را در کابل، خوست و گردیز سپری می‌کند. هم‌زمان با خدمت، درسش را نیز نزد یک مولوی سنی مذهب افغان ادامه می‌دهد. خدمت سربازی برای مزاری بسیار آموزنده بود. از یک سو به او کمک شد که با محرومیت هزاره‌های دیگر مناطق افغانستان آشنایی بیشتری پیدا کند و از سوی دیگر محرومیت اقوام غیر هزاره کشور را نیز از

رهبر شهید عبدالعلی مزاری (ره) در سال ۱۳۲۶ هجری شمسی در روستای نانوایی چهارکنت از توابع ولایت بلخ دیده به جهان گشود. پدرش «حاجی خداداد» زراعت‌پیشه و مال‌دار بود. در زمانی که عبدالعلی مزاری به دنیا آمد، خانواده او - چون بسیاری دیگر - در زمستان به قشلاق و در تابستان به ییلاق می‌رفتند. شهید مزاری نیز همچون اطفال هم سن و سال در دامداری و زراعت به خانواده کمک می‌کرد و هم‌زمان دروس ابتدایی را در زمستان‌ها در مدرسه نانوایی فرا گرفت. سپس به صورت تمام وقت تعلیمات دینی را در مدرسه «چهارکنت» و مزار شریف ادامه داد.

۲. تحصیلات ابتدایی

شهید عبدالعلی مزاری (ره) در نوجوانی، پر شور و دلیر بود. وقتی در مدرسه چهارکنت درس می‌خواند، به انتقاد از بی‌کفایتی مسئولین مدرسه پرداخت و در یک مورد خواستار تقسیم گندم



مبارزان شیعه و هزاره اقدام به تشدید فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی نمود. از جمله کتابخانه‌ای در شهر مزار شریف ایجاد کرد.

در خزان ۱۳۵۶ هجری شمسی برای بار دوم به ایران سفر کرد. چون در ایران تحت تعقیب و ممنوع‌الورود بود، مجبور شد که به نام بدل و به صورت مخفیانه وارد ایران شود. برای جلوگیری از بازداشت دوباره توسط «ساواک» جای ثابتی برای اقامت نداشت و مدام در رفت و آمد میان کشورهای عراق، ایران، سوریه، ترکیه و پاکستان بود. در سال ۱۳۵۷ تحولات بزرگی در منطقه روی داد. در ایران، انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) به پیروزی رسید و در افغانستان کودتای «هفت ثور» اتفاق افتاد. به دنبال کودتای هفت ثور و قیام سه حوت ۱۳۵۷ مردم چهارکنت، «رهبر شهید» به زادگاهش برگشت و در کنار مجاهدین به جنگ مسلحانه با دولت خلق و پرچم و متجاوزان شوروی سابق پرداخت. در همین سال‌ها با همکاری و هماهنگی جمع کثیری از مبارزان شیعه و هزاره سازمان نصر افغانستان را بنیان گذاشت.

رهبر شهید در سال ۱۳۶۰ هجری شمسی برای تکمیل و تدارک جبهه‌ها مجبور شد دوباره به خارج سفر کند. در سال ۱۳۶۵ به افغانستان بازگشت و این بار تلاش نمود تا جبهه‌های گوناگون و بعضاً متخاصم را متحد سازد. در این راستا تقریباً از تمام جبهه‌های مجاهدین هزاره بازدید کرد. ثمره تلاش او و بسیاری دیگر از فرماندهان و رهبران جبهه‌های جامعه هزاره - چون حجت‌الاسلام شهید صادقی نیلی (ره) - در سال ۱۳۶۸ به ثمر نشست. تقریباً تمام احزاب سیاسی هزاره در بامیان با امضای «ميثاق وحدت» حزب وحدت اسلامی افغانستان را بنیان گذاشتند.

تشکیل حزب وحدت اسلامی همان‌گونه که در

نزدیک مشاهده نماید. علاوه بر این، بیش از پیش با ساختار پر از فساد و تبعیض دولت حاکم آشنا گشت.

۳. ادامه تحصیلات در خارج

بابه مزاری (ره) با پایان رساندن خدمت سربازی مدت کوتاهی در افغانستان می‌ماند. در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی، چون بسیاری دیگر، به ایران می‌رود و در قم به تحصیل می‌پردازد. این سال‌ها در ایران اوج مبارزات ضد شاهنشاهی است. مبارزات ضد سلطنتی مردم ایران و فضای سیاسی و فکری آن روز حوزه علمیه قم، مزاری را بیشتر از گذشته به فعالیت‌های سیاسی و جریان‌های انقلابی علاقمند می‌سازد. نظام فرسوده پادشاهی افغانستان، بدتر از شاهنشاهی ایران، غرق فساد بود. او افغانستان و محرومیت‌ها را دیده بود و با حلقات مبارزان شیعه و هزاره افغانستان ارتباط و دوستی نزدیک داشت. بنابراین بابه مزاری (ره) در مدت کوتاهی با رهبران انقلاب ایران آشنا شد. سفری به نجف رفت و باحضرت امام خمینی (ره) از نزدیک دیدار کرد. بعد از نخستین سفر، چندین مرتبه دیگر نیز به نجف رفت و آمد نمود. سال‌های اقامت مزاری در ایران، عراق، سوریه، پاکستان و ترکیه پر از شور و تلاش بود. رهبر شهید در کنار فعالیت‌های سیاسی و همکاری و همفکری با شخصیت‌های رده اول انقلاب، در سال ۱۳۵۵ موفق شد تا درس سطوح حوزه را به پایان برساند.

۴. فعالیت‌های سیاسی

سرانجام فعالیت‌های گسترده سیاسی «رهبر شهید» باعث بازداشت او توسط سازمان امنیت و اطلاعات کشور ایران شد و او چندین ماه در زندان اوین تهران زندانی و شکنجه شد. تا اینکه در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی توسط ساواک از ایران اخراج شد. رهبر شهید به کابل رفت و در کابل با دیگر



تاریخ جامعه هزاره برجسته و ماندگار است، «رهبر شهید» را نیز وارد مرحله‌ای تازه از زندگی سیاسی - فکری کرد.

در سال ۱۳۶۸ هجری شمسی با تثبیت جایگاه حزب وحدت در داخل، «استاد مزاری» همراه دیگر رهبران جامعه هزاره برای معرفی بیشتر حزب وحدت و مشوره با مردم و مسئولین خارج از کشور به پاکستان و بعد به ایران سفر کرد. این سفر تقریباً تا سال ۱۳۷۰ هجری شمسی ادامه یافت. در این مدت، هیأت حزب وحدت با استقبال پر شور و بی‌سابقه مهاجرین خارج از کشور روبرو شد و اکثر مسئولین خارج از کشور احزاب جامعه هزاره از تشکیل حزب وحدت استقبال و حمایت کردند. در این مقطع تنها شیخ آصف محسنی قندهاری، رهبر حرکت اسلامی افغانستان با تشکیل حزب وحدت به بهانه‌های مختلف مخالفت نمود و تا پایان حاضر به همکاری نشد.

استاد مزاری در سال ۱۳۷۰ تصمیم گرفت که از طریق ولایت فراه به هزاره‌جات بازگردد. در مسیر راه کاروان «استاد مزاری» در ولایت فراه مورد حمله دشمن قرار گرفت و برای مدت طولانی از سرنوشت ایشان اطلاعی در دست نبود. در این مدت، شخصی از علمای پشتو زبان و اهل سنت به نام محمد علی فراهی از دوستان دوران عسکری «استاد مزاری» به ایشان پناه می‌دهد تا زمینه برای رفتن به بامیان فراهم شود. شورای مرکزی حزب وحدت در سال ۱۳۷۰ هجری شمسی، استاد عبدالعلی مزاری را رسماً به عنوان دبیرکل شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی انتخاب کرد. این انتخاب در وقتی صورت گرفت که از سرنوشت ایشان در ولایت فراه اطلاع دقیقی در دست نبود. در اوایل زمستان ۱۳۷۰ هجری شمسی، بعد از پشت سر گذاشتن خطرات بسیار از طریق ولایت فراه، خود را به بامیان رساند. چندی

بعد، هیئتی به نمایندگی از نظامیان سه قوم ازبک، تاجیک و هزاره در دولت کابل با حزب وحدت اسلامی تماس می‌گیرند. «استاد مزاری» و حزب وحدت در ضمن حمایت از قیام آنان، هیئتی را به تالقان و پنجشیر می‌فرستد تا با احمدشاه مسعود و دیگر فرماندهان جمعیت اسلامی در این راستا هماهنگی کنند. سرانجام به دنبال هماهنگی و همکاری حزب وحدت، قیام شورای نظار و نیروهای ازبک و ترکمن از صفحات شمال، بر ضد دولت



نجیب آغاز شد و در مدت کوتاهی دولت در سرتاسر افغانستان سقوط کرد و کابل نیز به دست نیروهای مخالف دولت افتاد. «رهبر شهید» به دنبال سقوط دولت از طریق مزار شریف وارد کابل می‌شود و در غرب کابل مستقر می‌گردد.

استقرار استاد مزاری در کابل، سرآغاز مقاومت پر افتخاری است که در تاریخ جامعه هزاره و افغانستان تعبیر به «مقاومت غرب کابل» می‌شود و همین مقاومت باعث احیای هویت مردم هزارستان شد. پیروزی مجاهدین، سقوط دولت نجیب و به قدرت رسیدن دولت ربانی محصول همکاری و هماهنگی سه جریان حزب وحدت، شورای نظار و نیروهای جامعه ازبک و ترکمن بود. اما شورای نظار بعد از جابجایی در کابل برخلاف تصور همه در صدد حذف متحدین دیروزین خود، حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی اسلامی برآمد. در نتیجه، استاد مزاری بر خلاف تصورات پیشینش در غرب کابل رهبری مقاومت بر ضد دولتی را بر عهده گرفت که در پیروزی آن خود نقش محوری و تعیین‌کننده



نیروهای اعزامی حزب وحدت در آغاز موفق شدند مواضع طالبان را در اطراف شهر غزنی متصرف شوند. اما به دنبال عدم همکاری نیروهای محلی، آنان نتوانستند جبهه‌ای مؤثر بر ضد طالبان در غزنی فعال سازند. با شکست طرح فعال ساختن جبهه در ولایت غزنی، «رهبر شهید» مذاکرات با طالبان را که از چندی پیش آغاز شده بود جدی‌تر دنبال نمود. در عین حال، در تلاش بود تا به توافقاتی با دولت ربانی نیز دست یابد. با کنار رفتن حزب اسلامی و مستقر شدن طالبان در چهار آسیاب، غرب کابل در محاصره کامل قرار گرفت. «رهبر شهید» تلاش بسیار نمود تا با یکی از دو طرف به توافق برسد. تلاش‌ها در راستای توافق با دولت و پیشنهاد دفاع مشترک بی‌نتیجه بود. در آخرین روزهای مقاومت غرب کابل، نیروهای دولتی حملات بسیار شدیدی را از مناطق مختلف بالای غرب کابل از زمین و هوا آغاز کردند. در این جنگ‌ها بر خلاف گذشته از یک سو حزب وحدت در محاصره و تمام راه‌های تدارکاتش را از دست داده بود و از سوی دیگر در برابر حملات دولت تنها دفاع می‌کرد. حزب اسلامی کاملاً از خطوط اول عقب‌نشینی کرده بود و نیروهای جنبش نیز کارآیی سابق خود را نداشتند.

سرانجام با وجود تلاش‌های مداوم سیاسی و مقاومت بی‌نظیر نظامی، حزب وحدت اسلامی در غرب کابل شکست خورد و «رهبر شهید» در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ در چهارآسیاب به دست طالبان به شهادت رسید. شهادت بابۀ مزاری (ره) جامعه هزاره را تکان داد. طالبان تلاش نمود تا از پذیرش مسئولیت شهادت «رهبر شهید» شانه خالی کند و شهادت او را بیشتر یک سانحه هوایی وانمود سازد.

داشت. مقاومت حزب وحدت بر ضد تهاجمات دولت ربانی تقریباً سه سال به درازا کشید. در این مدت، تشکیل شورای هماهنگی متشکل از حزب وحدت، جنبش ملی اسلامی، حزب اسلامی و جبهه نجات از ابتکارات «استاد مزاری» بود. حزب وحدت در برابر تهاجمات سنگین دولت ربانی که عموماً از هوا و زمین صورت می‌گرفت، یکی از بی‌نظیرترین مقاومت‌های تاریخ کشور را در برابر دولت‌های مزدور و خودکامه به یادگار گذاشت.

دولت ربانی علاوه بر تحمیل جنگ‌های خونین و تصفیه قومی که بنابر فرموده شهید ابوذر غزنوی: «در این جنگ بیش از دوصد هزار مرمی ثقیله بر مناطق شیعیان از طرف حکومت ربانی فیر شده بود اگر در مقابل نیروهای شوروی سابق به کار برده می‌شد در همان آغاز تجاوز شوروی شکست می‌خورد. اما متأسفانه علیه نیروهای شیعه و هزاره استفاده شد که نتیجه آن بیش از هشتاد هزار شهید، مجروح، مفقودالامر و بی‌خانمانی بود که بر جامعه هزاره تحمیل کردند.» علاوه بر این در بعضی محله‌های غرب کابل، تلاش نمود تا حزب وحدت را از درون متلاشی کند. با هزینه بسیار عناصری را در درون حزب وحدت پرورش داد که منجر به جنگ ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ شد. ۲۳ سنبله با تمام سختی‌ها و تلخی‌هایی که برای مقاومت غرب کابل داشت، در فرجام عملیات ناموفق برای دولت ربانی بود.

۵. شهادت بابۀ مزاری

در اواخر سال ۱۳۷۳ جنبش نوظهور طالبان تا نزدیکی‌های کابل پیشروی کرد. ظهور طالبان تمام معادلات قدرت در افغانستان و مخصوصاً در کابل و اطراف آن را دگرگون نمود. «رهبر شهید» در آغاز با فرستادن بخشی از زبده‌ترین نیروهای خویش به فرماندهی شهید جنرال شفیع در ولایت غزنی به مقاومت در برابر پیشروی طالبان پرداخت.

مولا ومقتدایش امام حسین (ع) شهادت دهد. مزاری با خون سرخش عدالت را به گستردگی وطنش به یادها داد و در زندگی اش از حق هر شهروند وطنش گفت و با شهادتش درستی این باور خویش را در تاریخ ثبت کرد. سرانجام در آغاز فصل لاله‌های سرخ ترکستان، در بهار



آری! عاقبت؛ استاد عبدالعلی مزاری، در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ شهید شد و مقاومت غرب کابل

شکست خورد. هزاره‌ها در پایان یک صد سالگی مقاومت خویش بزرگ‌ترین رهبر تاریخ معاصرشان را از دست دادند. اما

۱۳۷۴، مزار مزاری اش را به آغوش کشید تا روح ناآرام عبدالعلی شهید در کنار مرقد مولایش علی (ع) آرام بگیرد. آری! او اینچنین برای همیشه بابه مردم شده است. روحش شاد، راهش پر رهرو و آرمان‌های انسانی اش جاودانه باد.

رهبر شهید بابه مزاری (ره) دره‌ها و کوه‌های سر به فلک کشیده هزارستان اسلامی با تن پاره پاره، با چهره‌ای سرخ، زمستان سفید مردمش را خونین تن کرد تا عدالت خواهی را به دروازه هر خانه قومش ببرد و در زمستان انسانیت و عدالت و در عصر طالبان ستم و دولتمردان جنایت، عدالت خواهی را همیشگی سازد و حقانیت مقاومت برای حق را مثل

رهبر شهید استاد مزاری (ره) در رسانه های قزاقستان

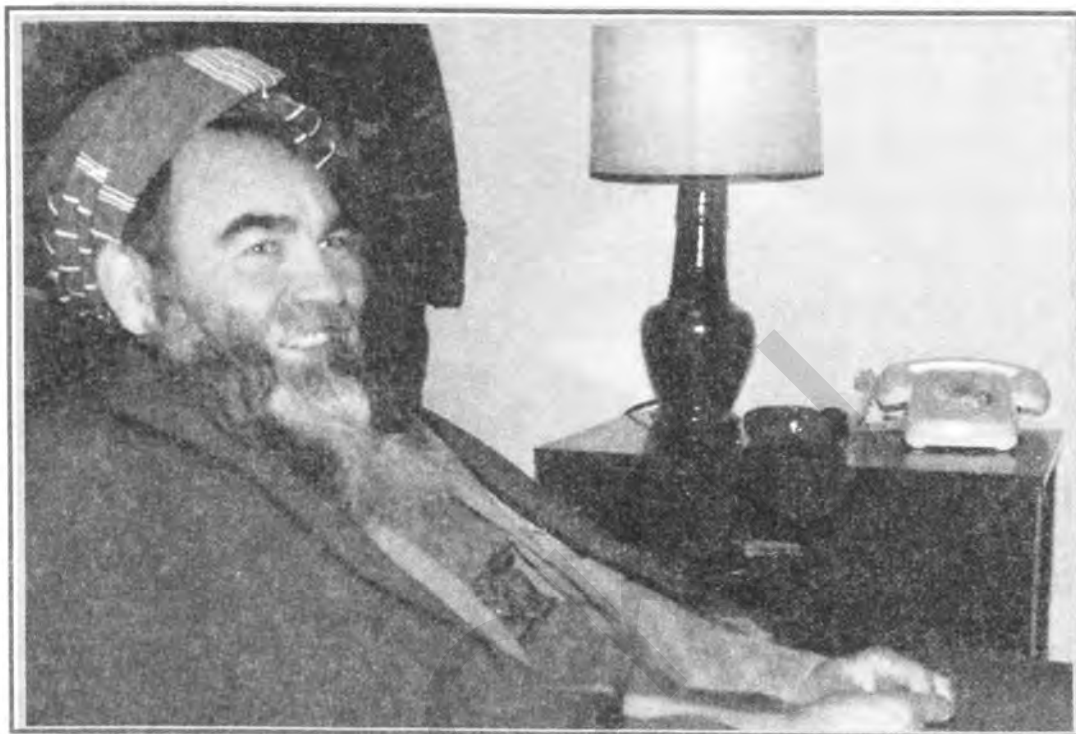
بابه مزاری # رسانه های قزاقستان # این سومین مورد است که همزمان با سالروز شهادت بابه مزاری شهید وحدت ملی افغانستان رسانه ها و نویسندگان قزاقی در مورد شخصیت (عدالت خواهی، برابری خواهی و مبارزه) وی می نویسند. امروز نیز یکی از پرتیراژترین نشریه قزاقستان به ابعاد شخصیت بابه مزاری پرداخته و وی را قهرمان واقعی عدالت خواهی عنوان نموده است. نکته: این نشریه Болашак در اکثر دانشگاه ها و خوابگاه های دانشجویی این کشور بطور مجانی در اختیار خوانندگان قرار می گیرد.

گرفته شده از صفحه (Bismillah Taban)



مزاری (ره) معشوق دل‌ها

علی‌زاده مالستانی استاد



نمی‌شوند، یا محبت را جلب می‌کنند ولی زودگذر است. خداوند تعالی، وقتی پیامبرش را نوازش می‌دهد، می‌گوید: «الفت و محبت چیزی نیست که با پخش پول و ثروت به دست آید: «وَإِنْ يَرِیدِ أَنْ یَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَکَ اللَّهُ هُوَ الَّذِیْ أَیْدُکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ»^۱

یعنی اگر دشمنانت بخواهند در مورد تو خدعه و نیرنگ کنند، به یقین که خدا تو را کافی است؛ همان خدای که با یاری خود تو را و مؤمنان را تأیید کرد.

یکی از گونه‌های تأیید این است که در دل‌های این اقوام متخاصم، الفت و محبت افکنم، همه با هم دوست شدند و در نتیجه تو را هم دوست دارند. اگر

هر انسانی با حس فطری و خدادادی خود، دوست دارد محبوب مردم باشد و مردم او را دوست داشته باشند، ازین‌رو، در راه رسیدن به این مقصود تلاش می‌کند و از هر شیوه و وسیله‌ای استفاده می‌کند؛ یا خود را می‌آراید، تا زیبا جلوه داده شود و توجه هم نوع خود را به سوی خود جلب نماید، یا از طریق پخش پول و پैसे، خدمات اجتماعی و راه‌های دیگر، خود را در دل‌های مردم جای دهد.

بی‌تردید، محبت در دل‌های مردم یکی از موهبت‌های خداوندی است. حضرت امام زین‌العابدین (ع) در خطابه‌ای که در مسجد اموی شام ایراد کرد، فرمود: «یکی از موهبت‌هایی که به ما خاندان داده شده است، محبت ما در دل‌های مؤمنان است، مؤمنان ما را دوست دارند».

ولی این وسیله‌ها یا اصلاً موجب جلب محبت



این مردم الفت نمی‌داشتند و تو را دوست نمی‌داشتند، تو در رسالت خود ناکام بودی، ولی این دوستی و الفت با دادن پول ممکن نیست: «وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلَفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ؛ خداوند بین دل‌های آنان الفت داد، اگر تو همه ثروت روی زمین را برای مردم انفاق می‌کردی، در دل‌های آنان الفت ایجاد نمی‌شد. این خدا بود که بین آنان الفت و محبت ایجاد کرد. در نتیجه نسبت به تو مألوف و مأنوس شدند و اطراف تو را محکم کردند.»^۱

البته مال، ریاست و بعضی نعمت‌های دیگر، از آن جهت که محبوب انسان است، ممکن است در بسط الفت در میان انسان و ارضای دل‌های سرشار از خشم و دشمنی اثر کند. ممکن است با دادن آن‌ها تا اندازه‌ای قانع و ساکتشان کرد، لکن این چیزها تنها در موارد جزئی نافع و مؤثرند. اما دشمنی‌ها و کینه‌های عمومی را از دل‌هایشان نمی‌زدایند، زیرا آتش غریزه زیاده‌طلبی و بخل که در دل انسان‌هاست و در اثر مشاهده پاره‌ای از مزیت‌های زندگی در دست دیگران شعله‌ور می‌گردد، به هیچ وجه با پول و امثال آن خاموش نمی‌شود.

علاوه براین، پاره‌ای از مزایا هستند که قابل قسمت بر همه افراد نیستند، بلکه انفرادی و مختص به افراد انگشت‌شماری می‌باشند؛ مانند مزیت سلطنت و ریاست و امثال آن. حتی جوامع مترقی و امت‌های متمدن هم نتوانسته‌اند برای این درد، دواپی پیدا کنند و خشم و دشمنی‌های عمومی را ریشه‌کن کنند. دشمنی‌های مربوط به موهبت‌های خصوصی از قبیل ریاست و ملک، به شدت خود باقی است و همچنان با شراره‌های خود دل‌هایی را می‌سوزاند و عده‌ای را به جان هم می‌اندازد.^۲

شهید مزاری، پول نداشت تا برای مردم توزیع کند، نه می‌توانست، سرک بسازد، نه مکتب و شفاخانه و نه ادعای اجتهاد داشت و نه خود را اهل فتوا می‌دانست، ولی اجتهاد و فتوا را در تغییر و تعیین سرنوشت جامعه اسلامی بسیار مؤثر می‌دانست. اگرچه زمینه این گونه کارها نبود، ولی دوستی‌اش با خون مردم در آمیخته و با گوشت مردم عجین شده است. هرچند علیه او توطئه‌ها شد، فتواهای شرعی صادر شد، مفسد و محارب و جنایت‌کار خوانده شد، عشق و علاقه مردم به او روز افزون شد، مهر و محبت‌های او در دل‌های توده‌های ملیونی ریشه دوانید. افشار را به صورت تلّی از خاک تبدیل کردند. اجساد شهیدان، زیر آوارها ماندند. برای آنکه مردم را علیه وی بدبین کرده و بشوراندند، اما این حیل‌ها کارگر نشد و مهر و علاقه مردم به او بیشتر شد. بچه‌های جوانی که اصلاً شهید مزاری را ندیده‌اند، به سرحد عشق؛ او را دوست دارند. در سالروز شهادتش در هر جا، روی زمین رستاخیز به پا می‌شود. هر پسر بچه و دختر بچه‌ای که لب از شیر مادر می‌شوید، نخست نام «مزاری» را بر زبان جاری می‌کند.

سرچشمه و خواستگاه این محبت جوشان و سیال در چیست، که روز به روز در حال گسترش و ریشه‌دوانی است؟

به نظر می‌رسد؛ این دوستی جوشان در اثر عوامل چندی است:

اول: عامل معنوی

برای این محبتی فراگیر، هیچ ریشه و منشأی نمی‌توان یافت، جز آنکه ریشه‌های خدایی و معنوی جستجو نماییم. زیرا «چراغی را که ایزد بر فروزد/ هر آنکس پُف کند ریشش بسوزد». چنانچه در مورد اولیاء الهی چنین کاری کرده‌است. خداوند در مورد حضرت موسی (ع) می‌فرماید: «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً

۱. سوره‌ای انفال ۶۳

۲. المیزان، ج ۹، ص ۱۵۸



معنای این روایت بعضی روایات دیگر از طرق اهل سنت رسیده که بنابر عمومیت لفظ آیه درست می‌شود. البته با خصوصیت مورد نزول منافات ندارد.^۵ یعنی هرچند شأن نزول این آیه در مورد علی بن ابی‌طالب (ع) است، ولی شأن نزول مخصوص نیست، که الزاماً فقط در مورد ایشان نزول تطبیق شود و در مورد دیگر قابل تطبیق نباشد.

کسانی که با خدا ارتباط تنگاتنگ دارند و کردار شایسته دارند، خداوند دوستی او را در دل‌ها غرس می‌کند، چنانچه خداوند در دل کافران رعب و ترس را جای می‌دهد. «سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ» به زودی در دل‌های آنانکه کافر شده‌اند ترس می‌افکنم.^۶ شهید مزاری ارتباطش با خداوند عمیق و کارهایش شایسته بود و مورد پسند الهی بود و خداوند محبت او را در دل‌ها رویانید.

دوم: درایت سیاسی بی‌نظیر و لیاقت رهبری

در زمانی که مدعیان رهبری، به صورت افراد عادی و معمولی بودند، کمترین آگاهی از مسائل سیاسی و عرف بین‌المللی نداشتند. در زمانی که بعضی از مدعیان رهبری، شاه را سایه خدا می‌پنداشتند، برای برقراری تخت و بخشش دعای خیر می‌کردند و مردم آمین می‌گفتند.

در زمانی که انقلاب و تشکیل حکومتی که در آن همه مردم سهم داشته باشند گناه شمرده می‌شد، شهید مزاری به صورت یک سیاستمدار پخته و کارکشته بود. هنر رهبری را خوب می‌دانست و برای حل معضله‌های کشور بهترین راه حل را ارائه می‌داد و مردم به درایت و لیاقت او پی‌بردند.

مِئِي وَ لَتَصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي^۱ یعنی محبتی از ناحیه خودم بر تو القا کردم و زیر نظر خود تو را تربیت کردم. «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي^۲» به تو احسان کردم و برای خود برگزیدم. همین القای محبت بود که فرعونیان وقتی او را از میان دریا بیرون کردند، حدس می‌زدند این همان کسی است که نظام حکومتی ما را زیر و رو می‌کند، ولی محبت ویژه‌ای از حضرت موسی (ع) در دل‌های آنان جای گرفت، که از کشتن وی صرف‌نظر کردند.

شهید مزاری اگر هدفش خدا نمی‌بود،

اگر آرمانش و خواستش خواست مردم نمی‌بود، اگر نظرش رسیدن به هدف‌های مادی و نفسانی می‌بود، اینچنین به سوی جاودانگی پیش نمی‌رفت و در دل‌ها چنگ نمی‌زد و میلیون‌ها نفر را شیفته و مسحور خود نمی‌کرد. خداوند می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» آنانی که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، به زودی خداوند رحمان دوستی آنان را در دل مردم جای می‌دهد.^۳

در این آیه شریفه وعده‌ای از ناحیه خدای تعالی آمده که به زودی برای کسانی که ایمان آورده و عمل صالح می‌کنند، مودتی در دل‌ها قرار می‌دهد.^۴ از حضرت علی (ع) روایت کرده‌اند که گفت از رسول خدا از معنای آیه «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» پرسیدم. فرمود: «محبت در قلوب مؤمنان و ملائکه مقربین، یا علی خداوند به مؤمنان سه چیز داده، اول محبت، دوم حلاوت، سوم مهابت در قلوب صالحان». مفسر کبیر علامه طباطبایی می‌فرماید: «در

۱. سوره‌ای طه/ ۳۹

۲. سوره‌ای طه/ ۴۱

۳. سوره‌ای مریم/ ۶۸

۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۴

۵. همان، ص ۱۵۹

۶. سوره‌ای انفال



سوم: احیای هویت و شخصیت

شهید مزاری کاری کرد که ارزش آن با ماده و مادیات قابل مقایسه نیست. اگر کسی همه ثروت روی زمین را مالک باشد، ولی مالک نفس خود و اراده و اختیار خود نباشد، مالک سرنوشت خود نباشد، به انسانیت و هویت خود باور نداشته باشد، ثروت چه سودی برای او دارد؟ مردم بی هویت به هر پستی تن می دهند، خود را باور ندارند و به خود اعتماد ندارند.

شهید مزاری هویت کتمان شده مردم هزاره را تثبیت کرد. اعتماد به نفس و خود باوری را برای مردم خود آموخت، که دیگر از هزاره بودن خود نفرت نداشته باشند و هزاره بودن برایشان ننگ نباشد و به توانستن خود باور داشته باشند. امروز مردم هزاره هویت خود را بازیافته، احساس شخصیت می کنند و به هزاره بودن خود افتخار دارند.

چهارم: اخلاص و صداقت

سخنان آن شهید بزرگوار از عمق وجودش برمی خواست، و از باور قلبی اش منشأ می گرفت. حرف دل خود را می گفت. از روی ریاکاری، تظاهر، تصنع و تکلف با کسی چیزی نمی گفت و سخنان او در دل ها می نشست. واقعیت های موجود را با مردم می گفت و از خود و برای خود تبلیغ نمی کرد. در دل های تاریخی مردم را به یاد مردم می آورد، با خود باوری و اعتماد به نفس سخن می گفت. او به مردم، خود باوری و اعتماد به نفس و هویت را هدیه داد و مردم را برای تعیین سرنوشت خویش تشویق می کرد. سخنانش در عین نا امیدی و شکست، امید و باور و اعتماد می داد. حقارت و ذلت را به غرور و عزت می رساند.

ایمان و اعتمادش به مردم قوی بود، سخن چندپهلوی نمی گفت که درک آن بر مردم دشوار باشد. ساده و روان، ولی معنادار و عمیق، سخن می گفت. آنچه را می گفت به آن عمل می کرد و

صداقت و صمیمیت خود را در عمل به مردم اثبات کرده بود.

پنجم: زهد و همرنگی با مردم

بیت المال در اختیارش بود، برای خود هزینه نکرد، ذخیره نکرد، زندگی اش ساده و بی آلاش بود. در زهد و ساده زیستی، از مولای خود علی الگو گرفته بود که فرمود: «الَا وَ اَنَّ اِمَامَكُمْ قَدْ اُكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِتَمَرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقَرَصِيهِ»^۱ امام شما از پوشیدنی به دو کهنه جامه و از خوردنی به دو قرص نان جوین قناعت کرد.^۱ امام علی (ع) با آنکه بیت المال در اختیارش بود، می توانست، از غسل ناب، مغز گندم و بافته های ابریشمی بهره برداری کند، ولی شکم های گرسنه و لب های تشنه ای که در پیرامون و نقاط دوردست مملکتش بود، او را زجر و آزار می داد. عنوان ریاست و امارت برایش وسیله بود، نه هدف، تنها به آنکه برای او امیر مسلمانان گفته شود قانع نبود.

این عنوان های اعتباری خشک و بی خاصیت، در صورتی که معنوی موجود نباشد، کار و عمل نباشد، رسیدگی به امور مردم نباشد، چه دردی را می تواند دوا نماید؟! امیر و رئیسی که در مشکلات زندگی با مردم همسان نباشد، تلخی فقر و گرسنگی و احتیاجت را نجشیده باشد، زندگی خود را با خوشی و راحتی، زن بارگی و شکم بارگی گذرانده باشد، روی سفره های ناز و نعم بزرگ شده باشد، آیا او در یاد رنج فقر و سوزش گرسنگی و بی سرپناهی مردم خواهد بود؟! شعارهای دروغینی که برای خاموش کردن مردم داده می شود، چه فایده ای دارد؟!

بین رهبری و مردم اگر از نظر سطح زندگی و نوع معیشت، طبقه اجتماعی، نوع تفکر و آرمان های انسانی، سنخیت و تناسب نباشد، مثل سر شتری می ماند که در تن گوسفندی چسبیده باشد، و یا سر

۱- بهج البلاغه/ نامه به ابن حنیف.





هیچ شخصیتی، این اندازه شعر سروده نشده است.^۱
شهید مزاری به باور و اعتقاد مردم ما، الگو و
«اسوة حسنه» است. هرکسی نمی‌تواند خود را با
شهید مزاری منطبق کند.

هرقدر گلوپاره کنند که ما رهبر و جانشین
شهید مزاری هستیم، هرچند با چندین قلم آرایشی،
خود را بیارایند، هرچند شب و روز چندین بار در
صفحه تلویزیون ظاهر شوند، عکس‌هایشان
صفحات جریده‌ها و روزنامه‌ها و دیوارها را پر
کنند، هرچند مداحان و مدیحه‌سرایان بی‌ننگ و
اجیر، در تثبیت و تأیید رهبری آنان مدیحه‌سرایی
کنند و شعر بخوانند، مقاله‌ها بنویسند، جا نمی‌افتند.
شهید مزاری کار رهبری را برای مدعیان رهبری
سخت مشکل کرده است.

علی (ع) در مورد رهبری فرمود: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ
لِلنَّاسِ إِمَامًا، فَلْيَدِّءْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ،
وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِرِّهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمُ
نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنَ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ
مُؤَدِّبِهِمْ؛ کسی که خود را رهبر مردم قرار می‌دهد،
پیش از تعلیم دیگران، باید به ادب کردن خویش
پردازد، و پیش از آنکه به گفتار خود، دیگران را
تعلیم نماید، باید به کردار خود ادب نماید. آنکه
خود را تعلیم دهد و ادب اندوزد، شایسته‌تر به تعظیم
است از آنکه دیگری را تعلیم دهد.»^۲

همچنین فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي إِمَامًا لِّخَلْقِهِ،
فَقَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرُ فِي نَفْسِي مَطْعَمِي وَ مَلْبَسِي
كُضْعَاءِ النَّاسِ كِي يَقْتَدِيَ الْفَقِيرُ بِقَرِيٍّ وَ لَا يَطْغِي
الْغَنِيُّ غَنَاهُ؛ خداوند مرا رهبر خلقش قرار داد، بر من
واجب کرد در آب و خوراک غذا مثل مردمان

گوسفندی در تن شتری؛ چون ریاست از رأس
گرفته شده و رئیس یک عنوان اعتباری و انتزاعی
است. همچنانکه باید بین سر و تن تناسب باشد، بین
رهبر و مردم نیز باید تناسب باشد.

زهد شهید مزاری، زهد حقیقی بود، نه زهد
ریایی و فریب‌کاری. او در غم سیر شدن شکم
مردمش بود. بین او و بین مردم از نظر سطح زندگی،
نوع معیشت، طبقه اجتماعی و آرمان‌های انسانی
کاملاً تناسب و سنخیت وجود داشت، از این جهت
در دل مردمش منزل و جایگاه پیدا کرده؛ خانه‌ای که
با آب و باران و هجوم حوادث و مرور زمان خراب
نمی‌شود. او به منزلی از چوب و سنگ، گچ و آهنگ
و آهن و مصالح تعمیراتی پیشرفته و رنگ و روغن
نیاز نداشت. او خانه‌ای دائمی در دل میلیون‌ها انسان
برای خود ساخت.

هم اینک که بیست و دو سال از عروج او
می‌گذرد، دل‌های مردم به سوی اوست، و زبان‌های
مردم که به گفته ابن ابی‌الحدید، قلم‌های
پروردگارند، تمجید و ستایش او را می‌کنند،
تمجیدهای بی‌شائبه و دور از تملق، تمجیدهایی که
از باورهای درونی مردم برمی‌خیزد.

وی حقیقتی به شکل افسانه و اسطوره است.
شهادت مظلومانه شهید مزاری و تبدیل وی به نماد
مظلومیت، مقاومت و مبارزه هزاره‌ها، موج نیرومند و
پراحساسی را به ستایش او در میان مردم برانگیخت
و سرایندگان بسیاری، به ویژه از شیعیان و هزاره‌ها،
اشعاری در ستایش و سوگ او سرودند که برخی از
این سروده‌ها، از ارزش هنری جالب توجهی
برخوردارند. سوگ سروده‌هایی که در رثای شهید
مزاری گفته شده‌اند، از جهت حجم و کیفیت، در
نوع خود کم نظیر و حتی بی‌سابقه‌اند و در تاریخ
معاصر و حتی شاید گذشته‌های افغانستان در سوگ

۱. حسن انوشه، دانشنامه‌ای ادب فارسی، ص ۹۴۰، سازمان چاپ
و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۷۳.



بیچاره باشم، تا فقرا از دیدن وضعیت من تسکین شوند، و ثروت و ثروتمندان آنان را به طغیان نکشاند و نیز فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أَيْمَةِ الْخَلْقِ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضِعْفِهِ النَّاسَ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ خَدَاوَنَدَ بِرَ رَاهِبِرَانِ مَرْدَمِ وَاجِبِ كَرْدِه كِه زَنْدَگِی خُود رَا بَا تَوْدِه هَا ی ضعیف یکسان نمایند، تا فقر و تنگدستی، فقرا را به طغیان نکشاند.»^۱

شهید مزاری کاملاً خود را ساخته بود، با عمل و کردار خود با مردم گفتگو می کرد. حضرت امام صادق (ع) فرموده است: «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السَّيِّئَاتِ» با عمل خود مردم را دعوت کنید. «شهید مزاری با عمل خود مردم را دعوت می کرد.

رهبری، کلمه زیبا و مقدسی است که توسط سارقین به سرقت برده شده است. رهبر معادل رئیس است. رئیس یک عنوان اعتباری است که از کلمه ای «رأس» گرفته شده است. رأس از اجزای رئیسه ای بدن است. مغز، مرکز تعقل و اندیشه است، بر سایر اجزای بدن ریاست می کند.

همچنان که بین سر و بدن از هر جهت تناسب است، باید بین رهبر و مردم از جهت اعتقادی، قومی، وضعیت طبقاتی، سطح معیشت، نوع زندگی سنخیت و تناسب باشد. اگر این تناسب‌ها نباشد، زشتی و ناهمخوانی بروز کرده موجب اختلال و عدم تعادل در کارکرد می گردد.

رهبر باید از میان مردم رویده باشد، ستم‌های تاریخی، حقارت‌ها، محرومیت‌های مردمش را کاملاً لمس کرده باشد. بیگانه هرچند مجتهد جامع الشرایط باشد، در صورتی که دردهای مردم را نچشیده باشد، به درد رهبری مردم ما نمی خورد؛ چنانچه مردم ما رهبری بیگانه را کاملاً تجربه کرده اند.

رهبر باید از نظر معیشتی و نوع زندگی، هم‌نوا با مردم باشد. شرنگک تلخ گرسنگی، بی خانمانی و محرومیت مردم را چشیده باشد. آنهایی که عمر خود را در ناز و تنعم به سر برده، در عیش و نوش، زن‌بارگی و شکم‌بارگی گذرانده اند، آیا به یاد بیچارگی مردم خواهند بود؟! این‌ها هرچند گلو پاره کنند، که ما رهبریم، در برابر مردم خودنمایی کنند، در شبانه روز چندین نوبت

در صفحه تلویزیون ظاهر شوند، عکس‌هایشان از پول مردم، روزنامه‌ها، جریده‌ها و در و دیوار را پر کند، هرچند مدیحه‌سرایان بی شخصیت و گرسنه، برایشان مدح و ثنا گویند، شعر بسرایند، جا نمی افتند و مردم نمی پذیرند.

این عنوان‌های خشک و بی خاصیتی که در آن راستی نباشد، همدردی و هم‌دلی با مردم نباشد، در مشکلات زندگی، با مردم همسان نباشد. برای مردم چه فایده‌ای دارد؟

زنده یاد رهبر شهید، استاد مزاری، کار رهبری را برای مدعیان رهبری سخت، دشوار و مشکل ساخت. شهید مزاری بزرگ الگوی رهبری بود.

او رهبری را از پیشوایش علی (ع) الگو گرفته بود، همان امامی که در زندگی خود، از پوشیدنی بهره بیش از دو جامه کهنه، و از خوردنی بیش از دو قرص نان جوین نداشت. بیت‌المال در اختیارش بود، می توانست از مغز گندم، عسل ناب و پارچه‌های ابریشمی استفاده کند، ولی گرسنگان و تشنگان و برهنگانی که در سراسر کشورش بود، او را آزار می داد، لذا زندگی خود را هم سطح زندگی پایین‌تر و فقیرترین قشر اجتماع تنظیم کرده بود.

پیشوایی که دردمندانه می نالید و می فرمود: «آیا به این بس کنم که به من رهبر می گویند، و در ناخوشی‌های روزگار شریک بیچارگان و گرسنگان نباشم، یا در سختی‌های زندگی، برایشان نمونه نشوم؟! فقط به خوردنی‌های گوارا خود را سرگرم کنم؟!»

ششم: استعداد پروری

خصیصه دیگر رهبری، عنصرشناسی و استعداد پروری است. نقش رهبری در پرورش استعدادها، چون تابش خورشید در پروراندن گیاهان، گل‌ها و درختان است. حضرت علی (ع) در مورد رهبری انبیاء می‌فرماید:

«وَأَتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيُشِيرَ لَهُمْ ذَفَاتِنَ الْعُقُولِ؛ خداوند، پشت سر هم پیامبران خود را فرستاد تا عقول پنهان شده را که زیر آوار خرافات پنهان شده بود، ظاهر نماید، و استعدادهای از کار افتاده را به کار اندازد».

شهید مزاری (ره) در جستجوی افراد مستعد و کارآمد بود و این افراد را به خود جذب می‌کرد و به اینکه آن شخص از کدام قوم یا کدام حزب است اهمیتی نمی‌داد. هر که را به کاری که مطابق ذوق و استعدادش بود تشویق می‌کرد و زمینه رشد او را فراهم می‌نمود. کسی را که استعداد فقاقت و اجتهاد داشت، زمینه فقاقت و اجتهاد او را فراهم می‌کرد. کسی که ذوق هنری، شعر و نویسندگی داشت، به شعر و هنر تشویق می‌کرد. کسی را که روحیه سلحشوری و مبارزه داشت، در همان زمینه او را رشد می‌داد. ایشان سعی می‌کرد شخصیت‌های مستعد را گرد خود جمع کند و از توانایی‌های آنان در راه پیش‌برد اهداف اسلام بهره ببرد. او دوست نداشت یک مشت چاپلوس متملق را گرد خود جمع کند.

به حضرت آیت‌الله محقق کابلی، که خداوند عمر طولانی به ایشان عطا فرماید، پیشنهاد کرد، بروید در قم رساله بنویسید. شما یک مجتهد و مرجع تقلید هستید. منظورش این بود که نشان دهد

هزاره هم می‌تواند مجتهد شود. وی تیز این شجاعت را از خود نشان داد و رساله نوشت.

نباید منکر شویم که استعدادهای مردم ما در بسیار موارد خوب رشد کرده است؛ خصوصاً در بخش شعر و ادبیات و هنر. در کتاب دانشنامه ادبیات فارسی افغانستان نوشته که آن مقدار شعر و مقاله که درباره استاد شهید نوشته و سروده شده، درباره هیچ خلیفه، امیر و پادشاهی نوشته نشده است. اشعار استادانه، زیبا و فنی، در قالب تشبیهات و کنایات و استعارات. شاعر توانمند محمد عزیزی چه زیبا سروده است:

پدر! ای شعر ما، ای شور ما، ای افتخار ما
شکوه و شوکت ما، قدرت ما، اقتدار ما
خروش نسل ما، خشم بلند روزگار ما
غرور ملت ما، غیرت قوم و تبار ما
سوار لافتی، سردار صاحب ذوالفقار ما
امیر صف‌شکن، کرار عصر و روزگار ما

هفتم: چوپان فداکار و دلسوز

رهبری یعنی چوپانی. چوپان از یک طرف باید رمه و گله را به مراتع سرسبز و نهرهای آب برساند. از طرف دیگر با گرگان و درندگان بی‌رحم و خونخوار در حال جنگ و ستیز باشد.

شهید مزاری واقعاً چوپان مردمش بود. همانند یک چوپان که مسئولیت حفظ رمه را به عهده دارد، با گرگان خونخوار و دزدان بی‌رحم در افتاد و از مردم و منافع مردمش مدافعت کرد. از طرفی مردمش را به مرز مراتع سرسبز عدالت و رفاه نزدیک کرد، و در آخر جانش را برای زنده ماندن مردمش فدا کرد.



در سوره قصص آمده است که حضرت موسی (ع) پس از هشت شبانه روز راه رفتن، سر چاه مدین رسید. دید چوپان‌ها از چاه آب می‌کشند و به گوسفندان‌شان می‌دهند. دو دختری را دید در کناری نشسته‌اند. رمه‌ای خود را نمی‌گذارند با رمه چوپانان یک جا شود. از آن‌ها پرسید، چرا این جا نشسته‌اید؟ گفتند تا چوپانان از این مکان دور نشوند ما نمی‌توانیم به گوسفندان خود آب دهیم. حضرت برای گوسفندان آن‌ها از چاه آب کشید و سیرایشان کرد. دخترها امروز زودتر به خانه برگشتند و جریان را با پدرشان در میان گذاشتند. پدرشان که حضرت شعیب بود، گفت بروید وی را بیاورید تا مزدش را بدهم. وقتی یکی از دختران شعیب در غایت متانت و وقار و حیایی زنانه به سوی موسی آمد، موسی را به خانه آورد. به پدرش پیشنهاد کرد:

«يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» پدر! این را برای کار و چوپانی استخدام کن، هم نیرومند و قوی است و هم امانت‌دار است. جناب شهید مزاری هم قوی و با جرأت بود، سر دشمنان مردم می‌توپید و می‌غرید، و هم نسبت به مال و ننگ و ناموس مردم امانت‌دار بود.

یک خاطره را نقل می‌کنم. من چندین بار در قم به مناسبت سالگرد شهید مزاری سخنرانی کرده‌ام. در هر بار قبل سخنرانی‌ام زینب، این تنها یادگار باب‌ه با یک وقار و متانت مخصوصی همانند دختر شعیب، وارد جلسه می‌شود و سخنرانی می‌کند. ولی چشمی نیست که گریه نکند و اشک نریزد؛ چون

همه او را آئینه‌ای تمام نمای باب‌ه می‌بینند. قامت استوار باب‌ه را در وجود او مشاهده می‌نمایند. یکی از طلبه‌ها که قبلاً مخالف شهید مزاری بود، حالا در توصیفش شعر می‌سراید، مقاله می‌نویسد. او گفت: «من عمداً چشم‌هایم را باز گرفتم که گریه نکنم، یک زمان متوجه شدم که اشک‌هایم ریخته است».

یکی دیگر از نشانه‌های رهبری این است که مردم متفرق را متحد نماید، و اراده جمع و روح جمعی به وجود آورد. همان‌گونه که پیامبر اسلام (ص) از مردم متفرق و متخاصم عرب که همواره با همدیگر در حال جنگ بودند، امت واحد و نیرومند به وجود آورد. حضرت علی (ع) در مورد رهبری آن حضرت می‌فرماید: «دَقَّنَ بِهِ الضَّغَائِنَ وَ آفَقًا بِهِ التَّوَائِرَ» به واسطه آن حضرت کینه‌ها دقن شد، و شعله‌های جنگ خاموش گردید».

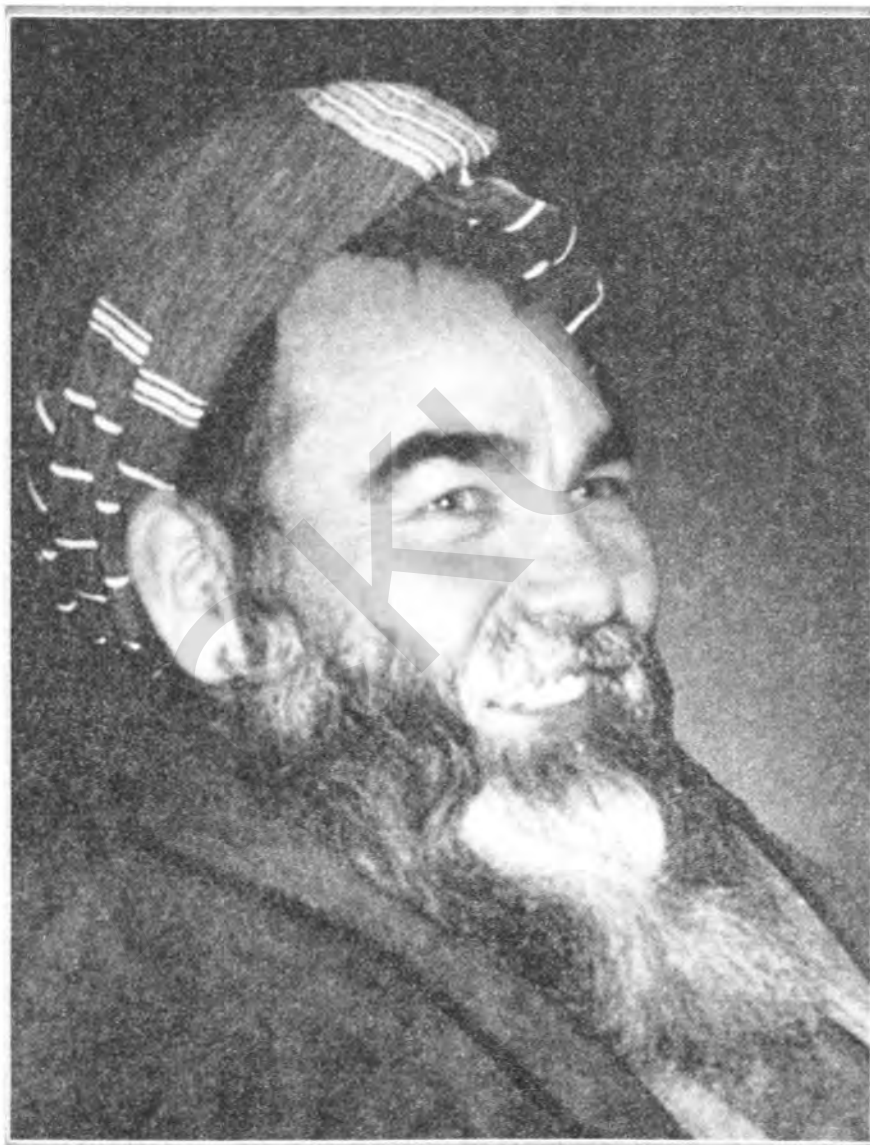
رهبر شهید استاد مزاری، با تشکیل حزب وحدت که از ابتکارات و باقیات الصالحات وی بود، از جنگ‌های بین گروهی کاست، نیروهای رزمی متخاصم را در جهت واحد قرار داد.

شهید مزاری (ره) نیز در میان مردم متفرق هزاره، روح جمعی و اراده‌ای جمعی به وجود آورد. در زمان حمله نظامی عبدالرحمن، با آنکه مردم هزاره در دره‌های هزارستان، در برابر لشکریان عبدالرحمن مقاومت قوی داشتند، ولی روح جمعی و صف واحد نبود و هر لشکری از وضعیت لشکر دیگر بی‌خبر بود و این یکی از عوامل شکست آنها بود. اما در زمان شهید

دیدم. یکی از اتاق‌های خانه‌اش درب نداشت. خانه را بنیاد شهید در اختیارشان قرار داده بود. بینید مدعیان وراثت و جانشینی آن بزرگ، چه عیش و نوش می‌کنند.

تجارت‌های کلان بین‌المللی، شهرسازی راه انداخته و با با دختران زیبای جوان ازدواج کرده و تجدید فراش می‌کنند. برای رسیدن به آرمان‌های خود، که فقط جاه‌طلبی و سودطلبی است، پول مردم را وسیله رسیدن به خواسته‌های خود کرده‌اند. آیا درست است به این‌ها رهبر

مزاری (ره) حتی هزاره‌هایی که در اروپا و آمریکا در میان ناز و نعمت به سر می‌بردند، خود را با مردم خود هم‌نوا احساس می‌کردند، و خود را در سرنوشت مردم خود شریک می‌دانستند.

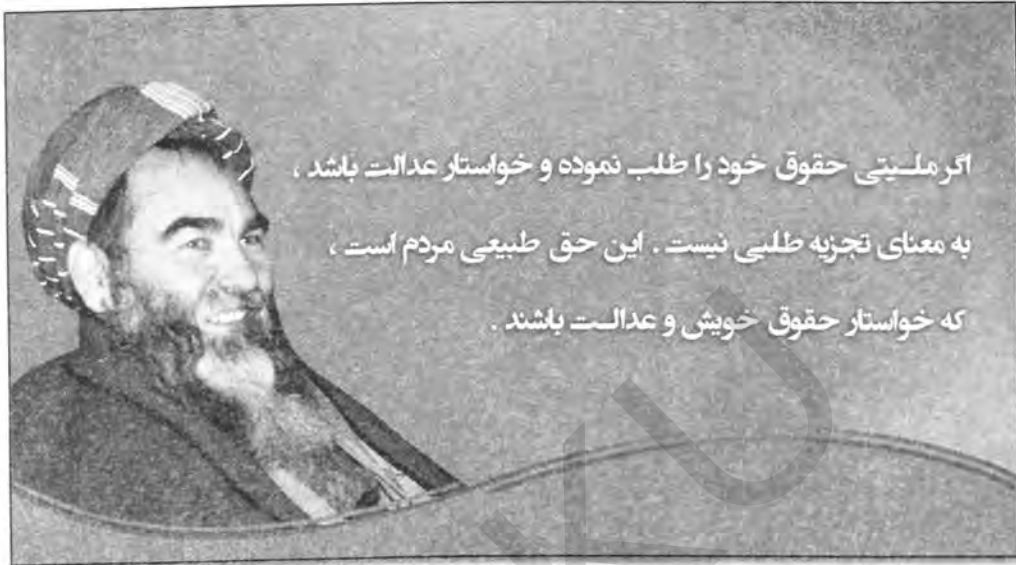


گفته شود؟! این‌ها عنوان مقدس رهبری را به **سرقت** نبوده‌اند؟! شایستگی رهبری را دارند؟!

حقیر در سال ۱۳۷۶ که از بامیان به قم رفتم، همراه با آقای خلیلی به خانه شهید مزاری رفتم و به مادرش تسلیت گفتیم. زینب دخترش کوچک بود و پهلوی مادر بزرگش نشسته بود. فرش زیر پایش تار و پودش دیده می‌شد. دوبار دیگر نیز برای ختم قرآن در خانه‌اش رفتم و همان فرش را

عدالت و عدالت‌خواهی در دیدگاه رهبر شهید

حضرت حجت الاسلام والمسلمین استاد عبدالعلی مزاری (ره)



محمد صادق روحانی

ننگ نه، بلکه طبق دستور خداوند در قرآن کریم که فرمود: «لَتَعَارَفُوا» تعریفی برای اقوام می‌دانست. شهید مزاری از رهگذر صلح و گفتگو، نظام سیاسی و اجتماعی را در مطالعات کلان ملی جستجو می‌کرد و در یک کلام عدالت‌خواهی، از مهمات و اصول حیاتی و تجلیگاه عشق جوشان بابه مزاری (ره) به حساب می‌آید.

او هرچه توان و سرمایه داشت در پای سپیدار عدالت و افق خورشیدزای جامعه خود گذاشت و جان خود را در جهت باروری و جان گرفتن، توسعه یافتن عدالت در افغانستان هزینه نمود و فرمود: «حزب وحدت اسلامی از هر طرحی که منجر به عدالت اجتماعی در جامعه‌ای افغانستان گردد و حقوق ملیت‌های محروم را اعاده کند استقبال می‌کند. برای ما مهم نیست که لویه جرگه تشکیل

مزاری بزرگ با درک اوضاع و احوال گذشته و حال مردمش یکی از مردان و رهپویان بی‌بدیل بود که در زندگی و شهادت او جز شهامت و استقامت چیزی نمی‌توان یافت. خصوصیت‌های نیک انسانی او موجب شد که ایشان یکی از استثنائی‌ترین افراد زمان خود شود و مردم او را به عنوان رهبر و مراد خود انتخاب کنند. این حقیقت را می‌توان از اندیشه‌های روشن و ظلم‌ستیز و بلندنظری و صداقت سیاسی او جستجو کرد و به تحلیل نشست.

برخلاف ادعای بداندیشان که از مزاری به نیکی یاد نمی‌کنند، ایشان جنگ طلب نبود، بلکه راه برادری، اخوت اسلامی و وحدت ملی را در صلح و سهیم شدن تمامی مردم و مشارکت زن و مرد در سرنوشت سیاسی کشور می‌دانست. او تعلق قومی را





دیگر می گوید: «ما می خواهیم ستم های چندین قریه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری گری و تفاخر و افزون خواهی خبری نباشد و کلیه مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان، برادرانه و برابر زندگی کنند و حقوق حقه تمامی ملیت های افغانستان تأمین گردد».

استاد مزاری با تعریف روشن و زیبا از شهروند و حقوق شهروندی مردم افغانستان، ضمن ارزش دادن به اراده آزاد مردم، از کثرت گرایی و مشارکت همگانی و هم پذیری ملی در ساختار سیاسی دولت و حکومت به عنوان تنها راه رسیدن به برقراری عدالت اجتماعی در جامعه افغانستان یاد نموده و تأکید کرده است و رعایت اصل عدالت از آرمان های اصولی و غیر قابل تغییر رهبر شهید بود. او عدالت را نه یک راه و نه یک روش بلکه تمام زندگی می دانست. عدالت در دیدگاه او ریشه حیات اجتماعی را می سازد و به روابط انسانی و اجتماعی مردم نظم و نسق انسانی و عقلانی می بخشد و زندگی را زیبا و دلپذیر می سازد.

شهید مزاری (ره) در سایه عدالت، هم گرایی و شایسته سالاری را ضرورت جدی برای حفظ وحدت ملی می دانست. او با تکیه بر حفظ وحدت ملی، خواهان رعایت شایسته سالاری برای استخدام نیروی انسانی در نهادهای حکومتی بود. از این منظر، او حامی رقابت براساس شایستگی برای مناصب حکومتی بود. چیزی که در قوانین افغانستان درج شده، اما در عمل کم تر به آن توجه شده است.

شود و یا مجلس ملی، مهم اینست که حقوق مردم در نظر گرفته شده به تناسب حضور و میزان جمعیتشان در تصمیم گیری ها سهیم باشند».

شهید مزاری (ره)، عدالت اجتماعی را در افغانستان، نظام حکومتی و ساختار دولتی آن یک اصل می دانست. در نظر او عدالت اجتماعی در افغانستان گزینه دوم نداشت و ندارد. او به امید و یاردهی درخت عدالت می زیست. او عدالت را اساس و مایه نظم و سامان یابی امور اجتماعی و ضرورت زندگی جمعی انسان ها و دلیل حیاتشان می دانست. مزاری ضمن بیان آرمان عادلانه خود و مردمش در حقیقت می خواهد که از عدالت و مفهوم سیاسی و اجتماعی آن تعریف ملی و جدیدی ارائه نماید. او در انجام و پرورش این عزم تاریخی خود موفق هم می گردد و با صراحت می گوید: اما خواهان عدالت سیاسی و اجتماعی هستیم. ما حقوق مردم خود را می خواهیم و انحصار را نفی می کنیم». عدالت اجتماعی و سیاسی در دیدگاه شهید مزاری (ره) تأمین حقوق ضایع شده مردم و رفع ستم ملی از آنها و در نهایت شکست انحصار قدرت سیاسی و نفی جدی آن می باشد.

بابه مزاری (ره) از ستم ملی و ظلم تاریخی که ملت افغانستان خصوص هزاره ها قرن ها بر دوشان حمل کرده بودند، خوب آگاه بود و تمامی، رنج های فرساینده و کشنده مردم خود را لمس کرده بود. به همین دلیل، او شایسته ترین انسان برای بیان و تبیین عدالت در افغانستان و مدعی برقراری آن بود. استاد مزاری در یک جمله کوتاه می فرماید: «خواسته ما، تأمین عدالت و برابری و برادری میان تمام مردم افغانستان است». در جای



و زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به طور مساوی بهره‌مند گردند. امروز جوانان نخبه و رهروان رهبر شهید، در قالب جنبش روشنائی به میدان آمده‌اند و خواستار تحقق اهداف بلند و مطالبات رهبر شهیدشان هستند.

تو را به جرم بلندی ز باغ ببریدند
ز سرفرازی ای سرو سبز تر رسیدند
تو کوهوار سرریشه سخت می‌ماندی
به رغم باور طوفان درخت می‌ماندی
سرش ز گردش این چرخ پیر بالا بود
زتوش و تاب شب سر یزیر بالا بود
کلام کوه شکافش که سراعظم داشت
ز هضم هاضمه‌های حقیر بالا بود

نهادهای حکومتی به دلیل عدم رعایت اصل شایستگی با بحران نیروی انسانی مواجه هستند و این بحران نه تنها کارآیی نهادهای حکومتی را تحت تأثیر قرار داده، بلکه هنوز هم اختلافات قومی و اجتماعی را زنده نگه داشته است. بسیاری هنوز فکر می‌کنند که استخدام‌ها بر اصول قانونی صورت نمی‌گیرند، بلکه بر روابط قومی و سیاسی استوارند، لذا همان‌گونه که عدالت برای احیای مفهوم شهروندی ضروری است، شایسته‌سالاری و برابری نیز برای رفع کدورت‌های قومی و تقویت مفهوم شهروندی لازم است. اما مشکل اساسی این است که اجرای این خواسته‌ها نه در اولویت اجراهای حکومتی است و نه مقام‌های حکومتی اجرای این خواسته‌ها را برمی‌تابند. اگر چنان‌که اصل شایستگی و اهلیت در استخدام‌ها، اولویت نهادهای حکومتی باشد، ویرانی مقامات بی‌کفایت محال نیست. اما شکی نیست که هرچه از این خواسته‌ها (عدالت، برابری، شایسته‌سالاری و کرامت انسانی) بیشتر فاصله بگیریم، ویران‌تر و ناکارآمدتر خواهیم شد. نه کرامت انسانی مورد احترام خواهد بود، نه مردم‌سالاری تقویت می‌شود، نه اجتماع عادلانه خواهیم داشت، نه قانون‌گرایی حاکم خواهد شد و نه ما برابر و شهروند مدرن خواهیم شد. اما شکی نیست که مطالبات مزاری به عنوان مطالبات انسانی باقی خواهد ماند و عدالت‌خواهی فرو نخواهد نشست.

ما را گریزی نیست که برای افغانستان مدرن و مرفه تلاش کنیم و با شایسته‌سالاری و مردم‌سالاری زمینه را برای همه اقشار و شهروندان افغانستان به طور یکسان و مساوی فراهم کنیم، تا همگان از فرصت‌ها



عدالت در قرآن و روایات

محمد باقر محسنی



حضرت علی (ع) نیز در سراسر زندگی خود همواره خود و دیگران را بر عدالت و ریزی تشویق می کرد، به گونه ای که در سخنان و نامه های کوتاه حضرت بیشترین تأکید بر عدالت است.

امام علی (ع) پیوسته مردم را به عدالت سفارش می فرمود و به والیان و مأموران فرمان می داد که عادلانه رفتار کنند و از راه عدالت منحرف نشوند. ایشان در جایی می فرمایند: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا؛ عدالت هر چیز را در جای خود قرار می دهد». با بررسی آیات قرآن و سیره و سخنان پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) در می یابیم که عدالت از مهم ترین بنیان های یک جامعه است.

قرآن نیز هدف برانگیختگی پیامبران و به طور کلی حکومت نبوی را عدالت می داند. «ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و به آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به عدالت قیام کنند».^۱

بی تردید، این سخن بدین معناست که اگر فرصت ها و امکانات میان آدمیان به گونه ای توزیع شود که برای همه امکان دسترسی به آنها فراهم باشد، افراد قادر خواهند بود استعدادها و توان های نهفته خود را آشکار کنند. از این طریق هر کسی احساس رضایتمندی نسبی از وضعیت خود در

عدالت در اسلام، رکنی مهم به شمار می آید. در قرآن کریم شرط دست یافتن به تقوا، عدالت در رفتار است. «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى؛ عدالت بورزید که به تقوا نزدیک تر است». عدل از دیدگاه امامیه چندان مهم است که جزو اصول مذهب به شمار می آید و معنای آن اقرار است به آنکه «خداوند هر چه فرموده و هر حق که برای هرکس نهاده براساس عدالت است». پیامبر (ص) که در طول حیاتش به عدالت رفتار می کرد و دیگران را نیز به آن ترغیب می کرد، فرموده است: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ؛ همه اجزای جهان به عدل نهاده شده است».

در رفتار عادلانه پیامبر (ص) همین بس که در واپسین روزهای حیات خویش در مسجد مدینه فرمود: «هرکس نزد من حقی دارد، برخیزد و درخواست کند». در قرآن کریم، بیش از ۱۰ مرتبه در باب عدالت و ریزی سفارش شده است. اما این به عدالت رفتار کردن، از نظر قرآن جنبه های متعددی دارد: عدالت میان خود و مردم، عدالت میان خود و خدا. «آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ»^۲ یا «إِذْ حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»^۳.

۱. سوره ای سوری ۱۵.

۲. سوره ای نساء ۵۸.

۳. سوره ای حدید ۲۵.



اجتماع دارد. البته این بیان، بدین معنا نیست که از این طریق رضایت‌مندی کاملی در اجتماع وجود خواهد داشت، بلکه افراد حداقل از احساس نیاز و وابستگی به دیگران رها خواهند شد و بر پایه استعداد خود به کشف و بروز ظرفیت‌های خود نایل می‌شوند.

اما «عدالت چیست و معیار آن کدام است؟» بوعلی سینا در این باره در کتاب «شفا» می‌آورد: «انسان دارای زندگی اجتماعی است و از وضع قوانینی که بتواند زندگی اجتماعی و بلکه فردی‌اش را براساس عدالت سامان دهد و او را به سعادت شایسته خود برساند، ناتوان است. پس بر خداوند لازم است که به مقتضای حکمتش، انسان را در این زمینه هدایت کند». پس، چنان‌که مشاهده می‌شود، عدالت از ضروریات دین است و باید معیار آن را از وحی استخراج کرد. بنابراین، سیاست اقتصادی و اجتماعی اسلام براساس نفی انحصار و گسترش عدالت در میان همگان بناشده است، چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «كَيْ لَا يَكُونَ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»^۱.

امام علی (ع) در این باره به فرماندار خود می‌فرماید: «در چیزهایی که مردم در آنها برابرند از ویژه‌سازی و انحصارطلبی پرهیز کن» آنگاه حضرت در مورد اطرافیان فرصت‌طلب زمامداران می‌نویسد: «بدان برای زمامدار، خاصان و صاحبان اسراری است که انحصارطلب و دست‌درازند. در داد و ستد با مردم عدالت و انصاف را رعایت نمی‌کنند، ریشه ستم آنان را با قطع وسایل آن از بیخ برکن. به هیچ یک از اطرافیان و بستگان خود زمینی از اراضی

مسلمانان واگذار مکن. باید طمع نکنند تا قراردادی به سود آنان منعقدسازی که مایه ضرر بسیار مردم باشد؛ خواه در آبرسانی یا هر عمل مشترک دیگر. به طوری که هزینه‌های آن را بر دوش دیگران تحمیل کنند».

چنان‌که می‌بینیم، در اسلام ملاک عدالت‌ورزی، گماشتن فردی عادل به عنوان حاکم جامعه است که بین خود و مردم به عدالت رفتار کند. چنان‌که در آیه قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ لَمْؤَا فْتَمَسَّكُمْ النَّارَ وَمَالَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُون»؛ به کسانی که ستم کرده‌اند، متمایل نشوید که آتش (دوزخ) به شما می‌رسد و در برابر خداوند برای شما دوستانی نخواهد بود و سرانجام یاری نخواهید شد. بر این اساس علی (ع) می‌فرماید: «عدل سبب حیات است، عدالت مایه استحکام زندگی مردم و زینت حاکمان است. برترین بندگان خدا در نزد خدا، امام عادل است که هم خود هدایت شده است و هم دیگران را هدایت می‌کند». بنابراین، برطبق آیات و روایات، عدالت بنیادی‌ترین رکن جامعه است و حاکم اسلامی باید مجری آن باشد.

منابع:

- پیامبر اعظم و عدالت اجتماعی، محمدرضا باقرزاده.
- نهج البلاغه، ترجمه: فیض الاسلام.
- رمز تکرار عدالت در فرموده علی (ع)، سید جعفر شهیدی.

پدر اگر شما بودید...

خانم مهتاب یاری زاده

سر حلقه فصل سربداری شد و رفت
در سلسله خویش بهاری شد و رفت
گل کرد مزاری از کمین گاه غرور
یک پلک بهم زدن مزاری شد و رفت



را به جهانیان معرفی کرد.

افسوس پدر که این روزها جای شما خالی
است و مدعیان رهبری، پرچم شما را غصب
کرده اند و فرزندان هزاره را به خاک و خون
می کشانند.

نمی دانم گناه از کیست؟! شاید از پدران ماست
که به مدعیان بها دادند تا ما را به بهای اندک و
ناچیز معامله کنند. اما می دانم، اگر شما امروز
می بودید، این صحنه های خونین (شهادت شهدای
مظلوم زابل، دهمزنگ، باقرالعلوم، مزارشریف و...)
توسط جنایتکاران اتفاق نمی افتاد. باور دارم اگر
شما می بودید هرگز اجازه نمی دادید تا ستمکاران
قد علم کنند و عالمان و فرهیختگان ملت
رنجور شما را مظلومانه به شهادت برسانند. یقین
دارم اگر شما می بودید فانوس اشکتان روشنایی

بیست و دومین سالگرد شهادت رهبر شهید بابیه
مزاری (ره) فرا رسیده است. رهروان آن پیر فرزانه
هر کدام می خواهند برای رهبر فقیدشان کاری
انجام دهند؛ یا با قلم یا با قدم، تا مدیون رهبر
نباشند. من نیز به عنوان یکی از فرزندان ایشان،
یادنامه ای می نویسم که عظمت آن بزرگ مرد را
در خاطره ها زنده نمایم.

انسان وقتی قلم در دست می گیرد که یاد شهید
عزیز، بابیه مزاری را زنده کند، در برابر عظمتش
احساس عجیبی پیدا می کند. از یک سو در برابر
عظمت او احساس وظیفه می کنیم و از سوی دیگر
در کنار او حس بزرگ بودن پیدا می کنیم. زیرا او
بود که به ما بزرگی، عزت و عظمت داد. ایشان
هویت فراموش شده مردمان سرزمین خود را احیا
کرد، تا دیگر هزاره بودن جرم نباشد. او بود که ما



حمله انتحاری دلخواش به عراقیان اربعین حسینه در مسجد باقرالعلوم علیه السلام

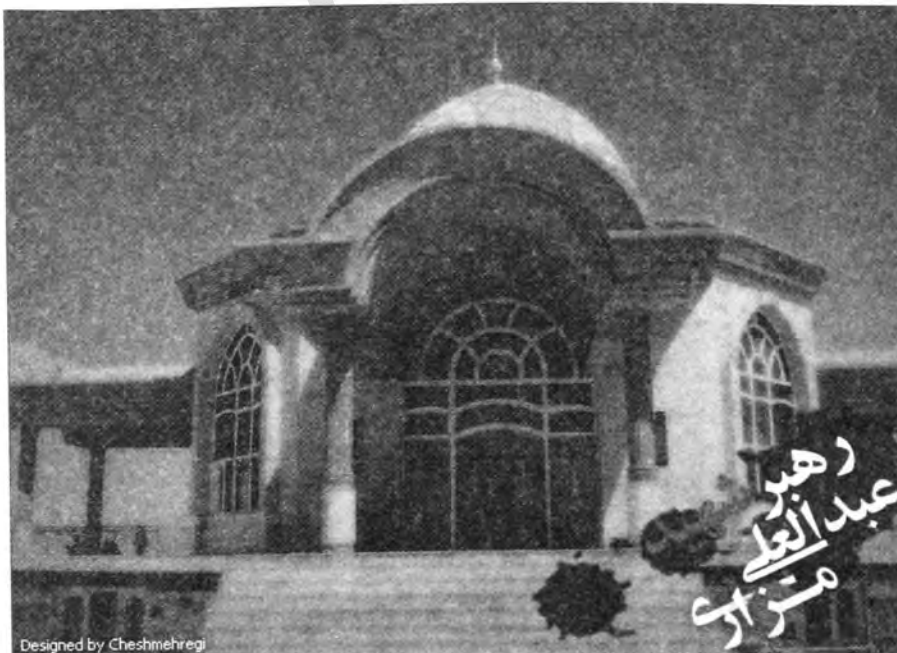
رهبر ما فرمودند: «حق دادنی نیست، بلکه حق گرفتنی است».

شهید مزاری (ره) با شهادتش نه تنها از بین نرفت، بلکه زنده‌تر از همیشه در قلب‌های مردمش زندگی جاودان یافت.

راه مردمانی می‌شد که در این شب‌های تیره‌بختی دنبال روشنایی‌اند و هرگز آنها را در میدان دهمزنگ تنها نمی‌گذاشتید.

اما اکنون که رهبر نیست، نباید دست روی دست بگذاریم. بنا به فرموده او، باید نسبت به سرنوشتان حساس باشیم و تا دیر نشده به خود بیاییم و راه حق‌خواهی و عدالت‌خواهی رهبر

شهیدمان را ادامه دهیم. خائنین را رسوا کنیم و از حق خود دفاع کنیم و حق غصب‌شده خود را با مردانگی از غاصبین پس بگیریم. همانطور که



خاطرات جنرال گوهری از مقاومت سه ساله غرب کابل

اسدالله رضایی

مقاومت غرورآفرین غرب کابل با فعالیت شبانه‌روزی حماسه‌های زیادی می‌آفریند و تا روز آخر در کنار رهبر شهید مقاومت می‌کند. بعد از سقوط غرب کابل، وی عازم جبهه مقاومت بامیان می‌گردد و بعداً بنا به دستور بعد از حمله شورای نظار در بامیان ویکاولنگ و عقب‌راندن آنها از بامیان، عازم منطقه شیخعلی گردیده و در آنجا به عنوان قومندان غند فعالیت می‌کند. البته قبل از رفتن موفق به دریافت رتبه دگر جنرالی از سوی حزب وحدت می‌گردد.



مقدمه:

اسدالله رضایی: جناب جنرال گوهری شما که در دوران مقاومت در کابل حضور داشتید لطفاً یکی از خاطرات آن دوران را برای خوانندگان ما بیان کنید.

گوهری: وقتی که رهبر شهید باب‌ه مزاری وارد کابل شد، حزب وحدت اسلامی در غرب کابل حضور نظامی نداشت، چون مرکزیت حزب وحدت در بامیان بود و در کابل کسانی بودند که قبلاً در دولت کمونیستی وقت فعالیت داشتند و با آمدن شهید مزاری (ره) همه گردهم جمع شدند و به نام حزب وحدت فعالیت خود را به رهبری شهید مزاری آغاز کردند. چون غیر از شهید مزاری هیچ یک از اعضای شورای مرکزی حزب وحدت توان رهبری این مردم را نداشت و رهبر شهید وقتی وارد کابل شد که احزاب دیگر اکثر مناطق حساس و کلیدی کابل را تصاحب کرده بودند. در واقع غرب کابل به یک منطقه کاملاً محاصره شده تبدیل شده بود. رهبر شهید با درایت، قاطعیت، صداقت، شجاعت و

جنرال رازق‌داد گوهری، فرزند خالق‌داد از ولایت پروان ولسوالی سرافراز شیخعلی قریه پاواز است ایشان از سن ۱۵ سالگی فعالیت‌های نظامی‌شان را در قالب چریک شهری سازمان نصر در کابل شروع نمود و در دوران اشغال افغانستان توسط روس‌ها، رشادت‌های زیادی در شهر کابل از خود برجای گذاشت. بعد از سقوط دولت کمونیستی و خروج نیروهای متجاوز شوروی سابق، جنرال گوهری با ورود حزب وحدت مخصوصاً رهبر شهید به کابل، محافظت شخص استاد شهید را بر عهده گرفته و با نیروهای تحت امر خویش به محافظت از رهبر شهید پرداخت، تا اینکه در دوره حکومت آقای مجددی موفق به کسب رتبه برید جنرالی از دست با برکت استاد مزاری (ره) می‌شود. ایشان در دوران سه سال



مردانگی‌ای که داشت در آن شرایط خاص در ساختمان علوم اجتماعی مستقر شد. رهبری و مدیریت را بر عهده گرفت. ایشان در خانه‌ای بسیار ساده و معمولی بالاتر از علوم اجتماعی، مثل دیگر نظامیان، زندگی می‌کرد و اکثر وقت‌ها با پای پیاده همراه دو نفر از نظامیان‌ش رفت و آمد می‌کرد. این در حالی بود که رهبران دیگر احزاب و یا شورای مرکزی حزب وحدت وقتی از بامیان وارد کابل شده بودند هر کدام با بیست نفر از نظامیان‌شان رفت و آمد می‌کردند. تا زمانی که جنگ بر حزب وحدت اسلامی تحمیل نشده بود در علوم اجتماعی بیش از چهل یا پنجاه نظامی بیشتر وجود نداشت. وقتی جنگ بر این حزب تحمیل شد مقاومت و صداقت



شهید مزاری (ره) باعث شد که ده‌ها هزار نفر به نام حزب وحدت پروانه‌وار دور بابه مزاری (ره) در غرب کابل جمع شوند. دشمن که نتوانست در جنگ رو دررو حزب وحدت را حتی یک قدم عقب براند دست به توطئه زد و در میان مردم ما خائن پیدا کرد. با معامله خائنین بود که حادثه تلخ افشار رخ داد.

رهبر شهید بابه مزاری (ره) همیشه در جایی زندگی می‌کرد که نزدیک‌ترین مکان به خط مقدم جبهه باشد تا این که مجاهدین با آمادگی نظامی بالا شب‌ها را در سنگر سپری کنند و خود بتوانند که هر لحظه از نزدیک جبهه را مدیریت کند. وقتی دشمن با معامله‌ای ننگین و پول‌های زیادی که توزیع کرده بودند موفق شدند علوم اجتماعی را محاصره کنند،

رهبر شهید بابه مزاری (ره) مثل سایر مجاهدین راکت به شانه‌اش بود و سنگر به سنگر مقاومت می‌کرد، تا اینکه با اصرار زیادی از قومندان‌های حزب، شهید مزاری از علوم اجتماعی بیرون شدند. ایشان مثل رهبران دیگر زودتر از دیگران در پناهگاه‌ها، تکوی‌ها و جاهای امن نمی‌رفت، بلکه او همیشه در شرایط جنگی از همه زودتر در سنگرها می‌رفت. شهید مزاری در شرایط بسیار خطرناک در نزدیک‌ترین مکان جنگی سخنرانی می‌کرد که صدها نفر در آنجا جمع می‌شدند. اینجا بود که دشمن هم فهمید بابه مزاری (ره) از شجاعت و همت بالایی برخوردار است.

در یکی از جنگ‌ها که منطقه سفارت شوروی را از یک طرف شورای نظار و از طرف دیگر هم طالبان محاصره کرده بود، رهبر شهید و شهید ابوذر غزنوی هم در آنجا بودند. آن دوشهید سراقراز آن شب در دو جبهه مقاومت کردند، هم در برابر طالبان و هم در برابر شورای نظار که این مقاومت سه ساعت طول کشید. در روز آخر غیر از یاران شهید مزاری (ره) که همراهش به شهادت رسیدند، شخص دیگری نبود و بیش از یک صد و شصت نفر از اعضای مرکزی حزب وحدت صحنه را ترک کرده بودند.

رضایی: جناب گوهري از این که شما در خدمت رهبر شهید بودید اگر خاطره شخصی از ایشان دارید بیان کنید.

جنرال گوهري: من در علوم اجتماعی یکی از شب‌ها که مشغول گزمره (گشت زنی) بودم، آدمم کنار تانک آب و دیدم رهبر شهید مشغول لباس شستن است. رفتم کنار استاد، خواهش کردم گفتم:



رضایی: از این که شما در سه سال مقاومت غرب کابل حضور داشتید و تا روز آخر در کنار رهبر شهید بابه مزاری بودید، اگر خاطره‌ای از روز آخر سقوط کابل دارید، بیان کنید.

گوهری: ساعت ۱۲ همان روز بود که در خدمت استاد رفتم. آنجا شهید ابوذر هم بود. استاد به من و ابوذر شهید فرمان داد تا در لوای سه برویم. در بین راه ماشین ما خراب شد و شهید ابوذر به تنهایی ماشین را تا ایستگاه هل داد. فرمان را اجرا کردیم دوباره خدمت استاد شهید آمدیم. استاد برای کار دیگری به من فرمان داد که به ده قابل برویم. من طرف ده قابل رفتم و ساعت سه بعد از ظهر برگشتم. دیدم استاد به طرف خط مقدم رفته است. دیگر نتوانستم استاد را پیدا کنم و به طرف گل باغ رفتم و آنجا اسیر طالبان شدم. پس از مدتی موفق به فرار شدم و به طرف چهارآسیاب رفتم. بعد به سوی غزنین و بعد هزاره‌جات تا اینکه از رادیویی که همیشه همراه داشتم تلخ‌ترین خبر عمرم را شنیدم که استاد مزاری به دست طالبان به شهادت رسید. از منطقه جرمه توی غزنین همراه جنازه شهید مزاری(ره) به طرف هزاره‌جات رفتم و تا مزار شریف همراه تشیع کنندگان رهبر شهید بودم.

رضایی: شما که در جبهه مقاومت پامیان و جبهه پرافتخار شیخعلی فعالیت می‌کردید، لطفاً از خاطرات آن دوران نیز برای ما بیان کنید.

گوهری: بعد از تصرف کابل توسط طالبان همه جبهه‌ها مسدود شد و تنها جبهه‌ای که بر روی طالبان شکل گرفت جبهه مقاومت شیخعلی بود.

«استاد اجازه دهید من این لباس‌ها را بشویم.» از جایش بلند شد خنده کرد و گفت: «آری، تو می‌شویی ولی من بهتر از تو می‌شویم» و هرچه اصرار کردم قبول نکرد. وقتی لباس‌ها را شست و آب کشید می‌خواست روی طناب پهن کند، باز هم اصرار کردم که من پهن می‌کنم، ولی قبول نکرد. چون شهید مزاری(ره) هیچ‌گاه کارهایش را

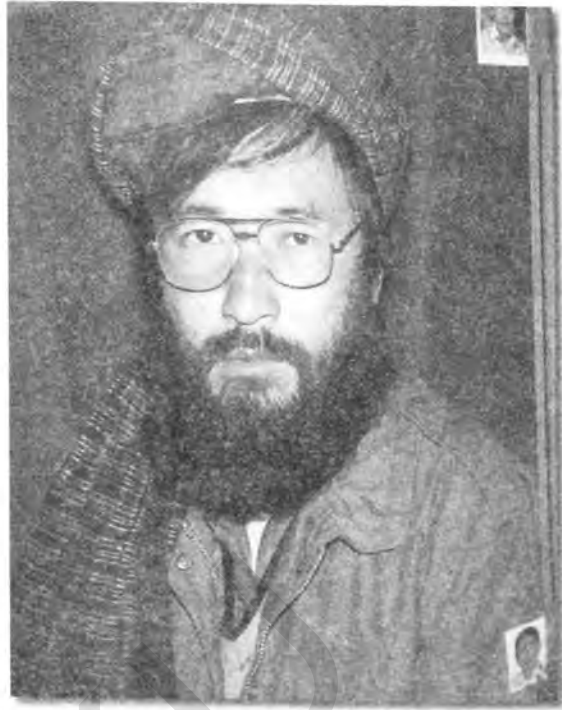


به کسی واگذار نمی‌کرد و متکی به کسی نبود و همه کارهایش را خودش انجام می‌داد.

خاطره دوم: در تابستان که هوا خیلی گرم شده بود کفش روسی در پای شهید مزاری بود، آن هم بسیار کهنه. روزی یک کسی یک دانه کفش چرمی بسیار خوب به من داد و گفت که این را به استاد بدهید. من آنها نزد استاد بردم. رهبر شهید بابه مزاری(ره) آن کفش را قبول نکرد و دوباره به من داد و گفت: «این را در فلان سنگر به یکی از این مجاهدین که کفش ندارد بدهید». من نیز رفتم در سنگر یک مجاهد که کفش‌هایش پاره بود و آنها را به او دادم. این صداقت و پاکی رهبر شهید بابه مزاری را می‌رساند.

رضایی: باتشکر از شما جناب جنرال گوهری عزیز که وقتتان را در اختیار مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابه مزاری (ره) گذاشتید و خاطرات دوران جهاد و مقاومت را با خوانندگان مجله خورشید عدالت (۲) شریک ساختید.

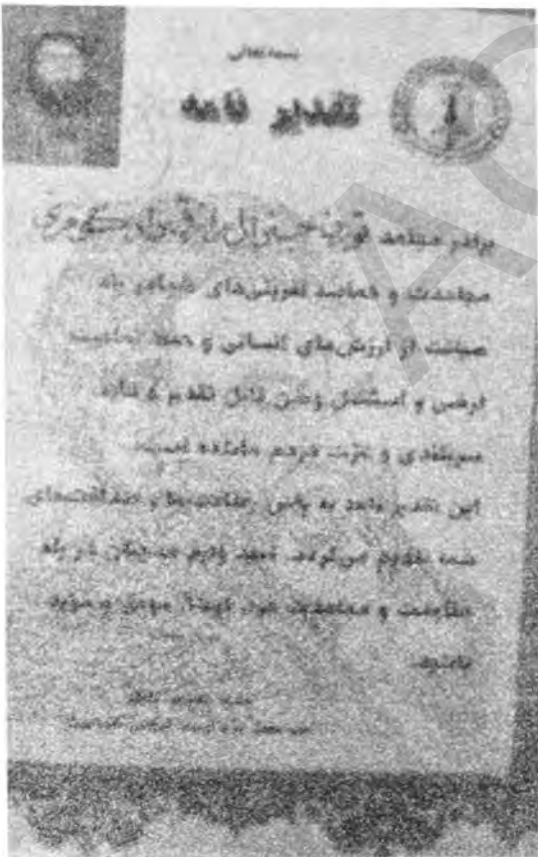
جنرال گوهری: تشکر از شما و همه دوستان مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابه مزاری (ره) ثامن که فعالیت فرهنگی انجام می دهند. موفقیت روزافزون شما را از خداوند بزرگ تمنا دارم.



۲۰

خاطرات جنرال گوهری از مقاومت سه ساله غرب کابل

طالبان تمام نیروهای خود را به آن جبهه، برای جنگ با حزب وحدت، منتقل کرده بود و از تمام نقاط افغانستان و کشورهای خارجی که همراه طالبان بودند؛ حتی گفته می شود از چین هم در میان طالبان نیرو هست. دره پنجشیر و سالنگ با سنگ و ریزش کوه بر روی طالبان مسدود بود و تمام قوت طالبان در دره شیخعلی جمع شده بود. براساس گزارش ها بیش از بیست هزار نفر طالبان مسلح در این دره جابه جا شده بودند. در این سوی، تنها دوهزار و ششصد نفر از نیروهای حزب وحدت قرار داشتند و مقاومت می کردند. در هر عملیات تعداد زیادی از طالبان به سنگرهای ما حمله می کردند و شب ها کشته هایشان را در تویوتا می انداختند و به طرف کابل می بردند. در این جبهه هفت ماه مقاومت کردیم و با کمک خداوند در تاریخ ۷۶/۳/۱۴ حزب وحدت اسلامی، طالبان را از منطقه شیخعلی، و لولنج، کتار خاک، و غیره شکست داد و این مناطق آزاد شد.



ما تنها نستیم با عبد‌العلی آمده ایم

«عبد‌العلی؟»!»



دکتر مصطفی خرمی

مکتب هجوم آوردند، انگار جماعتی از بره ها را برای تغذیه از «چرجو» آزاد کرده باشند! در گرد و خاک نفس گیر به جا مانده از بچه ها مکتب را به سرعت ترک نموده و پیاده راه خانه را در پیش گرفتم. درست در ابتدایی راه فرعی که از «سرک» عمومی جدا می شد، موتر «تویوتا لکروز» توجه مرا به خود جلب نمود که خاکباد کنان و به سرعت نزدیک می شد، آن زمان حضور یک موتر از این جنس در منطقه ما بسیار نادر و کمیاب بود. وقتیکه موتر نزدیک رسید، «موتروان» بریک زد، تعجب من بیشتر شد که چگونه چند نفر «اوغان» جرأت نموده اند، در حالت نیمه جنگی و ناامن میان مردم هزاره و اوغان ها؛ وارد «ناوه گری» شده و تا منطقه «داوود» زادگاه من پیش آمده باشند!

در فصل خزان سال ۱۳۷۰؛ روزهای پرتلهایی را سپری میکردیم، مدام گوش به رادیوها، که شاید خبری از «استاد مزاری» و کاروان همراه وی بشنویم! حدود دو ماه پیش رادیوها خبر ناراحت کننده ای را نشر و از گم شدن استاد و کاروان همراه وی در منطقه «ولایت فراه» هنگام بازگشت به وطن خبر داده بودند. در همان زمان، سران حزب وحدت در گنگره تاریخی بامیان، بار دیگر وی را به طور غیابی به عنوان «دیرکل حزب وحدت» برگزیده بودند که همین انتخاب ناب و شایسته، بیش از پیش نقش و اهمیت بالایی استاد مزاری در عرصه سیاسی- اجتماعی هزاره ها را، در اذهان همگان زنده و ماندگار نموده بود.

«ووشپولق» (سوت) رخصتی که به صدا درآمد، بچه ها با شور و هلهله بسیار به سوی درب خروجی



قیافه های اوغانی، موهای بلند، ریش و پشم بسیار، لباس های کثیف، با صورت های خاک آلود؛ دیگر شک نداشتم که هر سه نفر باید «اوغان» باشند. یکی از سه نفر سرش را از دریچه موتر بیرون آورده پس از سلام و احوال به زبان شرین فارسی (دری) پرسید: «... ببخشید موو با حاجی خرّمی کار



داشتیم؟!« اندیشیدم که این جماعت باید از شیعیان شهر «گرشک» واقع در ولایت هلمند و از مریدان سابق پدر باشند؛ زیرا هرازگاهی سر و کله این مهمانان ناخوانده در منطقه و خانه ما پیدا می شد. برای همین، فارسی زبان های «اوغوو صورت» برای من چندان غریبه نبودند.

پرسیدم: «با حاجی خرّمی چه کار دارید؟» گفت: «کار خصوصی داریم!» پرسیدم: «شما از مردم گرشک استید؟» خندیدن و گفتند: «از کجا فامیدی؟» لبخندی زده گفتم: «قیافه مریدان سابق پدرم را خوب به یاد دارم» چشمان شان از خوشحالی برقی زده و گفت: «شکر خدا که پسر حاج آغا را ملاقات کردیم!» در همان زمان که مرحوم ابوی با همراهی آقای تقدیسی لومانی به سمت خانه در

حرکت بودند، کنار ما رسیدند و من ابوی را به ایشان معرفی نمودم. قورا از موتر پیاده شده و ضمن معرفی خودها مرحوم ابوی را در آغوش گرفتند! وقتی پدر ایشان را به خانه دعوت نمود، گفتند: «... ما تنها نیستیم با «عبدالعلی» آمده ایم و...!» برقی از خوشحالی در چشمان مرحوم پدر جهیدن گرفت، که تا آن زمان سابقه نداشت! توضیح دادند که ایشان در یکی از هوتل های «شهرک انگوری» منتظر اند تا «حاجی خرّمی» را ملاقات کنند. مرحوم پدر و آقای تقدیسی بدون درنگ سوار موتر شده و به سمت انگوری حرکت کردند.

گرچه آن زمان، «حزب وحدت» تأسیس و احزاب سابق منحل گردیده بود، اما در جاغوری هنوز رقابت های منفی، گروه گرایی داغ و درگیری های حزبی میان «سازمان نصر» و «حزب نهضت» ادامه داشت. در واقع جاغوری پیوسته، میان نظامیان این دو گروه دست به دست می شد. در آن روزها «گروه نهضت» به فرماندهی قوماندان «واثق» لومانی، بر مناطق مرکزی جاغوری حاکمیت مطلق داشت و رقیبان شکست خورده شان از جاغوری متواری گشته و در مناطق «ناوه گری، تمکی و نی قلعه» قریب استقرار یافته بودند. همین مسأله استاد مزاری و همراهان شان را واداشته بود تا به پیشنهاد برخی از شیعیان گرشک، سر از منطقه ما درآورده و خواهان حمایت استاد خرّمی، برای عبور امن و بی خطر از منطقه جاغوری شوند.

نزدیک غروب، همان موتر تویوتا با چهار نفر سرنشین وارد «آغیل» ما شدند: مرحوم ابوی و



مرحوم پدر عذرخواهی نمود که به دلیل اوضاع بحرانی و حساس منطقه و نیز رعایت مسائل امنیتی ناچار است که از دعوت بزرگان و علمای «ناوه گری» در کنار استاد مزاری خودداری نماید. به همین جهت اقامت دو شبه استاد مزاری در خانه ما تقریباً در سکوت و خفی نسبی سپری گشت. تنها اعضای خانواده ما، مامایم مرحوم آخوند محمد تقی احمدی و کاکایم شهید انجنیر خرم با جمعی از دوستان خاص، در این جمع گرم و صمیمی حضور داشته و از وجود این مهمان عزیز با خبر بودند.

ایمان استوار به اهداف بلند و عالی همچون برقراری عدالت و برابری در کشور؛ دفاع از حقوق محرومان مردم هزاره و دیگر اقوام؛ عزم راسخ به ایجاد اتحاد سراسری مردم هزارستان؛ تعهد محکم به احیای هویت گم گشته مردم هزاره؛ تلاش خستگی ناپذیر برای تغییر اوضاع در ساختار اداری، سیاسی، اجتماعی مردم هزارستان؛ به اضافه سخنان گیرا، نگاه نافذ، وسعت نظر، رفتار متین و با وقار، صداقت در گفتار همراه با لبخند کوتاه و پنهان؛ هر مخاطبی را به شدت مجذوب خویش می نمود.

اعترافات صادقانه و تأسف بی پایان استاد مزاری به اشتباهات تاریخی سران گروه های خط امامی؛ تأثیر شدید از ایجاد درگیری های خاتمانسوز داخلی که خود و خانواده اش از قربانیان اصلی این درگیری های بی حاصل بودند؛ نارضایتی آشکار از فروپاشی تنها حکومت مردمی هزارستان (شورایی اتفاق) که نابودی وحدت سراسری مردم هزارستان را در پی داشت؛ متأثر از گسترش نفاق و ناامنی در سراسر هزارستان؛ ناراحت از دخالت های بیگانه گان و بازی با سرنوشت و آینده مردم هزاره به بهانه دفاع از

تقدیسی با همراه استاد مزاری و سید علی یار دیرین و دبیر استاد مزاری که تا واپسین دم حیات همچنان یاور ایشان بوده و با استاد مزاری شهید و در یک جا به خاک سپرده شدند! ظاهراً دو نفر دیگر از شیعیان گرشک، که استاد مزاری را تا انگوری همراهی



نموده بودند، از همان جا با ایشان و ابوی خداحافظی نموده و به سوی گرشک بازگشتند. آوازه شهرت استاد مزاری، به عنوان یکی از رهبران اصلی سازمان نصر و اکنون «دبیر کل حزب وحدت» و نیز به عنوان یکی از شخصیت های سیاسی- اجتماعی ممتاز و مشهور هزاره ها، به گونه های منفی و مثبت بسیار به گوشه پان رسید؛ اما اکنون در میان بیم و امید نخستین بار وی را از نزدیک ملاقات نموده و افتخار میزبانی از وی را داشتیم.

پس از اصلاح و حمام؛ هنگام صرف چای صحبت های مقدماتی با «استاد مزاری» آغاز شد،



حاضران در مجلس، به خصوص مرحوم ابوی و کاکایم شهید انجنیر خرم، از اینکه افتخار میزبانی از شخصیت کم نظیر سیاسی هزارگی همچون «استاد مزاری» به عنوان دبیرکل حزب وحدت؛ نصیب شان شده بود، بسیار خوشحال و مسرور به نظر میرسیدند، به گونه ای که برق شادی را به راحتی می شد در دیدگان همگان آشکارا شاهد بود.

سرانجام زمان این دیدار کوتاه، اما شیرین و پربار به پایان آمد. مرحوم پدر با جمعی از نظامیان متحد خویش، با عبور از مناطق خطرناک، موتر حامل «استاد مزاری» را، تا منطقه «ناوور» یا «کاسه رود» تاریخی؛ اسکورت نموده و به «ضابط اکبر» قوماندان مشهور جبهه «سید جگرن» (وزیر دفاع در حکومت شورایی اتفاق) رسماً تحویل

دادند. بدون شک، آن ملاقات پرافتخار برای من بسیار آموزنده بوده و بهترین «خاطره» را رقم زد! خاطره ای خوشی که متأسفانه دیگر باره هرگز تکرار نگردید.

روح بزرگ آن یگانه ای دوران و رادمرد هزارستان و دیگر همراهان شهید اش شاد و یاد شان گرامی باد.

«دکتر مصطفی خرمی»

۱۳۹۵/۱۰/۱۰

دین و مذهب؛ و...! در نهایت؛ تأکید استاد مزاری مبنی بر تلاش پیگیر و توقف ناپذیر برای ایجاد یک اتحاد سراسر هزارگی و تقویت کامل «حزب وحدت» به عنوان تنها نماد سیاسی هزاره ها؛ جلوگیری از هرگونه نفاق و درگیری میان هزاره ها و... شاید از مهمترین و گیراترین بخش از سخنان «شهید مزاری» در جمع دوستانه ما بوده باشد.

پاسخ های گرم و صمیمی استاد مزاری همراه با تحلیل های ماهرانه و قناعت بخش به پرسش های متعدد حاضران، بیش از پیش بر جاذبه شخصیتی ایشان می افزود که از یک سو؛ بر تبلیغات مسموم و گسترده مخالفان شان در حافظه ما، خط بطلان می کشید و از سوی

دیگر؛ دوستی و محبوبیت ایشان به مرور در دلها مان جایگزین میگردد. میتوان صادقانه اعتراف نمود که هنگام خدا حافظی؛ من و دیگر حاضران که افتخار ملاقات و میزبانی ایشان را نصیب گشته بودیم، ناخودآگاه با دل و جان به جمع مریدان میلیونی «استاد مزاری» پیوسته بودیم.

مراسم تودیع و خداحافظی گرچه برای همگان سخت و دشوار بود. با این وجود، استاد مزاری از یافتن دوستان جدید در «ناوه گری» جاغوری، به ویژه از هم کلامی با مرحوم ابوی (استاد خرمی)، بسیار راضی و خرسند به نظر می رسید. در دیگر سو،



خاطره ده هزار تومان که شهید مزاری مصرف نکرد



حجت الاسلام والمسلمین سید باقری

اگر همسو و همراه نشویم دوباره دوره عبدالرحمان خان اتفاق خواهد افتاد و البته آنان نیز در حال طرح ریزی همین نقشه هستند.

ما در سال هفتاد و یک به دعوت خود آنها یک هفته بعد از سقوط دولت نجیب وارد کابل شدیم. اولین کاروان هم بودیم. در آن زمان اتوبوس‌های برقی فعال بود. من از کوته‌سنگی سوار شدم تا به کارته سخی بروم. در بین راه دو نوجوان از برادران تاجیک جلوی من نشسته بودند و بین خود طوری صحبت می‌کردند که من به راحتی می‌شنیدم. آنها می‌گفتند: به پدرکش لعنت «یک حزب وارد کابل شده بنام حزب وحدت، دوتا کلاشکف دارند و می‌گویند پایتخت را ما می‌گیریم و ریاست

در دیداری که مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابۀ مزاری (ره) با حجت الاسلام والمسلمین آقای سید باقری از اعضای شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی در زمان رهبر شهید داشتند از ایشان خواهش نمودند تا از خاطرات ۱۶ ماه حضورش در کنار شهید مزاری برای اعضای مجمع تعریف کنند که ایشان این چنین آغاز نمودند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ» درود می‌فرستم به ارواح پاک شهدا به خصوص شهید مزاری (ره) و یارانش از تلاش‌های مجمع فرهنگی در زنده نگه داشتن یاد شهدا قدردانی می‌کنم. من کم‌وبیش در جریان کارهای شما هستم. فعالیت‌هایتان قابل تقدیر است. مردم ما شدیداً نیاز به وحدت و هبستگی دارند.



جمهوری را ما اداره می‌کنیم.» و یا هم می‌خندیدند. من هروقت به کابل می‌روم و یا حوادثی در کابل رخ می‌دهد به یاد این خاطره می‌افتم. با این ذهنیت که داشتند بعداً هرچی اینها در کابل توان داشتند، قدرت داشتند، اسلحه که از پاکستان، عربستان، جمع آوری کرده بودند، آنها را دقیقاً بر سر ما اعمال کردند، که در هر دقیقه ۲۰ تاسکر ۴۰ تاسکر تا ۶۰ تاسکر را هم می‌زدند. یک روز ما در درون علوم اجتماعی بودیم، خبر دادند که آنها دارند می‌آیند. ما در داخل محوطه علوم اجتماعی سنگرها را آماده کردیم. شهید مزاری (ره) تنهای تنها مانده بود. ما با تمام توان مقاومت کردیم. نیروهای دشمن شکست خوردند. هدف آنها از این جنگ این بود که ما را در تنگنا قرار دهند. دشت برچی، افشار، قله فتح الله و... سر جای خودش، آنها می‌خواستند این مجموعه از کابل خارج شوند. بروند به همان کوه‌ها و همانجا محصور بمانند. اما مقاومت غرب کابل با محوریت شهید مزاری شرایط را تغییر داد و روزگاری رسید که می‌گفتند در کابل دو دولت وجود دارد: یک دولت در غرب کابل و یک دولت ربانی است؛ واقعیت قضایا هم البته همین بود.

الان که وارد کابل می‌شویم شرایط خیلی تغییر کرده، چشم آدم روشن می‌شود. سنگرهای آن روز دشمن فعلاً خانه‌های مسکونی ما شده است. از میدان شهر که وارد کابل شویم مردم ما حضور دارند. کوه چهل دختران، باغ داوود، برچی، قله فتح الله، دهمزننگ و... یعنی تمام سنگرهای آنها فعلاً مناطق مسکونی ماست که جای شکرش باقی است. این دستاورد، نتیجه همان مقاومت غرب کابل است،

اما متأسفانه همیشه وقتی شخصیت خود را از دست می‌دهیم شروع به تعریف و تمجید می‌کنیم؛ در زمان حیاتش اصلاً توجه نداریم. جریان شهید مزاری نیز چنین است. به این سادگی نبود که او برود و شهید شود. نباید شهید می‌شد، اینکه چرا شهید شد فقط تعدادی از دوستانش می‌دانند و من هم چون شانزده ماه در کنارش بودم، از خیلی از مسائل آگاه هستم. اما شما از این مسائل اطلاع ندارید و فعلاً هم صلاح نیست که من بگویم.

بگذارید یک خاطره از شهید مزاری (ره) برای شما تعریف کنم. هرچند من خاطرات زیادی از ایشان دارم که وقت نیست. هیئت که به سرپرستی شهید مزاری از طرف حزب وحدت اسلامی به ایران آمده بود، من هم عضو آن هیئت بودم. سفر ما طولانی شد، تقریباً سه ماه در هتل استقلال تهران بودیم. حتی خدمتکاران هتل وقتی ما را می‌دیدند به همدیگر می‌گفتند عجب مهمان‌هایی داریم. برای رفع خستگی و سرزدن اقوام از شهید مزاری سفر خرج خواستیم، ایشان راضی نمی‌شد. بالاخره با اصرار دوستان و تشکیل جلسه تصویب شد به هر نفر به نسبت مساوی ده هزار تومان داده شود. مبلغ ده هزار تومان را دریافت کردیم و آن را مصرف نمودیم. تنها کسی که این مبلغ را مصرف نکرده بود شهید مزاری بود و آن را برگرداند. ایشان نسبت به بیت‌المال فوق‌العاده حساس بود. کاش دیگر رهبران جامعه ما هم چنین خصوصیتی داشتند، خداوند شهید مزاری را رحمت کند.

رعایت حقوق همه ملت‌ها



خانم شریفه احمدی (دانشجوی مهندس برق)

کاتب و آثارش از سوی دولت‌ها بایکوت شده بود. نام بردن از خالق جرم بود. قیام ابراهیم خان گاو سوار که با تبعیدش به بغلان و بعداً با نزدیک کردن ایشان به نظام کمونیستی، در هاله‌ای از ابهام قرار داشت. طرح براندازی شهید سید اسماعیل بلخی با مرگ مشکوکش هیچ اثری از آن باقی نمانده بود. با وجود این افتخارات، نسل دوره بحران هیچ‌یک از این قهرمانان را نمی‌شناختند و این مزاری بود که هم کاتب و خالق را زنده کرد و هم گاوسوار و بلخی را بر سر زبان‌ها انداخت.

رعایت حقوق همه ملت‌ها

«همه ما اهل افغانستان هستیم و هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم. ترکمن، تاجیک، افغان، ایماق و دیگر اقوام هستند. همه باید در این مملکت برادرانه زندگی کنند و هر کس به حقوقشان برسند. همه باید آزادانه در مورد سرنوشت خودشان تصمیم بگیرند.

اگر کسی بیاید و نژاد خود را محکم بسازد و دیگران را نفی بکند، این فاشیستی است. این خلاف رسوم بین‌الملل است. ملت افغانستان نیاز به همبستگی دارند.

اگر ما در افغانستان به حق خود نرسیم و هویت پیدا نکنیم و موقعیت سیاسی خود را تثبیت نکنیم،

از شهید مزاری صحبت کردن دشوار است. گویی زبان الکن می‌شود و قلم قاصر تا شخصیت آن بزرگوار را به خوبی تصویر کند. اما آنگاه که یاد می‌کنی مظلومیت او را که هنوز هم ادامه دارد، آنگاه که از عدم درک شایسته شخصیت آن بزرگوار قلبت به درد می‌آید و روحت آزرده، آنگاه است که ترسیم ابعاد شخصیتی آن مجاهد را تکلیف خود می‌دانی.

هر کس از ظن خویش از رهبر شهید تعبیری می‌کند، اما هیچ‌گاه نمی‌توانیم با سیاه کردن چند ورق شخصیت والای رهبر را به نسلی که باید خود را مدیون خون آن شهید فرزانه بدانند، تعمیم کنیم.

استاد شهید مردیست که از میان تاریکی‌های جامعه افغانستان، زمانی که مردم بی‌گناه هزاره برای در امان ماندن جانشان از حکومت فاسد عبد الرحمن مجبور به پنهان کردن چشمان بادامیشان در پشت نقاب‌های سیاه بودند، زمانی که مردم بی‌گناه هزاره قتل عام می‌شدند اما کسی جرأت نداشت به دادخواهی از خود برخیزد، زمانی که هزاره بودن یک جرم شناخته شده بود، طلوع کرد و باعث رقم خوردن یک تاریخ شد. اگرچه تاریخ هزارجات مردانی چون کاتب و خالق و گاوسوار و بلخی را به خود دیده بود، اما زمانی بود که ملا فیض محمد

مردم خویش به دنبال عدالت اجتماعی بود. عدالتی که نه فقط تاجیک بشناسد نه پشتون نه هزاره بشناسد و نه ازبک، بلکه مردم افغانستان پرچم این عدالت را در دست بگیرند و همه اقوام افغانستانی با حقوق مساوی و برابر به زندگی خود ادامه دهند. امروزه اگر نامی از مردم هزاره باقی مانده است میراثی ست

کسی برای هموطنانی که در خارج هستند ارزشی قائل نمی‌شود. اگر ریشه در اینجا ارزش داشت، شاخه‌هایش هم ارزش پیدا می‌کنند. لذا یک ضرورت است که برادری را در نظر داشته باشیم. اگر کوچکترین غفلت در این زمینه بکنیم باز اسارت سه صد ساله تکرار خواهد شد و سه صد سال دوران



که با جاری شدن خون شهید مزاری به ما رسیده است و ما نیز چون رهبر خود باید تا پای جان پاسدار این هویت باشیم.

منابع:

- کتاب احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید)

- هزاره‌ها از قتل تا احیای هویت، بصیر احمد دولت‌آبادی

تاریخ می‌خواهد تا بتوانیم چهارده سال جهاد کنیم. در اینجا نباید غفلت کنیم و توجه داشته باشیم ارتباط و هماهنگی داشته باشیم. اگر این پیوند را داشته باشیم، می‌توانیم از هویت آینده خود دفاع کنیم.

اینها تنها بخش اندکی از گفته‌های بزرگ مرد تاریخ افغانستان، شهید استاد عبدالعلی مزاری است. او بدون منفعت‌طلبی یا قوم‌گرایی تمام مردم افغانستان را به برادری و برابری فرا می‌خواند. با توجه به این سخنان در می‌یابیم که استاد شهید برای



پروانه تعویذ

خون تو ریخته، جاری شده و می باید	که رگ و ریشه‌ی انبوه درختان گردد
خون تو ریخته، شک دارم از این خاک عقیم	که کسی سربدر آورده و خواهان گردد
تو شهیدی، تو شهیدی که نمی دانم کی	خون تو در دل این طایفه ایمان گردد
خون تو ریخته در کتری آدمخواران	که دمی دم شده و چای فراوان گردد
ریخت خون تو که از نو گلی آماده شده،	خشتِ تزیینی دیوار قومندان گردد
خون تو ریخته و سرخی قالین شده است	تا لگدمال زن تازه‌ی ایشان گردد
خون تو رنگ در و پنجره‌ی خانه‌ی اوست	که مگر در خور مهمانی مهمان گردد
تو شهیدی که دکان‌ها سر گورت زده‌اند	که در اجناس دکان، نام تو پنهان گردد
نام و فامیلی خود را سر گورت زده‌اند	که پس از مدتی این خاک از ایشان گردد
تو شهیدی که همین طایفه خوردند تو را	نام تو مانده که در سفره‌ی شان نان گردد
استخوان‌ها ت به جا مانده که این...ها را	پاسخ خارش بی کاری دندان گردد
و همین شعر، که شاید به امید تعویذ	زینت شانه‌ی جنرال و قومندان گردد
و همین شعر، که پروانه‌ی هر واژه‌ی آن	تا ابد دور و بر گور شهیدان گردد



شعر منتخب در رثای پدر

اخگر خون تو خاموش ز دل‌ها نشود درد و داغ تو فراموش ز دنیا نشود
 گل بدن لاله کفن همدم جانان گشتی! هیچ مجنونی چنین لایق لیلا نشود
 تن به توفان زده پامیری ز پولاد شدی پیکری چون تو دیگر پاره خارا نشود
 ای سرافرازی باغ گل سرخ! ای آزاد! سروی همچون تو دیگر رشک ثریا نشود
 نبض آغاز بهاری و ابد تا به ابد بی حضور تو دیگر تازه گلی وا نشود
 کلهکشان غرق شگفتی و شکیبایی تو ذروه‌ای چون تو دیگر "طور" تجلا نشود
 حضرت جاه و جلال تو به هر کس نرسد حسن طاووس برین، حشمت حربا نشود
 برتر از هر چه که شاهین به ثریا رفتی بعد ازین بال و پری همچو تو "عنقا" نشود
 بعد ازین در ره هر بهمن بیداد و بلا صخره‌ای چون تو دیگر قلّه بابا نشود
 بعد ازین در دل این جنگل آشفته چو تو سرو آزاد بلند از همه پیدا نشود
 بعد ازین از شفق سربی و ظلمانی قرن تندی چون تو وزان بر شب یلدا نشود
 بعد ازین هر چه که توفان بوزد رعد زند موجی همچون تو عیان از دل دریا نشود
 بعد ازین از پی "احیای هویت" چون تو شقه شقه کسی از خنجر اعدا نشود
 بعد ازین لاله‌ای از گلشن توحید "خلیل" در دل آتش و خون، چون تو شکوفا نشود
 بعد ازین چون تو "شهاب قیس" خشم "کلیم" بر طلسمات ستم جلوّه "بیضا" نشود
 بعد ازین هیچ "مسیحا" نفسی همچون تو از "حواری" و "حرامی" به "چلیپا" نشود
 بعد ازین در حسد "بلعم" و بلواهایش هیچ‌گاه چون تو کسی کشته فتوا نشود
 بعد ازین از تو چه پنهان پدر پیر شهید قامتی چون تو ازین قافله بالا نشود
 ای قلاووزترین قدوة یک قبله غرور! غیرتی چون تو ازین غمکده غرا نشود



«آتی جانی!»

«آتی جانی»، تو افتخار آزره! تویی «رهبر»، سر و سردار آزره
آتی جانی، تو ماهی شب فروغی تویی خورشید، ده شاور تاری آزره
آتی جانی، تو مرد روز پیکار مرد میدو، ده کار و زار آزره
آتی جانی، تو کوهی استقامت نمادی صبر و بردباری آزره
آتی جانی، تو تندیس عدالت تو حقجوی بلده بیدار آزره
آتی جانی، ده میدون صداقت تو تک سوار، امانتداری آزره
آتی جانی، فدا گشتی و رفتی تویی «بابه»، تو پرچمداری آزره
آتی جانی، فدا بر خاک پاک ات شهید گشتی، تو بخت و یار آزره

مصطفی خرمی (۹۵/۱۰/۱۵)

پرواز پرستوها

تو که رفتی پرستوها سفر کرد! گل و پروانه را خونین جگر کرد!
تو که رفتی تن این قوم لرزید بودای استوار قوم خوابید!
تو که رفتی زمان نامهربان شد بهار زندگی یکدم خزان شد!
تو رفتی کابلستان خون جگر شد یتیم غرب کابل بی پدر شد!
تو دیدی خانه‌ای افشار ما سوخت تو که رفتی دل خونبار ما سوخت!
تو که رفتی علمداری نیامد مراد و میر و غمخواری نیامد!
بیا برگرد ای پیر دلارا عقاب قله‌ای پامیر و بابا!

عباس فیاض

بخش دوم: جنبش تبسم و جنبش روشنایی



شقایق، شعله، شعر و شور و گندم وزیده در وطن از یک تبسم
تبسم‌های تو ابریشمی فام عجب آتش زد بر جان مردم
به پیش خال و خط خون چکانست شده حال تمام رهبران گم
از این پس رهبرم شال سر توست که دارد بر همه سرها تقدم
هزاره تاجیک و پشتون و ازبک به خون‌خواهی تو غرق تلاطم
هرات و بلخ و ننگرهار و کابل شده سرشار از حس تفاهم
تو نام انقلاب پر شکوهی تبسم در تبسم در تبسم

دکتر قنبر علی تابش



جنبش تبسم و روشنایی چشم اندازی به افق فردا



جنبش روشنایی

محمد عرفانی (کارشناسی فقه و معارف)

زن و مرد، پیر و جوان، در میدان مبارزه علیه ستم و بی عدالتی، در جامعه اختناق و به خون نشسته افغانستان، (که افراد جنایت کار، حاکم بر جان و مال مردم هستند، و بی مهابا هستی شان را به یغما می برند. در جامعه ای که هنر بزرگ حکومت و حکومت گران، شکاف انداختن در بین مردم و بدگمان کردن آنان نسبت به یک دیگر است) می باشد.

جنبش تبسم و روشنایی یادآور زیباترین تلخ ترین روزهای زندگی این مرز و بوم است. روزهایی که کم تر در زندگی یک نسل جامعه افغانی رخ داده اند. زمانی که با امواج پرتوان خود از راه می رسند، چنان امید به جان های خسته و آرزومند می نشانند و چنان همبستگی و همدلی می آورند و چنان تجربه می آموزند و افق چشم اندازهای کهنه و محدود را تازه و فراخ

جنبش تبسم و روشنایی بی شک رخدادی عظیم در تاریخ معاصر افغانستان است. این جنبش گواه یک خواست واقعی و عمیق و گفتمانی برای تغییر، مبارزه با بی عدالتی و حق خواهی در جامعه افغانستان است. جنبش تبسم و روشنایی، تحول مهمی در تاریخ معاصر افغانستان محسوب می گردد. جنبشی که تغییر و دادخواهی و عدالت واقعی در جامعه را به مطالبه عمومی و نیاز فوری تبدیل نموده است. این دو جنبش از درخشان ترین تحولات و برگ های زرین تاریخ کشور علیه دیکتاتوری و مصایب ناشی از آن، به حساب می آیند. مردم معترض در کشور، در یک سال گذشته، جان های عزیز خود را در دست گرفتند و به خیابان ها آمدند تا به حکومت، به بی عدالتی و به فقر و فلاکت نه بگویند. حضور هزاران انسان از



می سازند، که به طرز حیرت انگیزی از گنجایش فهم معمول و زندگی روزمره و عادی خارج است. جنبش تبسم و روشنائی هیجان انگیز، اعجاب آور و شکوهمند است. مبارزه توده ای برای برابری، برای برخورداری از حقوق انسانی و اجتماعی عادلانه، برای برخورداری از فرصت ها و منافع عامه، به دور از تبعیض و ارتشای حکومت گران و تعدادی از رهبران این قوم که به ثروت و تجمل غیر قابل تصویری رسیده اند، به میدان آمده اند.

جنبش روشنائی هر چند به خاک و خون کشیده شد، اما آنچه در تاریخ کشور رخ داد، پدیده تازه ای نبوده و بارها در تاریخ کشور این چنین رویدادها اتفاق افتاده است. بسیاری از مردم جان

خود را در راه تحقق عدالت اجتماعی در گذشته و حال از دست داده اند و هزاران انسان که از گذشته تاریخ دهشتناک ترین تجربه دوران زندگی خودشان را دارند و میلیون ها نفری، که مجبور به ترک دیار و سکونت در خارج از کشور شدند؛ همگی حکایت تلخ و سند گویای رنج و درد این مردم اند. جنبش تبسم و روشنائی که از جان های پر شور میلیون ها و هزاران انسان برای حق خواهی و عدالت ورزی مایه گرفته بودند، همچنان پویا و بالنده به پیش تاخته و با حادثه همچون حادثه تروریستی دوم اسد متوقف شدنی نیست. جنبش تبسم و روشنائی هیجان انگیز، اعجاب آور و شکوهمند به ظهور نشسته و امید

برای یک زندگی انسانی و فارغ از تبعیض و نابرابری، فقر و گرسنگی، بی عدالتی را به وجود آورده و در کالبد مایوس مردم هزاره روح تازه ای دمیده است.

عاقبت ناخوشایندی که جنبش روشنائی به آن دچار شد، توحش و سبیت بی نظیری که آن روز رخ داد، همه جامعه و مردم جهان را در اشک و آتش و خون و تحسر غرق کرد. کم تر کسی می تواند جنبش را از یاد ببرد و از تصور آنچه

گذشت و آنچه اتفاق افتاد غافل گردد. ما که وارث چند قرن شکست و حقارت هستیم، ما که شاهد بر باد رفتن آرمان ها و امیدهای هزاران کشته خودمان هستیم، اما، بالاین همه، به گواهی تاریخ نسل جدیدی که



امروز پا به عرصه حیات گذاشته است، برای یک زندگی شایسته انسانی همچنان زنده خواهند ماند. در این راه جان های شیفته بسیاری را از دست دادیم. بر مرگ فرزندان و عزیزانمان خون گریستیم. ستم و آزار را با تمام وجودمان تجربه کردیم. چشمان حزن انگیز زنان و فرزندانمان را دیدیم. از جان های خود گذشتیم. ممنوعیت و سربریدن ها را در جهنم قوانین ظالمانه تجربه کردیم، اما بازهم هنوز دل در گرو اساسی ترین و عمیق ترین خواست های خودمان داریم.

هنوز آزادی و برابری را، نه در پنهانی ترین لایه های وجودمان که با لب هایمان فریاد می کنیم. اکنون باید تجارب گذشته خویش را نقد نموده و



در شرایطی که امروزه جامعه افغانستان دست خوش تحولات است و حکومت نیز به روال گذشته نمی تواند تداوم حاکمیت خود را در سراسر کشور تضمین کند، و رهبران هزاره نیز برای تحکیم موقعیت سرمایه داری خود به صحنه آمده اند، و برای تبدیل افق موردنظرشان به یک باور عمومی و همگانی تلاش می کنند؛ در چنین فضایی، مردم ما نیز باید افق خود را برای آینده شان در نظر بگیرند. غرق شدن در مسایل جاری و بی اهمیت جلوه دادن

از چهره عوامل و بازیگران زراندوز و عیاش آن نقاب افکنیم. این عوامل چه در درونمان باشد و چه در بیرون، این بازیگران به هر قبیله ای که خود را منسوب بکنند، دیگر در میان این مردم جایی نخواهند داشت. ملت و یا قومی که از تجارب گذشته خود نیاموزد، تاریخ برای آنان تکرار خواهد شد. گذشت زمان این فرصت را به دست می دهد تا بتوان به این جنبش ها نگاه کرد. شاید



تعیین و تدقیق چنین افقی، نه فقط یک غفلت اساسی، بلکه یک اشتباه تاریخی است. اشتباهی که نسل کنونی و آینده ناچار خواهند بود همانند گذشتگان خود عواقب آن را با بی عدالتی، فقر، ناامنی، کشته شدن و سربردن ها تحمل نمایند.

منبع:

- برگرفته شده نشریه الکترونیکی خانه طرح نو

وطن

- <http://tarhenaw.com>

مهم تر از هر چیز پیروزی یا شکست یک جنبش یا انقلاب تنها محصول دوره کوتاهی که در آن تظاهرات و اعتصابات رخ می دهد، نیست.

این جنبش تحول مهمی بر سر افق متفاوتی است، که یک جامعه در مقابل خود قرار می دهد.

همان افقی که باید به آگاهی سیاسی و عملی میلیون ها انسان تبدیل شود که بدون شرکت تک تک اعضای یک جامعه هیچ وقت عمل

انقلابی رخ نخواهد داد.





درد ما برق نیست درد ما فرق است



۴۶

درد ما برق نیست، درد ما فرق است

درد ما برق نیست، درد ما فرق است

درد ما درد برق نیست که ما آموخته‌ایم تا به جای روشن کردن خانه‌های خود روح و روان خود را صیقل داده و روشن نگه داریم.

درد ما درد فرق است که میان کوخ‌نشینان خانه‌های گلی و مغاره‌های تنگ و سنگی‌مان در کوهپایه‌های بودا و کاخ‌نشینان کاخ‌های مجلل و زرین شهر نو می‌گذاری.

درد ما درد برق نیست که سال‌ها به نبودنش عادت کردیم. ما از نسل خورشیدیم و نور ما نه از بیرون که نور ما چون خورشید از فکر و درون ما جوشش می‌کند.

درد ما درد فرق است که تو رئیس جمهور به حیث بزرگ این خانه و سرزمین میان من و برادرم در ساختن خانه‌ها، انکشاف و توسعه جاده‌ها، مکتب‌ها و کلینیک‌های ما تفاوت قائل می‌شوی.

درد ما درد برق نیست که ما خانه‌هایمان را با چشمانی که به نور علم و دانش، تمدن و فرهنگ منور است روشن می‌کنیم.

درد ما درد فرق است که میان بامیان و سالنگ می‌گذاری و پروژه ملی و عام‌المنفعه تثبیت و تصویب شده در بامیان را به طرف سالنگ منحرف می‌کنی.

دلنوشته‌ای از دکتر رضا مهدوی صفری (جانباز جنبش روشنایی خطاب به رئیس جمهور غنی) آقای رئیس جمهور غنی!

درد ما درد برق نیست که برق هیچ‌گاه فکر، قلب و روح تاریک را روشن نخواهد کرد.

درد ما درد فرق است که تو قائل نمی‌شوی میان: دانا و نادان، اصلاح‌گر و ویران‌گر، تاریکی و روشنایی، سیاهی و سفیدی، صالح و فاسد، مؤمن و منافق، موافق و مخالف، متمدن و وحشی، بی‌با و کور. درد ما درد برق نیست که برق فقط خانه‌های ما را گرم می‌کند نه دل‌های ما را به این آب و خاک.

درد ما درد فرق است که میان مصالح و منافع ملی و مصالح و منافع شخصی و قومی نمی‌توانی تفاوت قائل شوی تا تمام اقوام افغانستان به این آب و خاک دلگرم شوند.

درد ما درد برق نیست که برق را یک جوان دانشمند و مخترع ما می‌تواند از منابع خدادادی مناطق خود تأمین کند.

درد ما درد فرق است که میان تعصب، لجاجت و علم و دانش و کارشناسی نمی‌توانی تفاوت بگذاری.



وجودی که من برای کشورم جز صلح، امنیت، آبادی، فرهنگ و تمدن را به ارمغان نیاوردم و او جز ویرانی، تباهی، قتل، کشتار و آبروریزی به ارمغان نیاورده.

درد ما درد برق نیست که ما برق را جز برای روشنایی تمام سرزمین و هموطنان خود نمی‌خواهیم. ما برق را شعار می‌دهیم تا محک بزنی و بدانیم که آیا فکر، مغز، دل و روح تو به حدی رسیده است که منفعت و خوبی را برای همگان بخوای یا نه؟ ما برق را شعار می‌دهیم تا محک بزنی سطح هم‌پذیری، ملی‌اندیشی و عدالت‌خواهی در میان شهروندان و نخبگان فکری و سیاسی کشور ما در چه حدی رسیده است؟ آره ما برق را شعار می‌دهیم تا تو و هم‌قطارانت را امتحان کنیم.

درد ما درد فرق است که با مشت بر آن کوبیدی تا مبادا درد دل و حقایق پنهان و ستم‌های پی در پی



تو را در محضر رسانه‌های بین‌المللی برای جهانیان فریاد کند و تو رسوای عالم شوی.

درد ما درد برق نیست که ما برق را تنها برای خانه خود نمی‌خواهیم بلکه برای راه‌اندازی معادن و پروژه‌های برقی عام‌المنفعه ملی و روشن کردن سرزمین و کشور خود می‌خواهیم.

درد ما درد فرق است که در تقسیم بست‌ها و پست‌های کلیدی و نا کلیدی کشور میان من و هموطن و همسرنوشت می‌گذاری و ما را به شهروندان درجه یک و دو تقسیم می‌نمایی.

درد ما درد برق نیست که ما برق را می‌خواهیم تا ده‌ها معدن زغال سنگ را در مسیر استخراج کردن و قوی‌ترین و ارزان‌ترین برق را برای روشن کردن خانه‌های هموطنان در سراسر کشور به ارمغان آوریم و دستان نیازمند و محتاج افغانستان را از دراز شدن به سوی دیگر کشورها نجات دهیم.

درد ما درد فرق است که در تقسیم بست‌ها و پست‌های کلیدی و نا کلیدی کشور میان من و هموطن و همسرنوشت می‌گذاری و سرزمین و ولایات ما را از ساده‌ترین و پیش پا افتاده‌ترین امکانات زندگی انسانی محروم و بی‌بهره نگه میداری.

درد ما درد برق نیست که ما برق را می‌خواهیم تا ده‌ها معدن آهن در مسیر آن استخراج شود و پایه‌های افغانستان آینده را محکم و آهنین بنا نهیم تا کاخ‌های تو و اشرافیان از انفجار و انتحار برادران ناراضیت در امان بماند.

درد ما درد فرق است که در توزیع امکانات و ثروت ملی مشترک ما می‌گذاری و ما را هیچ می‌پنداری.

درد ما درد برق نیست که ما برق را می‌خواهیم تا در مسیر آن صدها هزار شغل و کار ایجاد شود و صدها هزار هموطن فقیر و نیازمند از مهاجرت به خارج و خطرات سفر نجات یابد و لقمه نان حلال و آبرومندی برای دولت تو و هموطنان فراهم گردد.

درد ما درد فرق است که میان من شهروند مدنی و برادر ناراضی و زدنات نمی‌گذاری، با



صادق روشنا (کارشناسی ارشد فلسفه)

معیار حمایت

افکار عمومی می‌گذارند تا توده‌های مردم را دچار تردید و توهم کنند. «بن‌بست تئوریک جنبش» را مطرح می‌کنند و حرکت میلیون‌ها انسان ستم‌دیده و قربانی تبعیض ساماندهی شده را به جنگ درون‌حزبی و درون قومی تقلیل می‌دهند. برخی نیز خود را دانای کل می‌دانند و سران جنبش را ملانصرالدین‌های زمان و اعلامیه‌چیان مصلای مزاری لقب می‌دهند که درصدد طغیان بر سر اربابان خود برآمده‌اند تا افکار عمومی را برگردانند.

داعیه عدالت‌خواهانه جنبش را شخصی جلوه می‌دهند تا تمام نکبتی را بر سر فرد و سابقه نکبت‌بار او بکوبند تا شاید روزنه‌ای باز شود و خود را از تنگنای سیاسی و اجتماعی نجات دهند. اما به راستی جنبش و رهروان جنبش، پیرو چند فرد شورای عالی مردمی‌اند یا مردم خود با درک و درد تاریخی و تبعیض و تعصب امروزی، خود مسیر عدالت‌خواهی را برگزیده‌اند؟! آیا معیار حمایت از جنبش چند فرد خاص به‌مثابه نمایندگان

«داعیه عدالت‌خواهانه جنبش را شخصی جلوه می‌دهند تا تمام نکبتی را بر سر فرد و سابقه نکبت‌بار او بکوبند تا شاید روزنه‌ای باز شود و خود را از تنگنای سیاسی و اجتماعی نجات دهند، اما به راستی جنبش و رهروان جنبش، پیرو چند فرد شورای عالی مردمی‌اند یا مردم خود با درک و درد تاریخی و تبعیض و تعصب امروزی، خود مسیر عدالت‌خواهی را برگزیده‌اند؟ آیا معیار حمایت از جنبش چند فرد خاص به‌مثابه نمایندگان مردم در شورای عالی مردمی است یا ملاک و میزان برای حمایت از جنبش، عدالت‌خواهی، برابری، حقوق شهروندی، تغییر نگاه نژادپرستانه و قومی و برچیدن بساط ظلم و زورگویی است؟»

با شروع نافرمانی مدنی، بازار تبلیغات دولت گرم و معاملات رهبران قومی پرروتن شده است تا حرکت عدالت‌خواهانه جنبش روشنائی کند و حضور رهبران جنبش در معادلات سیاسی کم‌فروغ‌تر گردد. پرسش‌های گمراه‌کننده بر سر راه

مردم در شورای عالی مردمی است یا ملاک و میزان برای حمایت از جنبش، عدالت‌خواهی، برابری، حقوق شهروندی، تغییر نگاه نژادپرستانه و قومی و برچیدن بساط ظلم و زورگویی است؟ پس باید از نو و از سر تأمل پرسیم که میزان سنجش حمایت از جنبش چیست تا مسیر پیشروی مبارزان راه عدالت روشن باشد و توده‌های مردم سر از کوره‌راه‌های تشت و پراکندگی درنیاورند.

بی‌تردید جنبش روشنایی برآیند درک و درد توده‌هایی است که از دل تاریخ پر خون گذشته و با کوله‌باری از تبعیض و تعصب بر دوش تا به این ایستگاه زمان رسیده‌اند. فضای تنگ و نفس‌گیر امروز که دولت و دولتمردان نژادپرست و رهبران قومی برای تصاحب آن به وجود آورده‌اند نمی‌تواند شرایط مناسب برای انسان این برهه تاریخ باشد. مطالبات جنبش روشنایی به‌عنوان یک حرکت اجتماعی کاملاً انسانی است که از برچیده شدن بساط تبعیض و تعصب سخن گفته و از گسترش رویکرد انسانی، حقوق شهروندی و از رواج نگاه انسانی سخن به میان می‌آورد.

هشدار باش جنبش به سیاستمداران امروز که «اسب سرکش تعصب خود را لگام زنید و پیش‌روی به مرزهای حقوقی و انسانی دیگر شهروندان این سرزمین را متوقف کنید!» یک اخطار جدی است. اما سیاستمداران فاسد و رهبران قومی این ندای برابری را عدالت اضافی و هشدار باش آنان را ماجراجویی تلقی می‌کنند تا مبدا موقعیت سیاسی و منزلت نداشته اجتماعی‌شان بر باد روند. تا مبدا بارگاه و خرگاهشان خراب‌شده و بساط عیش آنها ویران شود. برای خاموش کردن این چراغ روشنایی دست به توطئه و خیانت می‌زنند. داعش و انتحاری می‌فرستند. معامله و خیانت می‌کنند و برای ساکت نمودن صدای رسای عدالت، جارجی اجیر می‌کنند

تا نگذارند صدای رسای عدالت فراگیر و قیامت اجتماعی برای این نگاه غیرانسانی برپا شود. مطالبه نسل امروز را انگ فردی و شخصی می‌زنند و خیزش مردمی را به انتقام‌های شخصی بهزاد و ناجی، ذوالفقار و رحمانی و... تقلیل می‌دهند تا بتوانند به خاطر گذشته‌شان، داعیه جنبش را گمراهی و تفرقه‌انگیز معرفی کنند.

گیرم که بهزاد در ذات خود خلیلی دیگر و رحمانی و ناجی در درون خود یک محقق دیگر باشند که با دهنیتی سرشار از وابستگی به شیخ آصف و کرزی به میدان آمده باشند، اما تا زمانی که تقاضای رفع تبعیض و خواست عدالت‌خواهی از زبان آنان بلند است فریادشان شنیدنی است و باید حمایت شوند. تا زمانی که تلاش آنان برای به ثمر رساندن این مطالبه انسانی ادامه دارد، هم خود محترم‌اند و هم مطالباتشان قابل ارج و احترام است.

این خود مردم‌اند که باید در سرنوشت خود حساس باشند و نگذارند کسی به آرمانشان خیانت و آنان را به بردگی بگیرند. این آگاهان دلسوز جامعه‌اند که باید رفتار و گفتار پوشیده و پنهان رهبران را مترصد باشند. همان‌گونه که آن دو شیخ را با استراتژی حضور خود از معادلات قدرت کنار گذاشتند و منزوی سیاسی و اجتماعی کردند می‌توانند هر وزیر و وکیل دیگر و هر رهبر و پیروی دیگر را که به آرمان مردم خیانت کنند، به دست فراموشی سپارند.

معیار و میزان سنجش باید مطالبات و خواست به‌حق و انسانی مردم باشد نه رهبر قومی یا سیاستمدار حزبی. این بی‌شرمی عربان به فهم و درک هزاران انسانی است که به حمایت از جنبش به پا خواسته‌اند و بدترین اهانت نه به نمایندگان مردم در شورای عالی مردمی که آنان را اعلامه‌چیان مضلای مزاری و ملانصرالدین‌های زمان لقب می‌دهند، بلکه اهانت به میلیون‌ها انسانی است که با خرد و آگاهی به





خواست شخصی و یا نزاع درون حزبی تقلیل دهیم؛ بلکه جنبش، اعتراض به رویکرد نا انسانی حکام مستبد و زورگوی قومی است که به درازای یک قرن امتداد دارد. حمایت قاطع و همگانی میلیون‌ها انسان این سرزمین از خواست «شورای عالی مردمی»

عرصه اعتراض اجتماعی گام گذاشته‌اند و عدالت و انسانی شدن قدرت را ضروری‌ترین نیاز جامعه امروز افغانستان می‌دانند. تخریب و تقلیل جنبش به نزاع‌های ارباب و نوکر اهانت بزرگ و جفای نابخشدنی در حق هزاران انسان فرهیخته است.



اگر مردم از این مطالبه جنبش حمایت نکنند، خود به روند و تداوم تبعیض کمک کرده‌اند؛ چون اگر تبعیض نیست چرا رئیس‌جمهور، معاون رئیس‌جمهور (دو ستم) مشاور رئیس‌جمهور (حاجی الماس)، سیاف و سید منصور نادری و نجیب‌الله کابلی برقشان قطع نمی‌شود که با نپرداختن قبض برق خود میلیون‌ها افغانی به ملت افغانستان ضرر زده‌اند؟ اگر مردم خود برای متوقف کردن این روند پر تعصب برنخیزند «شرکت برشنا» مثل همیشه، به جای اینکه بدهی خود را از شبکه‌های تلویزیونی، طلوع، آینه،

برای نافرمانی مدنی هم اقدام مؤثر برای متوقف کردن روند فساد و تبعیض و هم کم‌هزینه‌ترین روش برای ایستادگی در برابر دولت مستبد و ستم‌پیشه است.

تمدن، دعوت، نور و ژوندون و شرکت مخابراتی ام.تی.ن و افغان بی‌سیم بگیرند، کمبود بودجه خود را از جیب فقیر و بیچارگان این سرزمین با دست‌کاری به کیلووات برق خانه مردم غریب جبران می‌کنند؟

منبع:
- برگرفته شده نشریه الکترونیکی خانه طرح نو وطن

بنابراین، دفاع از جنبش روشنایی، دفاع از شخص و فرد نیست تا تمام کاستی‌ها را بر سر نمایندگان شورای عالی مردمی بکوبیم و به خاطر سابقه و گذشته نا روشن او مطالبه جنبش را به

اگر توتاپ از بامیان عبور کند...



داکتر حیدر عدل

(SAILAFISCO, ۱۳۹۰) برای استخراج سه بلاک معدن در بامیان که در قرارداد کشورها در سال برنده شده است، فعالیت استخراج خود را آغاز می‌نماید و بازار اقتصادی پاکستان را با رکود حتمی مواجه می‌سازد و از سوی دیگر نقش هند به عنوان رقیب سیاسی پاکستان را در ولایت بامیان و انکشاف اقتصادی افغانستان برجسته‌تر و عمیق‌تر می‌سازد. اگر توتاپ از بامیان عبور کند، «معدن آهن سیاه دره» در ولسوالی یکاولنگ فعال می‌شود و بالاتر از ۵۰۰ تن ذخایر آهن استخراج می‌کند. اگر توتاپ از بامیان عبور کند، معادن زغال سنگ کهمرد، دره شکاری، وده‌ها معادن زغال سنگ دیگر آغاز به کار می‌کنند و عملاً جلوی استخراج غیرقانونی گرفته می‌شود.

اگر توتاپ از بامیان عبور کند، کارخانه‌های سنگ‌های قیمتی عملاً فعال می‌شود و سنگ‌هایی چون اکسری، گالز، کوارس، لعل پیازی و شاه مقصود بازار داغ و پرفروشی در سطح منطقه و

اگر توتاپ از بامیان عبور کند، برق بامیان را روشنایی می‌بخشد و سبب می‌گردد تا یکی از بزرگترین معادن دنیا یعنی معدن آجیگنگ که ۱۶ کیلومتر طول و ۵۵۰ متر عمق دارد فعال شود و سالانه بالاتر از سیصد میلیون دلار به خزانه حکومت وارد شود و زمینه اشتغال بیش از پنجاه هزار نفر ایجاد گردد. اگر توتاپ از بامیان عبور کند، و برق باعث استخراج معدن آجیگنگ گردد، ذخایر استخراج شده از این معدن به بیش از دو هزار و هفتاد میلیون تن می‌رسد و این موضوع بزرگترین دستاورد اقتصادی افغانستان در طول تاریخ کشور خواهد بود. اگر توتاپ از بامیان عبور کند، فابریکه ذوب آهن در سطح افغانستان فعال می‌شود چون بیش از یک اعشاریه هشت میلیارد تن آهن از این ولایت برای ذوب آماده می‌گردد وده‌ها هزار نفر در کارخانه ذوب آهن در چند ولایت هم‌جوار استخدام می‌شوند. اگر توتاپ از بامیان عبور کند کنسرسیوم کمپنی‌های هندی



رشد، آبادانی و شکوفایی این ولایت می گردد و بامیان به یکی از شهرهای زیبا، مدرن و با تمام امکانات تفریحی مجهز می گردد، همچنان بند امیر، جزیره بند غلامان، بت های بودا، شهرغلغله، منطقه تاریخی شیر رونق دیگری می یابد. واگر توتاپ از بامیان عبور کند، منافع برخی کشورها

خاورمیانه پیدا می نماید. اگر توتاپ از بامیان عبور کند، سنگ های تزئینی و صیقل داده شده ای چون مرمر، گرانیت، رخام، تراورتن از این ولایت استخراج می شود و بزرگترین بازارهای کشورهای مختلف صادرکننده سنگ های تزئینی را با شکست و رکود روبرو می سازد. اگر توتاپ از بامیان عبور



از نگاه اقتصادی و ژئوپولیتیکی و سیاسی با مخاطره جدی مواجه می شود و طبیعتاً این کشورها از طریق عوامل خویش در افغانستان می کوشند تا توتاپ از بامیان عبور نکند.

کند، صنعت توریستی و گردشگری بامیان فعال می شود، هزاران شغل ایجاد می گردد و برمیزان جذب گردشگران خارجی در افغانستان افزایش قابل ملاحظه ای به وجود می آید.



اگر توتاپ از بامیان عبور کند، روشنایی باعث توجه میلیون ها تن از بوداییان جهان به سوی بت های بامیان می گردد و صدها هزار تن از مردم دنیا برای دیدن اماکن تاریخی و باستانی بامیان به افغانستان سرازیر می شوند و بیشترین عایدات حاصله از این روند گردشگری سبب



مصاحبه با احمد بهزاد



یکی از رهبران شورای عالی مردمی جنبش روشنائی و نماینده محترم مردم حرّات در پارلمان افغانستان

خانم ثریا رضایی (کارشناسی خبرنگاری)

وطن به خصوص مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابّه مزارى (ره) به خاطر حمایت‌های همه‌جانبه و همراهی‌های صادقانه‌شان با جنبش روشنائی صمیمانه تقدیر و تشکر کنم. اما جواب سؤال اول شما:

جنبش روشنائی یک خیزش وسیع و متحدانه اجتماعی علیه ستم، تبعیض و تحقیر است. پس از افشای تصمیم ظالمانه و پنهانی حکومت در جلسه ۱۱ ثور کابینه که طی آن مسیر خط انتقال برق ۵۰۰ کیلوولت را بر خلاف نقشه اصلی برق کشور از بامیان به سالنگ انتقال داد، جنبش روشنائی در اعتراض به این اقدام ظالمانه حکومت شکل گرفت.

با سلام و درود به ارواح طیبه شهدا، رهبر شهیدان شهید وحدت ملی حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین استاد عبدالعلی مزارى (ره) شهدای مظلوم جنبش روشنائی که مظلومانه به شهادت رسیدند و تشکر از حضرت عالی که با تمام گرفتاری‌ها و مشغولیت‌های روزمره وقتتان را در اختیار مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابّه مزارى (ره) ثامن گذاشتید تا به سؤالات مجمع در رابط با جنبش روشنائی پاسخ دهید.

سؤال اول: چرا جنبش روشنائی به وجود آمد و خواسته جنبش چیست؟

احمد بهزاد: به نام خداوند توانا و دادگر. جا دارد اول از شما عزیزان عدالت‌خواه و دور از



جنبش روشنایی از آغاز شکل‌گیری هدف خود را پایان دادن به تبعیض ساماندهی‌شده و حاکم شدن عدالت، انصاف، برابری در جامعه تعریف کرد و تأکید کرد در راستای تحقق این مطالبه از تمام ظرفیت‌ها و ابزارهای مشروع، متناسب با شرایط بهره خواهد گرفت.

ابزار مشروع

فعالان جنبش در این مدت با تشریح محتوای نقشه اصلی برق افغانستان که توسط مؤسسه آلمانی فیشر تهیه شده و باید مطابق آن سرمایه‌گذاری‌ها و پروژه‌های بزرگ زیربنایی کشور در بخش انرژی انجام شود، به بیان دلایل فنی و اقتصادی مطالبه خود پرداخت.

بر اساس محاسبات علمی و کارشناسانه، مسیر بامیان - میدان وردک برای این پروژه می‌تواند یک تحول مثبت و بزرگ اقتصادی را برای کشور ما به وجود آورد. بر اساس دلایل زیر:

اول: از مسیر سالنگ در حال حاضر یک لین برق عبور کرده است؛ لینی که همین اکنون بخش عمده برق کابل را تأمین می‌کند. عبور یک لین دیگر از همان مسیر، توجیه منطقی و اقتصادی برای کشوری که دارای شبکه سراسری برق نیست، ندارد.

دوم: مسیر سالنگ یک مسیر دشوار گذر کوهستانی است و عبور لین برق از ارتفاعاتی که بیش از ۵۰۰۰ متر ارتفاع دارد، همواره و خصوصاً در فصل زمستان جریان برق را با تهدید برف‌کوچ‌ها (بهمن) مواجه می‌سازد. تقریباً همه ساله برق کابل به علت سقوط بهمن برای هفته‌ها قطع می‌شود. بنابراین عبور لین دیگر از یک مسیر مطمئن‌تر

می‌تواند دوام جریان برق‌رسانی به پایتخت و ولایات جنوبی افغانستان را تضمین کند. سوم: وجود ظرفیت‌ها و فرصت‌های بزرگ اقتصادی در مسیر بامیان - میدان وردک، امتداد لین برق فشار قوی از این مسیر را توجیه می‌کند. مثلاً قرار داشتن دو معدن بزرگ آهن آجیگک و سیاه دره یکاولنگ، معادن بزرگ ذغال سنگ و حتی وابسته بودن معدن مس عینک لوگر به منابع انرژی این مسیر، ایجاب می‌کند تا این لین از مسیر بامیان عبور کند.

چهارم: ظرفیت تولید حداقل هزار و دوصد مگاوات برق ارزان حرارتی از معادن عظیم ذغال سنگ اشپشته بامیان و دره صوف در همین مسیر قرار دارد که موجودیت تأسیسات انتقال برق در این مسیر یک گام مهم در راستای خودکفایی کشور از انرژی برق می‌تواند باشد. پنجم: تحقق اصل توسعه متوازن

که یکی از اصول برجسته قانون اساسی افغانستان در زمینه اقتصاد و سرمایه‌گذاری است. مناطق مرکزی از جمله بامیان، از محروم‌ترین نقاط افغانستان است. این پروژه به ایجاد فرصت‌های شغلی و فعال شدن ظرفیت‌های اقتصادی در مناطق مرکزی (هزارستان) کمک می‌کند، و به این دلیل مسیر سالنگ هیچ مزیت اقتصادی برای عبور لین برق ۵۰۰ کیلوولت وارداتی ترکمنستان ندارد. تنها توجیه حکومت برای دستبرد زدن به نقشه اصلی برق و تغییر مسیر این لین، کوتاه بودن چند کیلومتری مسیر سالنگ است و این که مسیر بامیان سی و پنج میلیون دلار هزینه بیشتر می‌طلبد. این ادعا و این هزینه اگر صحیح هم باشد در مقایسه با مزیت‌های اقتصادی مسیر بامیان بسیار جزئی و



آمدند و وعده دادند که تا پایان راه با مردم بمانند. حتی یکی خود را در حکومت مسافر خواند و دیگری مطالبه جنبش را خط سرخ تعیین کرد، ولی در میان راه ترسیدند، جازدند و ما را تنها گذاشتند.

به هر ترتیب جنبش به راه خود ادامه داد. حتی پس از ضربه دوم اسد (دوم مرداد ماه) به جنبش که طی یک حمله انتحاری سازماندهی شده از درون حکومت علیه تظاهرات مدنی و مسالمت‌آمیز جنبش روشنایی در کابل بیش از هشتاد تن از پیشاهنگان جنبش به شهادت رسیدند و بیش از چهارصد تن دیگر مجروح شدند، فعالیت و مبارزه عدالت‌خواهانه جنبش روشنایی در داخل و خارج از کشور نه تنها ضعیف نشد بلکه گسترده‌تر و فراگیرتر شد.

سؤال دوم: جناب آقای بهزاد آیا جنبش به خواسته خود رسیده؟ اگر نرسیده کدام دستاوردی دیگری تا هنوز داشته؟

احمد بهزاد: جنبش روشنایی تاکنون به مطالبه اصلی خود که بازگرداندن لین برق ۵۰۰ کیلوولت ترکمنستان به مسیر اصلی‌اش باشد، هنوز دست نیافته است، اما تلاش و تکاپوی فعالان و پیشاهنگان جنبش در داخل و خارج از کشور بدون دستاورد نبوده است. چند نمونه از این دستاوردها را بیان می‌کنم:

اول: طرح دوباره ارزش‌هایی چون عدالت، برابری، انصاف و رواداری در مباحث و ادبیات سیاسی کشور است. متأسفانه از این ارزش‌ها تعریفی انحرافی در کشور جا افتاده بود. مثلاً برای عدالت اجتماعی حضور چند نفر از چند قوم در کابینه و یا مجلس را بهانه کرده بودند و تا می‌گفتیم بی‌عدالتی است، فوراً جواب می‌شنیدیم که مگر معاون رئیس جمهور هزاره نیست؟ وقتی می‌گفتیم در هزارستان

ناچیز به حساب می‌آید. البته سران حکومت چند بار اذعان کرده‌اند که تغییر مسیر این لین کار اشتباهی بوده و آن را به حکومت حامد کرزی نسبت داده‌اند.

با این حال سرسختی حکومت فعلی نشان می‌دهد که ماجرای تغییر این لین در ادامه سیاست کهن اعمال تبعیض ساماندهی شده علیه قوم هزاره افغانستان انجام می‌شود. از همین روست که جنبش روشنایی مبارزه بزرگ و مدنی خود را برای برگرداندن لین برق ۵۰۰ کیلوولت به مسیر اصلی‌اش به نشانه مبارزه با تبعیض ساماندهی شده به راه انداخته است و در این مسیر شعار جنبش این بوده است که «درد ما برق نیست؛ درد ما فرق است».

نکته‌ای را که لازم است در این جا بیان کنم این است که افغانستان تاریخی سراسر ستم، زورگویی، حق‌کشی، توهین و تحقیر قومی و اعمال سیاست تبعیض علیه اقوام محروم داشته است. در دهه هفتاد مبارزه بزرگ جامعه ما به رهبری پیشوای شهید مزاری بزرگ برای پایان دادن به بی‌عدالتی‌ها آغاز شد. در یک و نیم دهه اخیر متأسفانه با وجود کمک‌های زیاد جامعه جهانی به افغانستان، تداوم سیاست‌های ناسالم گذشته نگذاشت تا محرومیت‌ها پایان پذیرد و شهروندان افغانستان حقوق برابر داشته باشند و ظرفیت‌های اقتصادی در کشور فعال شود و مردم دیگر مجبور به مهاجرت نشوند. متأسفانه در این سال‌ها کسانی که از توسط مردمان محروم به قدرت رسیدند بیشتر از اینکه دغدغه پایان محرومیت‌ها را داشته باشند، دغدغه منافع خود را داشتند و در برابر بی‌عدالتی‌ها سکوت کردند و یا با اندک مقاومتی از سوی حکومت مأیوس شدند و تسلیم فرامین ظالمانه حکومت شدند. چنانچه شما در آغاز جنبش دیدید که تقریباً تمام این حضرات



سرک آسفالت نیست، می‌شنیدیم که مگر وزیر
فواید عامه خودش هزاره نیست؟

جنبش روشنایی با طرح و پیگیری یک مطالبه
ملموس، عدالت اجتماعی را در مناسبات اقتصادی،
سیاسی، اجتماعی و... جامعه افغانستان باز تعریف
کرد. ما به وضوح نشان دادیم که مناسبات هنوز
عادلانه نیست، چرا که با وجود وزیر و وکیل هزاره
و معین و معاون هزاره، از مردم ما یک پروژه
اقتصادی هم دریغ داشته می‌شود؛ آن هم پروژه‌ای
که تنها به نفع هزاره نیست، بلکه به نفع تمام مردم
افغانستان است. بنابراین تمرکز نگاه‌ها روی مقوله
عدالت اجتماعی و باز تعریف آن از «پائین به بالا» به
جای حالت نمادین

آن که از «بالا به
پائین» است،
خودش یک
دستاوردی است
که می‌تواند منشأ
دستاوردهای دیگر
و در مجموع
انسانی ساختن

سیاست در افغانستان شود.

دوم: خارج کردن هزاره‌ها از حاشیه‌نشینی و
مکتوم ماندن از دید جهانیان. البته این پروسه با
نهضت عدالت‌خواهانه رهبر شهید از سال ۱۳۷۱ در
غرب کابل آغاز شد و با شهادت «بابه» در ۲۲ حوت
۱۳۷۳ ضربه هولناک خورد و اینک با ظهور جنبش
روشنایی دوباره به عرصه بازگشته است و بر پای
آرمان مزاری بزرگ ایستاده است.

تظاهرات‌های بزرگ جنبش روشنایی در سطح
جهان مانند تظاهرات‌های: لندن، ورشو، بروکسل،
شهرهای مختلف استرالیا، کانادا، امریکا، آلمان،

اتریش، ایتالیا، هلند و... بحث تبعیض ساماندهی شده
در برابر هزاره‌ها را در جهان مطرح کرده است. ما
در جنبش روشنایی به صراحت گفته‌ایم که
می‌خواهیم مسأله هزاره را به یک مسأله جهانی بدل
سازیم و برای فایق آمدن بر ستم و تبعیض از همه
عدالت‌خواهان در سطح جهان کمک بخواهیم.

با وجود عمر کم جنبش، در این زمینه
بی‌دست‌آورد هم نبوده‌ایم. پس از سفر ما به بروکسل و
استکهلم و گفتگو با نمایندگان پارلمان سوئد، ما
شاهد بودیم که کمیته روابط خارجی پارلمان سوئد
از حکومت افغانستان نسبت به وضعیت هزاره‌ها و
برخوررداری مناطق هزارستان از کمک‌های این

کشور و دلایل
تغییر مسیر لین برق
توضیح خواست و
حکومت افغانستان
با اعزام معین
سیاسی وزارت
خارجہ تلاش کرد
تا پاسخ گوید. اما



تلاش جنبش روشنایی در سوئد سرانجام سبب شد
که سیاست اخراج پناجویان در این کشور به نفع
هزاره‌ها تعدیل شود.

سوم: تأثیرگذاری فعالیت جنبش بر تسهیل
بعضی پروژه‌های عمرانی در هزارستان است که
همه شاهد بودیم. حکومت افغانستان به هدف
بی‌اثر کردن تکاپوهای جنبش در ظرف چند هفته
چندین قرارداد در رابطه با سرک «گردن دیوال»
که کابل را از طریق هزارستان به هرات در غرب
کشور وصل می‌کند به امضا رساند. یا پروژه
سرک شمال - جنوب از مسیر هزارستان را که

توقیف و تعطیل کرده بود، وادار شد که اعلام کند این پروژه را راه می‌اندازد.

چهارم: حکومت برای بی‌اثر کردن فعالیت‌های جنبش کوشید تا جایگاهی فراتر از جایگاه نمادین را برای متحدین هزاره خود قائل شود. پس از کنفرانس ورشو که در آن یک هیأت چهل و دو نفره از حکومت شرکت کرده بودند و پس از اینکه جنبش روشنایی افشا کرد که در ترکیب این هیأت حتی یک هزاره نبوده است، حکومت ناچار شد برای نخستین بار معاون دوم رئیس جمهور را

در رأس هیأت افغانی به مجمع عمومی ملل متحد بفرستد و همزمان معاون دوم رئیس اجراییه را در رأس هیأت به

چین اعزام کند و در همان هفته هیأتی را به ریاست معاون شورای عالی صلح به کره جنوبی بفرستد.

در این موارد حکومت اقداماتی نمادین کرده است که هرچند اهمیت خاصی ندارد، اما نشان‌دهنده کارآمدی و مؤثر بودن دوام فعالیت‌های عدالت‌خواهانه جنبش روشنایی در سطح جهان است.

در کنار این دستاوردها آنچه مهم است شور و احساس آگاهانه مردم ما است که در قالب تلاش‌ها و مبارزات مدنی جنبش روشنایی به صورت جهانی یک اتحاد، انسجام و قدرت‌نمایی خیره‌کننده‌ای از خود به نمایش گذاشته است. چنانکه تظاهرات میلیونی ۲۷ ثور و همچنان ۲ اسد در کابل در تاریخ

مبارزات سیاسی و مدنی افغانستان بی‌سابقه بود. همچنان که تظاهرات بزرگ بروکسل که نمایندگان از اعضا و هواداران جنبش روشنایی را از چهار قاره جهان را در یک زمان و در نقطه گرد آورد، یک نقطه عطف در سیر مبارزات مدنی مردم افغانستان در جهان شد.

سؤال سوم: جناب بهزاد نافرمانی مدنی چیست و تا کی ادامه دارد؟

احمد بهزاد: نافرمانی مدنی در واقع حرکتی اعتراضی است که طی آن معترضین برای وادار

کردن حکومت به تأمین مطالباتشان، به طور آگاهانه قوانین و یا فرامین ظالمانه را زیر پا می‌گذارند و از



این طریق تلاش می‌کنند تا با کمترین هزینه و دوری از خشونت به خواسته‌هایشان دست یابند.

جنبش روشنایی در سیر فعالیت‌های مسالمت‌آمیز و مدنی خود تا کنون کوشیده است از طریق برپایی تجمعات، راهپیمایی‌ها، ریزنی‌های سیاسی، مذاکره و گفتگو، حکومت را به تجدیدنظر در رابطه سیاست‌های ظالمانه و غیرملی‌اش وادار سازد، اما متأسفانه حکومت افغانستان با لجاجت بر یک تصمیم اشتباه و غیرعلمی و غیراقتصادی‌اش که می‌تواند علاوه بر محروم نگه داشتن هزاره‌ها، کل کشور را برای دهه‌ها متحمل هزینه‌های فراوان سازد، راهکارهای اعتراضی معمول را در افغانستان بی‌اثر ساخت.



تظاهرات مدنی و مسالمت آمیز جنبش را با دسیسه به خاک و خون کشید. برای تظاهرات‌های بعدی اجازه نداد. مذاکره‌ای که قرار بود با وساطت سازمان ملل، کمیسیون حقوق بشر و برخی از نهادهای جامعه مدنی برگزار شود را با کارشکنی و خلف وعده به شکست کشاند و با وجود موافقت اولیه حاضر به تشکیل کمیسیون حل بحران زیر نظر سازمان ملل متحد نشد.

جنبش روشنایی برای پرهیز از دو گزینه خطر آفرین که عبارت است از «تسلیم در برابر تبعیض» و «روی آوردن به اقدامات خشونت آمیز»، راهکار «نافرمانی مدنی» را برگزید. بر اساس این تصمیم جنبش که در اعلامیه‌های ۴۳ و ۴۴ شورای عالی مردمی جنبش روشنایی انعکاس یافته است، ما از مردم افغانستان خواسته‌ایم تا تحقق عدالت اجتماعی و تن دادن حکومت به مطالبه جنبش روشنایی که همانا تطبیق نقشه اصلی برق کشور و امتداد لین برق ۵۰۰ کیلوولت ترکمنستان از مسیر بامیان - میدان وردک است، از دادن مالیات و بهای برق مصرفیشان به حکومت خودداری کنند.

ما امیدواریم این راهکار حکومت را متقاعد سازد که لجاجت در برابر اراده مردم راهگشا نیست و باید به عدالت و انصاف تن دهد.

در کنفرانسی که روز شنبه ۲۰ قوس از سوی جنبش روشنایی در کابل و با شرکت فعالین سیاسی و مدنی افغانستان از اقوام مختلف و نیز با حضور دیپلمات‌های خارجی مقیم کابل برگزار شد، ما به صراحت پیامدهای ویرانگر و خطر آفرین شکست مبارزات مدنی در افغانستان را برای

دوستان خود تشریح کردیم و از آنان خواستیم که اینک برای پیروزی مدنیت بر خشونت باید در کنار جنبش عدالت خواه و خشونت پرهیز روشنایی بایستند.

ما شرح دادیم که در این هشت ماه به رغم تمام ضرباتی که متحمل شدیم و هزینه‌های انسانی که پرداختیم، از دایره مسالمت جویی و مدنیت خارج نشده‌ایم. ما صادقانه شرح دادیم که این آخرین فرصت برای شنیدن صدای محرومان است. ما توضیح دادیم که یک ملت را نمی‌توان تحقیر کرد و پاسخ نشئید، ما تصریح کردیم که لین برق ۵۰۰ کیلوولت که حالا به خون هشتاد و شش انسان تحصیل کرده و نخبه ما آغشته شده است یا از مسیر بامیان می‌گذرد و یا از هیچ مسیری نخواهد گذشت. ما گفتیم که در عصر جدید جامعه ما تن به تبعیض و تحقیر نخواهد داد و هرگاه مردم از ما «مدنی کاران» ناامید شوند، برای بدست آوردن حق خود به «زدنی کاران» رو خواهند آورد. شما و ما با هم نگذاریم که این اتفاق بیفتد. حالا هم برای شما همان شعار جهانی جنبش روشنایی را تکرار می‌کنم که «هستیم بر آن عهدی که بستیم».

جایی برای عقب نشستن نیست. اگر امروز کوتاه بیایم، برای ده‌ها سال دیگر باید کوتاه آمده به قهقرا برویم. چند سال است که از تریبون پارلمان و رسانه‌ها هشدار داده‌ایم که عده‌ای با کراوات و ادا‌های تکنوکراتیک در صدد بازگرداندن افغانستان به مناسبات قرن ۱۹ هستند. اینان می‌خواهند استبداد را بازسازی کنند و باید در برابر نقشه و مرامشان ایستاد. غیر از ایستادگی راهی نیست.

با تسبیح و کراوات

هنوز امید داریم عقلای مملکت، سر عقلشان بیاورند که به عدالت تن دهند. نافرمانی مدنی را برای رسیدن همین هدف اعلام کرده‌ایم و ادامه خواهیم داد. البته در این مرحله مردم پاسخ حکومت را متناسب با اقدامات حکومت خواهند داد.

سؤال چهارم: جناب آقای بهزاد با توجه به صحبت‌هایی که در فضای مجازی وجود دارد، جنبش روشنایی با کدام کشور خارجی در ارتباط است؟

احمد بهزاد: با توضیحاتی که در رابطه با پرسش



قبلی دادم، جنبش روشنایی تنها توکل به خدا دارد و متکی بر حمایت قاطعانه و آگاهانه مردم عدالت‌خواه خود در داخل و خارج از کشور است. البته از دوستی و همکاری‌های صادقانه همه ملت‌ها و کشورهای دوست استقبال می‌کند و خواهان تقویت مناسبات و روابط با ملت‌های دیگر و نهادهای مدنی و اجتماعی در سطح جهان است.

سؤال پنجم: جناب آقای بهزاد اگر با هموطنان مهاجر در خارج از کشور صحبتی دارید، بفرمایید.

احمد بهزاد: ما ضمن تقدیر و تشکر از همراهی مسئولان مردم ما در سطح جهان با جنبش روشنایی و سپاسگزاری ویژه به خاطر حمایت‌های مادی و معنوی‌شان از جنبش روشنایی، از خانواده‌های معظم

شهدای جنبش و کمک به درمان بیش از چهارصد مجروح جنبش، تأکید کنم که این جنبش تنها از آن عدالت‌خواهان داخل کشور نیست؛ بلکه بخش وسیعی از بدنه جنبش در سطح جهان فعال است و این فعالیت مستمر و خستگی‌ناپذیر باید ادامه یابد.

ما از مهاجرین عزیز خود در جمهوری اسلامی ایران نیز تشکر ویژه داریم که با وجود محدودیت‌هایی که دارند همواره در کنار جنبش قرار داشته‌اند. هرگز کمکی که آن تازه عروس و تازه داماد از اعضای مجمع شما مقیم اصفهان از هزینه مراسم عروسی خود برای جنبش فرستادند، فراموش نخواهیم کرد. این همه صداقت و پاکی نشان از عشق یک ملت به عدالت است، نشان از شعور و شناختی است که مزاری بزرگ با مقاومت همیشه جاوید غرب کابل در روح و روان یک ملت دمیده است. ما مدیون «بابه» و فرزندان بابه در همه سوی جهان هستیم.

جناب آقای بهزاد ضمن عرض خسته نباشید از اینکه با همه گرفتاری‌ها و قتلان را در اختیار ما قرار دادید به نمایندگی از مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابه مزاری (ره) ثامن از حضرتعالی تقدیر و تشکر نموده، موفقیت و پیروزی جنبش روشنایی را از خداوند بزرگ مسئلت داریم.

احمد بهزاد: بنده هم از شما و تمام اعضای مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید سپاس گزارم، موفق و سرافراز باشید.

حضور نداریم و هیچ نداریم...



استاد محمد عارف رحمانی (عضو شورای عالی مردمی جنبش روشنایی و نماینده محترم مردم ولایت غزنی در پارلمان افغانستان)
باید جنبش روشنایی را تقویت کرد و در تصمیم گیری ها شریک شد.

آری! نباید نگران هزاره بیچاره بود، چون ضعیف است، چون قدرت ندارد، چون مدنی است، چون از دستش کاری بر نمی آید، چون هزاره فقط خدا را دارد.

این قانون نانوشته مردم هزاره را از این پست ها در وزارت داخله محروم کرده است. هزاره نه حق دارد وزیر داخله شود، نه حق دارد معین ارشد امنیتی شود، نه حق دارد قومندان گارنیزون شود، نه حق دارد شهردار کابل شود، نه حق دارد معاون امنیتی قومندان کابل شود، نه حق دارد رئیس استخبارات باشد، نه حق دارد رئیس تروریزم

مطابق یک قانون نانوشته، هفت میلیون هزاره در سطوح اول تصمیم گیری وقتی حضور ندارد و در تصمیم گیری های امنیتی شریک نیستی، در این کشور طاعون قومی زده، دیگران در قبال امنیت و حفظ آبرو و جان و مال و زندگی تو احساس تکلیف و مسئولیت نمی کنند.

وقتی با اکثر مسئولین امنیتی در رابطه با حوادث، چون رخداد تلخ محرم و اربعین کابل صحبت می کردم، به گونه ای حرف می زدند که انگار هیچ اتفاقی نیافتاده است. درست مانند دوم اسد، راحت و بی غم بودند.



اگر خانم باشند که چه بهتر، حتی در حوزه چندگانه هزاره‌نشین پولیس و امنیت یا تو هزاره بیچاره و ضعیف حضور ندارند و یا اگر حضور دارند، آن قدر ضعیف است که هیچ به حساب نمی‌آید. نتیجه این می‌شود که باید هدف تروریست‌ها باشند.

تظاهرات آنان به خاک و خون کشیده شود. در معرض اختلاف و دزدی و قتل‌های سازمان‌یافته

پولیس کابل باشد، نه حق دارد رئیس جنایی شهر کابل باشد، نه در ۱۳ کندک قومندانی کابل حتی مسئولیت اداره یک کندک را به آنان نمی‌دهند. هزاره به درد معاونت تأمیناتی می‌خورد و یا معاونت اطرافی و یا پست‌های تشریفاتی بدون اثر با حضور آدمک‌های شریف که حداکثر در برابر زندگی فردی خود و چوکی که به آن چسپیده‌اند مسئولند و در حوزه سازمان امنیت ملی



قرار بگیرند، دختران و نوامیس آنها کالای بی‌مقدار بازارهای بی‌عفتی باشند. مواد مخدر را به راحتی در میان فرزندان‌شان پخش کنند. زمین‌هایشان را غصب و از نداشته‌های آنان بدزدند و در راه آنان را گروگان بگیرند.

در محیط شهر و بازار و کار آزار و توهین و تحقیر شوند. از پروژه‌های محلی و ملی محروم ازلی و ابدی باشند. از ابتکارات آنها نه تنها تجلیل و تکریم و تشویق و استقبال نکنند ه زهر زخم‌زبان را

و مبارزه با تروریسم در کشوری به نام افغانستان و در شهر هفت میلیونی مانند کابل که ۲ میلیونش را هزاره تشکیل می‌دهد، هزاره حق ندارد. نه می‌تواند رئیس امنیت باشد، نه معاون اپراتیفی امنیت، نه رئیس مبارزه با تروریسم امنیت، نه مسئول قطعه‌های خاص و نیروهای ورزیده، نه رئیس امنیت کابل و نه معاون امنیت کابل. هزاره‌ها یا باید در بخش تعلیم باشند و یا در بخش تأمینات و یا هم باید معاون اطرافی و یا در پست‌های اضافی. ترجیحاً



باید جنبش روشنایی را تقویت کرد و در تصمیم‌گیری‌ها شریک شد و آدم‌های توانمند و خلاق و جسور را به نمایندگی از مردم ما به حکومت فرستاد تا پاسبان نام، ناموس، حیثیت، امنیت، جان، مال و آبروی ما باشند. باید عزت و

باید تحمل کنند. در کانکور و استخدام‌ها و توزیع بورسیه‌ها محروم و سانسور شوند و اگر اعتراض کردند قوم‌پرست و نفاق افکن معرفی گردند. اگر خاموش و بی‌روح و مجسمه‌وار بودند شریف و نجیب هستند. به انتخابات و رأی و نظراتشان بهایی قائل نباشند.



امنیت و آرامش هزاره را دوباره به آن‌ها برگرداند. باید این قانون و سایر قوانین نوشته و نانوشته تبعیض‌آمیز را از میان برد و قانون و ساختار عادلانه پدید آورد.

مجسمه‌های آدم‌نماهای شریف، اما بخش عمده این وضعیت از همان قانون نانوشته است. قانونی که هزاره را از این مناصب اثرگذار بر زندگی و امنیت او و سایر اقوام و مردمان این دیار منع می‌کند و باز می‌دارد.

راستی می‌دانیم
که برخی از این
کاستی‌ها و نادیده
انگاری‌ها زیر
سرآدم‌نماهایی هست
که چندین سال در
چوکی‌های معاونت
لم دادند و با
بی‌عرضگی وضعیت
حاضر را رقم زدند.
بخشی از این وضعیت
اما ناشی از عدم
حق‌خواهی مردم
ماست که نه حق خود
را از حکومت
پرسیدند و نه از





درنگی بر مناسبات فرهنگیان هزاره

با جنبش روشنائی

عبدالله نظری دانشجوی مقطع دکتری قرآن و علوم سیاسی

هزاره را به خاک و خون کشید تا مبدا فریاد دادخواهی و عدالت‌طلبی را دوباره بلند نمایند. این نوشته در پاسخ به این پرسش است که رسالت تاریخی دانشگاهیان و فرهنگیان فعلی هزاره در این مقطع حساس تاریخی چیست؟ چه واکنشی در قبال رفتار سیاسی حاکمیت و قدرت از خویش نشان داده و با جنبش روشنائی چه نسبت و رابطه داشته‌اند؟

بدون تردید رسالت و مسئولیت فارغ‌التحصیلان و اساتید دانشگاهی نقد، سنجش خردمندانه واقعیت‌های اجتماعی سیاسی است که اسم آنان را استعار تا فرهنگیان دانشگاهی کشور می‌گذارد. دانشگاهیان، مدام به ارزش‌های جهانی و انسانی چون عقل، حق، آزادی، عدالت، انسانیت و برابری پایبند بوده و دارای وجدانی با ماهیت اخلاق جهانی می‌باشند. دانشگاهی یعنی معترض، یعنی کسی که با ناهنجاری‌های جامعه کنار نمی‌آید، و وجدان پرست‌گرانه دارند. در دهکده ذهنشان نمی‌توان چیزی را دریافت که پرسش بردار نباشد.

دانشگاهی دغدغه می‌خواهد و کار دانشگاهی نقد و سنجش امور سیاسی اجتماعی بر مبنای علم و اندیشه است که زوایای پنهان یک ایده و کنش سیاسی اجتماعی را به نمایش درآورد و با چالش‌ها و

جنبش روشنائی حنجره خونین و متورم دردها و رنج‌های توان‌فرسایی هزارگی است که با فریاد رسا و آگاهی‌بخش خود خواب را بر دیدگان عاملان و فاعلان پروژه تبعیض، تعصب، ستم و بیدادگری آشفته نموده و در برابر موج و فوج بی‌کران تبعیض، نابرابری و بی‌عدالتی شیطان‌صفتان زمانه راست‌قامت بر فراز تاریخ خونین سیاسی کشور ایستاده است تا غبار ظلم، ستم و تبعیض قومی را از فضای سیاسی افغانستان بزداید و راه را برای درخشش خورشید حقیقت و عدالت بگشاید و شب دی‌جور استبداد تباری را به صبح صادق مبدل سازد. جنبش روشنائی بسانی خورشید درخشید و همچون دریا خروشید و تا محو کامل ظلمت و ستم ستم‌پیشگان غروب نکرده و آرام نخواهد گرفت.

جنبش روشنائی برای رفع و محو نابرابری‌های اجتماعی پا به عرصه میدان مبارزه گذاشت و خواستار حقوق و مزایای برابر مدنی و سیاسی در چارچوب قانون اساسی برای همه شهروندان و اقوام کشور گردید. دستگاه حاکمیت قومی تحمل شنیدن مطالبات برحق و منطقی آن را نداشت و با ترفندهای امنیتی - نظامی برای سلاخی و خاموش کردن آن دست به ترور طرفداران و حامیان جنبش زد و صدها انسان از زن، کودک، پیر و جوان جنبش پرتلاطم



مشکلات دست‌وپنجه نرم نماید. دانشگاهی باید حقایق و واقعیات را آن‌گونه که هست بازگو نمایند و به جامعه روشنگری و هدایت بخشند. با توجه به توضیح رسالت و مسئولیت دانشگاهی، دانشگاهیان و دانش‌آموختگان کنونی هزاره در رابطه با جنبش روشنایی را می‌توان به سه طیف تقسیم‌بندی کرد که یک موجودیت سه‌ضلعی را تشکیل می‌دهند:

۱. فرهنگیان متعهد

۲. فرهنگیان بی‌تفاوت

۳. فرهنگیان درباری

۱. ضلع اول؛ همان فرهنگیان متعهد و همان وابستگان و متعهدان به آرمان و ایده‌آل‌های مردم هزاره هستند. برای عزت و تعالی اجتماعی سیاسی هزاره باجان و اندیشه‌شان به میدان آمدند و مایه گذاشتند و در جهت تحقق عدالت، آزادی و برابری مدنی مردم روشنگری نموده با قدم، قلم و زبان خویش به مردم آگاهی و بیداری بخشیدند. این طیف فرهنگیان، چشم طمع به مقامات و مناصب سیاسی اجتماعی دولت ستم‌بار عین - غین ندوختند و برای محو نابرابری مزمن و تاریخی قومی، اندیشه را با عمل سیاسی توأم نمودند و مخاطرات سیاسی و امنیتی را به جان خویش خریدند. این‌ها با محرومیت‌های مادی - مالی ساختند تا بتوانند تومار استبداد، بیداد و مرزبندی‌ها و نابرابری‌های ژرف قومی را بیچانند. ساختار توین سیاسی متکی بر شالوده‌های عدالت، آزادی و برابری شهروندی را پی‌افکن‌اند. لذا تمامی توان و قدرت خویش را در جهت همراهی و همسویی با جنبش روشنایی و خشکاندن ریشه‌های تاریخی تبعیض ساماندهی شده حاکمان قوم‌گرا به کار بستند تا کشتی متلاطم

جنبش هزارگی و مردمی را به ساحل نجات برسانند و دیوار مرتفع نابرابری و تبعیض سیاسی حاکمیت را برانندازند. این طیفی از فرهنگیان هزاره از بدو پیدایش جنبش تا حالا تا مرز شهادت، زندان و تهدید به پیش رفتند و همواره در کنار جنبش مردمی بوده و هستند.

۲. ضلع دوم، فرهنگیان بی‌تعهد و بی‌تفاوتی را تشکیل می‌دهند که در قبال مردم ستم‌دیده هزاره چشمانشان را پوشانده، موضع بی‌طرفی و بی‌تفاوتی را برگزیده و آسایش و عافیت‌طلبی را بر فرسایش و خطرپذیری مقدم داشته‌اند و در فرایند اقدامات و کنش‌های اعتراضی و انتقادی خیابانی و مدنی جنبش روشنایی، رُبان‌شان لال، گوش‌هایشان کر، مغز و اندیشه‌شان فلج و از کار افتاده و نامردانه و نامهربانه طفره رفته و سکوت مرگباری را پیشه ساختند تا از آسیب‌های سیاسی امنیتی حاکمیت به دور و از گزند جانی و مالی مصون باشند و یا به امید و خیال اینکه روزی و روزگاری مورد التفات و عنایت حکومت عین و غین قرار گیرند و از بدل‌های سیاسی حاکمان برخوردار و متنعم شوند ساکت ماندند! برخی از افراد این طیف به ورطه ذهن‌گرایی و انتزاع افتاده و دچار رکود ذهنی شده با خیالات و اوهام درهم‌آمیخته و از قفس آهنین خیال‌زدگی و خیال‌پردازی بیرون نیامدند و سر در لاک تفکر فروبرده و به موریانه‌های کتاب و کتابخانه مبدل گشته‌اند.

۳. ضلع سوم؛ همان فرهنگیان و همدمان درباری حاکمیت سیاسی استبداد عین و غین‌اند که با وضع موجود سیاسی تن داده و فریاد برنیاوردند و در آغوش دولت خزیده و سر در سفره‌ای که از خون و جان مردم ستم‌زده و محروم کشور پهن گشته محکم فروبرده حیوان‌وار می‌خورند و می‌چرند و با

چهره‌شان برای همیشه تاریخ سیاسی مردم، سیاه خواهند بود.

برخی از فرهنگیان همان تن پرورانی هستند که از رنج و محنت اجتماعی سیاسی مردم هزاره غم و اندوهی ندارند و مدام به ورطه رفاه و آسایش طلبی، ذهن زدگی فرورفته و در منجلاب انتزاعی و انفصال از واقعیت‌های بیرونی و شرایط اجتماعی سقوط کرده و در برابر حوادث ناگوار و تلخ اجتماعی سیاسی هزاره به نظاره نشسته و تنها اسم انسان را با خودشان یدک می‌کشند و نباید اسم آن‌ها را انسان نامید. برخی از فرهنگیان

مدام از رنج‌ها و زخم‌های اجتماعی سیاسی که در طول تاریخ بر مردم از سوی حاکمان مستبد قومی تجویز شده است رنج برده و برای تغییر آن گام‌های بلندی برداشته و در جریان ظهور و صعود جنبش روشنایی و رفع و تخریب دیوار تبعیض سیاسی علیه مردم هزاره تا مسلخ مرگ

و نیستی به پیش رفتند و با تمامی وجود برای تحقق راهبرد جنبش روشنایی به ایثار و فداکاری پرداختند. این طیف فرهنگیان، چشم و چراغ دل‌های و کعبه آمال جان و ضمیر مردم هزاره‌اند تا بلندای تاریخ مردم، نام، یاد و خاطره آن‌ها خواهند درخشید.

منبع:

- برگرفته شده نشریه الکترونیکی خانه طرح

نو وطن

<http://tarhenaw.com>

زمامداران متعصب قومی همسو و همدل شده و به آواز و نوای حاکمیت می‌رقصند و به عنوان ستون پنجم در میان هزاره بوده و به نفع حکومت عمل می‌کنند. این ضلع؛ همان جیره‌خواران حکومتی هستند که خط و جهت از حکومت می‌گیرند و در راستای تحقق سیاست‌های تبعیض آمیز حکومت به فعالیت می‌پردازند و به سرنوشت و مقدرات سیاسی مردم هزاره خیانت می‌نمایند. برای اینکه جیره آب‌ونان آن‌ها از حکومت قطع نگردد، هر گونه ستم و تبعیض علیه مردم مظلوم هزاره را در نزد افکار

عمومی مردم توجیه و تأویل می‌نمایند و به رفتار حکومت و حاکمیت عین و غین مشروعیت می‌بخشند.

این طیف فرهنگیان، ابزار نیرنگ و خدعه دولت در میان مردم هزاره شدند. این ضلع فرهنگیان، مردم هزاره را قربانی منافع و هوس‌های سیاسی جناحی خویش

نموده و با جان، مال و سرنوشت مردم هزاره خیانت ورزیده و عزت و شرف سربلند هزاره را به تمسخر و استهزا گرفته و سرنوشت سیاسی مردم را با حکومت مورد معامله قرار داده‌اند.

بنابراین، فرهنگیان فعلی هزاره با جنبش روشنایی یک رابطه سه وجهی دارند. برخی با جنبش رابطه و مناسبات تقابل و خصمانه دارند. برای نیل یا حفظ مقام و منصب سیاسی با حکومت وحدت ملی هم آغوش بوده، مردم ستم‌دیده هزاره را وجه المصالحه منافع خویش قرار دادند. این عناصر مطرود و مردود ذهنیت تاریخی جامعه هزاره‌اند و



مصاحبه با خانم شاه گل رضایی



نماینده محترم مردم جاغوری در پارلمان افغانستان

سرکار خانم فهیمه رحیمی (لیسانسه اقتصاد)

بینیم. مزاری شهید، عدالت را تنها برای قوم خود؛ نه، بلکه برای همه شهروندان به حیث یک ارزش می‌خواست. خواست جنبش روشنایی هم عدالت برای همه است.

شهادت جنبش روشنایی، کوله بار فریاد عدالت‌خواهی را که محوری‌ترین بحث در اندیشه شهید مزاری بود، تا دهم‌زنگ با خود بردند. وقتی شهید عبدالله فروتن در پیشانی‌اش با خط درشت نوشته بود «عدالت»، این یعنی ادامه جریان دادخواهی شهید مزاری برای تحقق عدالت. وقتی ۸۶ نفر شهید که اکثراً تحصیل کرده بودند، با درک نابرابری‌های اجتماعی و با هدف دست‌یابی به عدالت، با شعار

خدمت دست اندرکاران محترم مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید باب‌ه مزاری (ره) ثامن و خوانندگان محترم ویژه‌نامه خورشید عدالت (۲) درود می‌فرستم. سؤال اول: آیا جنبش روشنایی ادامه همان جریان عدالت‌خواهی است که رهبر شهید بنیان‌گذاری نموده است؟

خانم رضایی: من در یکی از سخنرانی‌هایم صراحت یادآور شدم که جنبش روشنایی در تداوم جریان عدالت‌خواهی مزاری بزرگ، برای دست‌یابی به عدالت مبارزه می‌کند. از لحاظ ماهیت و هدف روند دادخواهی، مشابهت جدی را میان جریان عدالت‌خواهی شهید مزاری و جنبش روشنایی می‌



وجودی که آرمان شهید مزاری را در مردم می‌دیدم؛ اما نبود شهید مزاری را به شدت حس کردم.

سؤال دوم: نقش جنبش تبسم در جنبش روشنایی چیست؟

خانم رضایی: جنبش تبسم به دنبال فاجعه سر بردن شهید تبسم و همراهانش شکل گرفت، اما به دلیل اینکه با برخورد منطقی و مسئولانه از جانب سردمداران نظام و داعیه‌داران رهبری جامعه، مواجه نشدند، احساس بی‌عدالتی بیشتر در متن جامعه به وجود آمد. باور من این است که خواستگاه جنبش روشنایی نه تنها جنبش تبسم، بلکه حس بی‌عدالتی تاریخی و نابرابری و محرومیت چهارده سال اخیر همه هر کدام به سهم خود در شکل‌گیری جنبش روشنایی نقش داشته است.

در چهارده سال گذشته با توجه به شرایط به وجود آمده و حضور جامعه جهانی، مردم ما به سطح خوبی از آگاهی رسیدند. واضح است که جامعه آگاه، بی‌عدالتی را بر نمی‌تابد. یعنی جنبش روشنایی، محصول آگاهی مردم و درک عمیق بی‌عدالتی تاریخی در جامعه امروز ما است. به همین دلیل است که من همواره تأکید می‌کنم که جنبش روشنایی رهبر ندارد. جنبش روشنایی را آگاهی نشأت یافته از درک بی‌عدالتی و درد تاریخی مردم ما رهبری می‌کنند.

سؤال سوم: نافرمانی مدنی چیست؟ آیا در کشوری چون افغانستان، جنبش روشنایی می‌تواند با نافرمانی مدنی به اهداف خود برسد؟ اگر به اهداف خود نرسند، اقدامات بعدی جنبش روشنایی چه خواهد بود؟

عدالت‌خواهی به میدان آمدند، این یعنی تداوم خط عدالت‌خواهی مزاری بزرگ.

در کنار اینکه داعیه جنبش روشنایی را در تداوم خط فکری مزاری بزرگ می‌دانیم، این نکته را نباید از یاد برد که مزاری شهید با برنامه و ساختار تشکیلاتی منسجم و با رهبری مدبرانه، جریان عدالت‌خواهی را مدیریت و رهبری می‌کرد؛ در حالی که جنبش روشنایی محصول حوادث است. حادثه کشتار زابل و بردن گلوی تبسم و همراهانش و حوادث مشابه دیگر و فیصله کابینه مبنی بر تغییر مسیر برق ۵۰۰ کیلو ولت، سبب شد که جنبش تبسم و روشنایی شکل بگیرد. این جنبش‌ها در حالی شکل گرفت که هیچ طرح و برنامه از قبل تنظیم شده برای مدیریت این روندها وجود نداشت.

شما شاهد بودید کسانی در مرحله اول با شعار مبارزه برای عدالت آمدند و مردم را به صحنه کشاندند، اما بعدها اتفاقاتی بوجود آمد که مردم عملاً در دشوارترین حالت در میدان تنها ماندند.

روز سوم اسد، دقیق یک روز بعد از فاجعه المناک دهمزنگ و در طول مدت رسیدگی به زخمی‌ها، شما دیدید که آغازکنندگان جنبش روشنایی و سخنوران روزهای پرشور جنبش، هیچ کدام در صحنه نبودند. البته همکاری مهاجرین عزیز را که از سراسر جهان به کمک زخمیان شتافتند، نباید از یاد برد.

سخنرانی‌های پر شور آغاز جنبش روشنایی را اگر با تنهایی‌ها و مظلومیت‌های بعد از وقوع حادثه دهمزنگ بررسی کنید، می‌بینید که مردم ما از چه روزگار دشواری عبور کردند. من با تمام معنی با

خانم رضایی: جدا از بحث علمی و تاریخی نافرمانی مدنی، این پدیده برای مردمی که حداقل ۱۵

سال در سایه ارزش‌های نوین، بزرگترین حمایت‌کنندگان حاکمیت قانون و برجسته‌ترین حامیان نظام مبتنی بر قانون اساسی و ارزش‌های نوین بوده



است، می‌تواند یک گام مهم در راستای انتقال پیام متفاوت به حکومت باشد. یعنی حکومت و نظامی که در ۱۵ سال گذشته در عرصه نظم عمومی و اطاعت از قوانین و ارزش‌های پذیرفته شده، بیشترین حمایت را از مناطق مرکزی افغانستان با خود داشت، نباید بیشتر از این حوصله مردم مارابایز ماید.

منفعت و امتیازطلبی شخصی شریک نخواهیم شد. سؤال چهارم: آیا به نظر حضرت‌عالی جنبش تا حالا دستاورد ملموس داشته است؟ اگر دارد، لطفاً نام ببرید. خانم رضایی: جنبش روشنایی به دنبال فیصله کابینه در رابطه به تغییر لین برق ۵۰۰ کیلوولت به وجود آمد. درست است که هنوز مشکل مسیر برق حل نشده، اما بعضی از تغییراتی را که تحت فشار مستقیم جنبش روشنایی به وجود آمده است، نمی‌توان انکار کرد. آنانی که در آغاز جنبش روشنایی، خودشان را به مسافر بی‌صلاحیت در نظام تشبیه می‌کردند، امروز صاحب صلاحیت گردیده و در تصمیم‌های سطح رهبری حکومت نقش داده می‌شوند و در سفرهای مهم بین‌المللی به نمایندگی از دولت افغانستان می‌روند تا به جهان نشان دهند که هزاره‌ها در نظام افغانستان نقش و حضور قدرتمند دارند. برای اولین بار بعد از ۱۵ سال طرح بهسازی ساحه دشت برچی اجرا شده است. بعضی پروژه‌های بزرگ سرک‌های مناطق مرکزی در برنامه‌های دولت شامل می‌گردد و بحث طرح جامع امنیتی و اداری برای هزارستان طرح می‌گردد.

در کشوری که با زبان انتحار و انفجار سخن گفته می‌شود و به آنانی که سال‌ها از میدان‌های جنگ مسلحانه با دولت افغانستان سخن گفته و امروز به نام مذاکرات صلح به آنها باج پرداخته می‌شود، شاید نافرمانی مدنی خیلی جدی به نظر نرسد؛ اما باید بپذیریم که نافرمانی مدنی، پیامی متفاوت از سوی مردمی است که پیش‌ازان عرصه حاکمیت قانون بوده‌اند. اینکه در کشوری مثل افغانستان، نافرمانی مدنی تا چه حد می‌تواند پاسخگو باشد، بحثی است که زمان پاسخ خواهد داد، اما امیدواریم که این پیام متفاوت را حکومت از سوی قانون‌پذیرترین بخش جامعه به درستی دریافت کرده باشد.

گرچه جواب به قسمت سوم سؤال را در محدوده صلاحیت فردی خود نمی‌دانم، فقط یادآور می‌شوم که اگر نافرمانی مدنی، جنبش را به نتیجه نرساند، در

مصاحبه با خانم شاه گل رضایی نماینده پارلمان

پرداختن به هر یک از طرح های فوق و اینکه با چه اهدافی اجرا می شوند، از حوصله بحث فعلی خارج است اما این واقعیت را نمی توان انکار کرد که جنبش روشنایی امروز به یک قوه فشار جهت دادخواهی برای عدالت در برابر دولت و داعیه داران



رهبری مطرح شده است. گرچه این واقعیت را هم می دانیم که جنبش روشنایی در عرصه های مختلف هزینه می دهد و دستاوردها را کسانی دیگر به نام خود ثبت می کنند، اما برای من به عنوان یک عضو جنبش آنچه مهم است، دست یافتن مردم به عدالت است. مهم این است که مردم به حق برابری و عدالت دست یابند.

سؤال پنجم: حضرتعالی به عنوان یک خانم موفق، محجب و فعال در صحنه سیاسی و اجتماعی، چه توصیه ای برای خانم ها و به خصوص هموطنان مهاجر دارید؟

خانم رضایی: پیام من به خواهران عزیزم این است که مبارزه برای حق مردم و دادخواهی برای عدالت، زن و مرد نمی شناسد همچنان که تعهد نسبت به مردم و درک نابرابری، مرد و زن نمی شناسد. گرچه می دانم چالش های موجود در برابر زنان به مراتب بیشتر از مردان است، اما با همه اینها، وجود چالش ها و محدودیت ها برای زنان هیچ گاه نباید ما را از انجام مسئولیت در قبال سرنوشت مردم باز دارد.

حدا از مشکلات و چالش هایی که در عرصه سیاسی پشت سرگذاشته ام، در جنبش روشنایی دو فصل متفاوت را تجربه کردم. قبل از دو اسد و شهادت ۸۶ جوان تحصیل کرده، به دلیل اینکه سرسپردگان شهرت و سیاست و سخنوران پرشور مبارزه طلبی توانسته بودند که صدای مردم را بلند کنند، تلاش می کردم تا نقش مسئولانه یک وکیل پارلمان را در روند عدالت خواهی مردم داشته باشم. اما بعد از فاجعه دوم اسد که فصلی دشوار و کمershکن برای مردم ما بود، برای من، بودن در نقش یک وکیل مسئول پارلمان کافی نبود. لذا با تمام وجود خود را در متن حوادث قرار دادم و می خواستم به صورت عمیق، حس خواهر و مادری را که برادر و فرزند خود را در راه عدالت برای مردمش از دست داده است، درک کنم. به این دلیل نه از تهدید دشمن هراس دارم و نه از تحقیر و بدبینی رقبای داخلی، نه از مردن می ترسم و نه به خاطر جایگاه سیاسی، خاطر کسی را لحاظ می کنم.

وقتی مسیر عدالت خواهی مردم ما با خون جوانان تحصیل کرده و نخبگان ما رنگین شده، پرداختن هزینه سیاسی و قرار گرفتن در مسیر مبارزه سخت، کوچک ترین کاری است که ما می توانیم انجام دهیم و در این شرایط سخت، بودن در کنار مردم را دریغ نخواهم کرد.





روز شمار حرکت های مدنی در حمایت از جنبش روشنایی در افغانستان و کشورهای دیگر جهان



۷۰

روز شمار حرکت های مدنی در حمایت از جنبش روشنایی

استاد حسین نوری طاهری

- پیام مهم احمد بهزاد: دعوت از تمامی اقشار مردم برای حضور پرشور در گردهمایی تعیین کننده جمعه هفت جوزا در مصلی شهید مزاری در غرب کابل از تمامی خواهران، برادران، علماء، طلبه ها، فضلاء، دانشجویان، اساتید دانشگاه ها، مجاهدین، اصناف، و کلاء گذر، متنفذین قوم و مردم، نهادهای مدنی و اجتماعی دعوت نمود تا در همایش و گردهمایی تعیین کننده جمعه هفت جوزا در مصلی شهید مزاری حضور پرشور و گسترده داشته باشند. وی حضور مردم در همایش هفت جوزا را بسیار مهم تر از حماسه بزرگ ۲۷ ثور خواند.

- اعلامیه شماره (۱۵) شورای عالی مردمی (در پیوند با اعلام نتیجه کار کمیسیون نام نهاد ملی) کابل- ۵ جوزا ۱۳۹۵

- خیزش متحدانه برای عدالت و برابری در شهر گوتنبرگ - سویدن ۱۳۹۵/۳/۶

- بیانیه شورای عالی مردمی در پایان دومین گردهمایی بزرگ، روز جمعه هفتم جوزای سال ۱۳۹۵، مصلای بزرگ شهید وحدت ملی و عدالت اجتماعی، استاد عبدالعلی مزاری (در پیوند با فیصله کمیسیون نام نهاد ملی در مورد تغییر مسیر برق ۵۰۰ کیلوولت و اعلام اقدامات بعدی جنبش روشنایی) کابل - هفت جوزای ۱۳۹۵

روز شمار

- خیزش متحدانه برای عدالت و برابری در شهر قم - ایران ۱۳۹۵/۳/۲

- خروش یاران دبستانی برای عدالت و برابری در استانبول ۱۳۹۵/۳/۲

- صدور قطعنامه دانشجویان، مهاجران و فرهنگیان مقیم ترکیه در اعتراض به تغییر مسیر لین برق ۵۰۰ کیلوولت ۱۳۹۵/۳/۲

- هموطنان عدالت خواه مقیم کپنهاگ با اعلام همبستگی با جنبش روشنایی، خواهان بازگرداندن لین ۵۰۰ کیلوولت به مسیر اصلی آن (بامیان - میدان وردک) شدند. ۱۳۹۵/۳/۳

- تجمع و اعتراضات هموطنان عدالت خواه در برابر پارلمان دانمارک نسبت به سیاست های تبعیض آمیز سران حکومت افغانستان.

- تظاهرات پر شور هموطنان عدالت خواه ما در مقابل پارلمان فنلاند. ۱۳۹۵/۳/۴

- خیزش متحدانه علیه ستم و تبعیض در برابر مقر اروپایی سازمان ملل متحد در ژنو - سوئیس. ۱۳۹۵/۳/۵

- پیشگامان نور و روشنایی در مصلای رهبر شهید، حضور خواهران «ذکیه» و «کلثوم» دوچرخه سوارانی که فاصله بامیان-کابل را رکاب زدند. ۱۳۹۵/۳/۷



- برگزاری همزمان شب روشنایی در سه شهر
اتریش ۱۳۹۵/۴/۵

- شب روشنایی در شهر سالزبورگ - اتریش
۱۳۹۵/۴/۷

- کمپین بزرگ حمایت از جنبش روشنایی در
برلین - آلمان - ستاد مردمی جنبش روشنایی در شهر
برلین همراه با هموطنان عدالت‌خواه ما جمع‌آوری
امضاء برای طومار محکومیت سیاست‌های تبعیض
ساماندهی‌شده حکومت افغانستان علیه شهروندان
هزاره ۱۳۹۵/۴/۷

- گردهمایی هموطنان عدالت‌خواه ما در
استکهلم - سویدن ۱۳۹۵/۴/۷

- کمپین محکومیت سیاست‌های فاشیستی ارگ
و سپیدار در شهر لاهه - هلند ۱۳۹۵/۴/۷

- کمپین محکومیت سیاست‌های ظالمانه ارگ و
سپیدار در هیلسینکی - فنلاند ۱۳۹۵/۴/۸

- شب‌های قدر؛ در جمع شب زنده‌داران عاشق
حق و دل‌باخته عدل.

- ده‌ها تن از شاعران و نویسندگان چهار قاره
جهان که در فستیوال بین‌المللی «مونینگا» در کشور
ایتالیا و اعلام حمایت از ندای عدالت‌طلبانه و
برابری خواهانه جنبش روشنایی ۱۳۹۵/۴/۱۳

- جشن روشنایی در استانبول - ترکیه به پاس
حضور مقتدرانه عدالت‌خواهان در تظاهرات تاریخی
وارسا و تنگ کردن عرصه بر سران ستم سالار ارگ
و سپیدار ۱۳۹۵/۴/۱۳

- لغو کنفرانس مطبوعاتی غنی در وارسا به علت
حضور خیره‌کننده جنبش روشنایی در تظاهرات
وارسا و حضور شماری از تظاهرکنندگان درمحل
کنفرانس خبری.

- اعلامیه شماره (۲۰) شورای عالی مردمی کابل
۱۳۹۵/۴/۲۰

- خیزش متحدانه علیه ستم و تبعیض، در شهر
بریزبین - استرالیا ۱۳۹۵/۳/۸

- خیزش متحدانه برای عدالت و برابری در اسلو
- ناروی. ۱۳۹۵/۳/۸

- بیانیه همبستگی شورای جهانی هزاره پیرامون
حماسه حضور شکوهمند مردم در مصلاهی بزرگ
رهبر شهید. ۱۳۹۵/۳/۹

- اطلاعیه شماره (۱۶) شورای عالی مردمی کابل
۹ جوزای ۱۳۹۵

- اعلامیه شماره (۱۷) شورای عالی مردمی (در
پیوند با گروگان‌گیری مسافرین و شهادت هموطنان
شمال کشور) ۱۳ جوزای ۱۳۹۵

- اعلامیه شماره (۱۸) شورای عالی مردمی ۲۰
جوزای ۱۳۹۵

- گردهمایی مردم یکاؤلنگک در حمایت از
جنبش روشنایی jun۵.

- خیزش متحدانه برای عدالت و برابری در شهر
لااهه - هلند jun۳.

- اعلامیه شماره (۱۹) شورای عالی مردمی (در
پیوند با امضای تفاهم‌نامه شرکت برشنا و بانک
انکشاف آسیایی و جنایات دسته‌جات مسلح کوچی
در بهسود و دایمیرداد) ۱۳۹۵/۳/۳۱

- دعوت از دکتر عبدالله عبدالله به مناظره شفقنا
افغانستان - احمد بهزاد، نماینده مردم هرات در
پارلمان طی دعوت رسمی دکتر عبدالله عبدالله رئیس
اجرای حکومت وحدت ملی را به مناظره طلبید.

- شب روشنایی بامیان با الکین‌ها و مردمانی
آگاه و عدالت‌خواه ۱۳۹۵/۴/۳

- خیزش متحدانه برای عدالت و برابری در شهر
ونیز - ایتالیا ۱۳۹۵/۴/۵



- فیصله شورای عالی مردمی برای اعزام مجروحان غیرقابل تداوی در داخل به خارج از کشور ۱۳۹۵/۵/۱۲

- اطلاعیه شماره یک کمیته مالی جنبش روشنایی

- اطلاعیه شماره ۳ کمیته مالی جنبش روشنایی هفدهم اسد ۱۳۹۵

- اعزام مجروحین جنبش روشنایی به هند
- اطلاعیه شماره ۴ کمیته مالی جنبش روشنایی کابل، ۲۴/۵/۱۳۹۵

- شهادت امیر محمد رحیمی جانباز پیشاهنگ جنبش روشنایی

- رضا ابراهیمی پیشاهنگ شاداب، جدی و صمیمی جنبش روشنایی به یاران شهیدش پیوست.

- اعزام ۲۶ تن از مجروحان حادثه میدان شهدای روشنایی به شمول پایوازشان (همراهان) به هندوستان برای معالجه و رسیدگی بهتر.

- اعلامیه بیست و هفتم شورای عالی مردمی جنبش روشنایی ۲۷ اسد ۱۳۹۵

- یادبود شهدای همیشه جاوید جنبش روشنایی، به ویژه دو یار مجروحی که به یاران شهیدشان پیوستند (شهید امیر محمد رحیمی و شهید رضا ابراهیمی) ۲۷ اسد ۱۳۹۵

- رزمایش جنبش روشنایی در صفحه سازمان ملل در فیسبوک طوفان فیسبوکی برای عدالت جمعه ۱۹ اگست ۲۰۱۶

- کمک دو زوج جوان (مهاجر در ایران) آقای مهدی محمدی و زهرا زاهدی از اعضای مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابیه مزاری (ثامن) از هزینه عقدشان مبلغ یک میلیون تومان به جناب استاد غلام حسین ناصری از رهبران جنبش کمک برای خانواده های شهدا و مجروحین.

- اعلامیه شماره (۲۱) شورای عالی مردمی در پیوند با بیانیه معاون دوم رئیس جمهور و معاون دوم ریاست اجراییه کابل ۱۳۹۵/۴/۲۲

- آمادگی های جنبش روشنایی برای حضور در بروکسل ۱۳۹۵/۴/۲۴

- تشکیل ستاد مردمی تظاهرات بروکسل در روگالاند - ناروی ۱۳۹۵/۴/۲۷

- اعلامیه شماره (۲۲) شورای عالی مردمی در پیوند با تظاهرات نامحدود ۲ اسد

- تعیین مسیر ده گانه تظاهرات ۲ اسد ۱۳۹۵/۴/۲۸
- حمایت احمد سعیدی استاد دانشگاه از جنبش روشنایی ۱۳۹۵/۴/۲۹

- تحصن عدالت خواهان در برابر پارلمان انگلستان در لندن ۱۳۹۵/۴/۳۰

- دیدار گروه تماس شورای عالی مردمی، در مسجد رسول اکرم (ص) با معصوم استانکزی رئیس عمومی امنیت ملی و دکتر قیومی مشاور رئیس جمهور و هیأت همراهشان ۱۳۹۵/۴/۳۰

- تحصن عدالت خواهان در مقابل پارلمان بریتانیا - لندن ۱۳۹۵/۴/۳۱

- فریاد اعتراض عدالت خواهان علیه ستم و تبعیض حاکم بر افغانستان در برابر پارلمان بریتانیا ۱۳۹۵/۴/۳۱

- گفتگوی گروه تماس شورای عالی مردمی با مقامات سفارت ایالات متحده آمریکا در کابل ۱۳۹۵/۵/۱

- اعلامیه شماره ۲۳ شورای عالی مردمی جنبش روشنایی، اول اسد ۱۳۹۵

- صحبت تلفنی دردمندانه خواهر زینب مزاری یادگار گرانقدر رهبر شهید در تظاهرات حماسی جنبش روشنایی در کابل با مردم عدالت خواه.

- اعلامیه شماره (۲۶) شورای عالی مردمی جنبش روشنایی کابل، هشتم اسد ۱۳۹۵



- ترخیص شماری از مجروحین جنبش روشنایی از شفاخانه درهند ۱۳۹۵/۶/۳

- یادواره یاران و بنیانگذاران شهید جنبش روشنایی در ملبورن - استرالیا ۱۳۹۵/۶/۳

- رونمایی از اولین مجموعه شعر شاعران مقاومت برای شهدای همیشه جاوید جنبش روشنایی در مصلاهی رهبر شهید ۱۳۹۵/۶/۴

- اطلاعیه شماره ۵ کمیته مالی جنبش روشنایی ۶ سنبله ۱۳۹۵

- اعلامیه شماره ۳۰ شورای عالی مردمی جنبش روشنایی در پیوند به حاکم شدن حکومت نظامی در بامیان کابل ۱۳۹۵/۶/۷

- اعلامیه شماره ۳۲ شورای عالی مردمی جنبش روشنایی

(ادامه تظاهرات به

سمت مقرها و

نمایندگی‌های

سازمان ملل متحد

در سرتاسر جهان)

۱۳۹۵/۶/۱۲ کابل

- گرامیداشت چهارم شهدای جنبش روشنایی در شهر گراتس اتریش

- برگزاری مراسم چهارم شهدای جنبش روشنایی توسط مهاجرین افغانستانی مقیم اصفهان - ایران ۱۳۹۵/۶/۱۲

- گرامیداشت چهارم یاران شهید و تجدید پیمان با آرمان‌های شهدای روشنایی در دهلی جدید ۱۳۹۵/۶/۱۸

- گردهمایی جنبش روشنایی در فستیوال بین‌المللی ونیز - ایتالیا ۱۳۹۵/۶/۲۰

- اطلاعیه شماره ۱۲ شورای عالی مردمی جنبش روشنایی کشور اتریش (تجدید پیمان با آرمان شهدا) ۱۳۹۵/۶/۲۱

- کنفرانس مطبوعاتی حقوق بشری هزاره‌ها در پارلمان کانادا ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۶

- اعلامیه شماره ۳۳ شورای عالی مردمی جنبش روشنایی ۲۱ سنبله ۱۳۹۵

- اعلامیه شماره (۱) ملبورن خیزش متحدانه برای عدالت، برابری و رواداری از ملبورن تا بروکسل

- اولین واکنش سازمان ملل نسبت به حمله دوم اسد بر تظاهرات جنبش روشنایی در کابل

ظ - کنفرانس عدالت‌خواهان در پارلمان

فرانسه (بررسی

وضعیت حقوق

بشری هزاره‌ها و

دستاوردها و

چالش‌های پیش

روی آنان) به



کوشش شورای جهانی هزاره ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۶

- فراخوان تظاهرات تاریخی بروکسل - ستاد مردمی تظاهرات عدالت‌خواهی بروکسل

- فراخوان ستاد مردمی جنبش روشنایی در

برلین برای اشتراک در تظاهرات بزرگ

عدالت‌خواهی بروکسل



جنبش روشنایی در قالب شعر



گردآوری: زهرا زاهدی

تقدیم به ملت بزرگ هزاره

دست آوردم دوباره دستهایت را بیار
بر گلوی بی صدای من صدایت را بیار
باز هم استاده‌ام من در کنارت مثل پیش
باز با نیروی من در جاده پایت را بیار
باز هم آماده‌ام از بغض‌هایت کم کنم
شانه آوردم، سردرد آشنایت را بیار
مرگ همدست خیابان است، ای یار حسین
پیش دربار یزیدان کربلایت را بیار
ظلم سردار قبیله کمتر از فرعون نیست
در شعور خویش موسا شو، عصایت را بیار
راه آزادی و حق در هیچ جا هموار نیست
سربه کف در جاده از مادر دعایت را بیار
باز می ایستم روی خونمان با اشتیاق
دست آوردم برادر! دست‌هایت را بیار

دوباره از پس آن کوه‌ها بلند شوید
دوباره مرد بیاید و سربلند شوید
مباد این که به زنجیرها پناه برید
و گام گام فرو رفته در کمند شوید
چگونه بندگی بنده در سرشت شماست
دوباره مردم آزادگی پسند شوید
طلسم هر چه سیاهیست بشکنید از هم
به سوی «خانه خورشید» آزمند شوید
دوباره جمع شوید و به هم بیپیوندید
به زانوان شکسته، شکسته بند شوید
مباد این که «انالحق» نگفته پیر شوید
بدون «دار» بمیرید و ریشخند شوید
به هر که رست از این دام‌ها درود کنید
به هر که ماند در این بندها سمند شوید

نجیب بارور

* * *

تقدیم به شهیدان روشنائی

یکبار دیگر بازی دارو سرما
تابید خون بر آفتاب از پیکر ما
ما را بکش! شور خطر در سینه ماست
ما را شهادت عادت دیرینه ماست
نسل شهیدانیم، خو داریم با خون
در روز هیجاما وضو داریم با خون
با داغ، با غم، با جنون ما را سرشتند
تاریخ را با خط خون ما نوشتند
این دهمزنگ، این مقتل اجدادی ماست
این محبس غم شاهی آزادی ماست
مارا نترسانید! در ما شعله‌ها جاریست
در رگ رگ هر شخص ما خون مزاری است
از خون ما امروز گلگون کوه و دشت است
راهی که با خون رنگ شد بی بازگشت است
سید ضیا قاسمی

توتاپ حق ماست هنوز ای جهانیان
حق که خون نگشت به رگ‌های بامیان
حق که خون نگشت ولی خونمان بریخت
تاریخ را به کاسه اکنونمان بریخت
خون خوردیم بار دیگر دوم اسد
از شر حاسدان به ایلم اذا حسد

قابلیان به بودندمان رشک برده‌اند
هابیل را به قصه پراشک برده‌اند
امروز قلب تک‌تک ما دهمزنگ شد
پاسخ برای شاخه گل‌ها تفنگ شد
گفتند بین ما و شما هیچ فرق نیست
فرق است درد ما به خدا درد برق نیست
تبعیض دیده‌ام و دل افکار مانده‌ایم
همچون درخت یخ‌زده بی بار مانديم
همواره بوی توطئه از ارگ می‌رسد
ای وای جاده‌ها همه تا مرگ می‌رسد
بلخی شدیم در شب زندان دهمزنگ
خون شهید ما و گریبان دهمزنگ
این تک‌های سرخ بدن سروری ماست
آری نشان غیرت و روشنگری ماست
ای دشمنی که نعره خاموش می‌کشی
خواب خموشی‌ام تو به آغوش می‌کشی!
در کلبه‌های مردم ما گر چراغ نیست
آزادگیست، سازش با هر کلاغ نیست!
توتاپ حق ماست هنوز ای جهانیان!
حق که خون نگشت به رگ‌های بامیان!
آمنه نوروزی



بخش سوم: حماسه سازان بی ادعا



شهید جنرال بهرامی

زندگینامه شهید سرافراز جنرال محمد علم بهرامی

علی مطهری

شهید جنرال محمد علم بهرامی فرزند علی احمد، در سال ۱۳۲۵ ش. در قریه زیبای سرتله سید احمد جاغوری و در یک خانواده فقیر، اما مؤمن و اصیل چشم به جهان گشود و سواد خواندن و نوشتن را در مکتب خانه محل تا آنجایی که مقدور بود فراگرفت. سپس با مطالعات آزاد و موضوعی، اطلاعات سیاسی و توانایی علمی خود را در سطح بسیار بالایی ارتقا بخشید و از کارشناسان برجسته مسائل سیاسی و نظامی کشور شد. بهرامی دوره مکلفیت عسکری خود را در ولایت جنوبی لوگر و همراه با استاد عبدالعلی مزاری گزراند. این حسن اتفاق سرآغاز دوستی و پیمان اخوت میان آن دو مجاهد بزرگ شد.

با روی کار آمدن رژیم کمونیستی کابل (۱۳۵۷) و آغاز انقلاب اسلامی افغانستان، او به

جمع مجاهدین پیوست. پس از فتح ولسوالی جاغوری، وی با جمعی از مجاهدین برای عملیات نظامی به مناطق جنده و مقر و اطراف سرک پخته می‌رفت. بهرامی با اینکه مرد جنگی و نظامی بود، اما دارای روحی لطیف و بسیار مهربان و دلسوز بود و در میان مردم نیز به عنوان بزرگ قوم محبوبیت بسیار داشت و نقش او در جامعه به مراتب فراتر از یک نظامی بود. با شکل‌گیری و ظهور احزاب جهادی، بهرامی به سازمان نصر پیوست و در چوکات این سازمان، صدها نظامی مجرب و کارآزموده، تحت امر داشت و به طور مرتب از جنده تا غزنی، خصوصاً در قرباغ و جبهه لومان مشغول مبارزات نظامی بود.

در اواخر دهه شصت، ولسوالی جاغوری مانند سایر جاها به میدان منازعات احزاب مبدل شد و



گاه گاهی جنگ‌های داخلی به ویژه میان دو گروه رقیب حزب نهضت اسلامی و سازمان نصر به وقوع می‌پیوست.

جنرال بهرامی از این موضوع سخت در رنج بود و چاره را در آن دید که برای مدتی افغانستان را ترک و همراه با خانواده در پیشاور پاکستان اقامت نماید. در سال ۱۳۷۱ با سقوط رژیم تحت الحمايه شوروی سابق و انحلال احزاب شیعی و تشکیل حزب وحدت اسلامی در بامیان، ایشان به دعوت استاد مزاری به کشور بازگشت و عضو برجسته شاخه نظامی حزب وحدت شد. او از اولین کسانی بود که با جمعی از نظامیان از بامیان وارد کابل گردید. حزب وحدت با ورود به غرب کابل و تصرف مناطق استراتژیک آن، با جنگ‌های زیادی مواجه شد. احزاب هفتگانه اهل سنت، دولتی را در پیشاور پاکستان تشکیل و در کابل انتقال دادند. در این دولت کوچک‌ترین سهمی برای هزارها در نظر گرفته نشده بود و حزب وحدت به این موضوع به شدت معترض شد و آن را به رسمیت نشتاخت.

حکومت به ریاست برهان الدین ربانی تلاش کرد که تشکیلات سیاسی و نظامی هزارها را سرکوب و یا وادار به تسلیم نماید. در پی این مقصود، وزارت دفاع به سرپرستی احمدشاه مسعود و همکاری حزب اتحاد رسول سیاف جنگ‌های متعددی را بر حزب وحدت و مردم غرب کابل تحمیل کردند. در این جنگ‌ها با اینکه خسارات مالی و جانی بسیاری بر مردم هزاره تحمیل شد، اما

برد نظامی و سیاسی با حزب وحدت بود. تا اینکه دشمن با همکاری افراد خودی دست به توطئه و ترغیب جنگی زد و تعدادی از قوماندان را با پول تطمیع و بخشی از مناطق غرب کابل، از جمله شهرک افشار و علوم اجتماعی را تصرف کرد.

سقوط افشار ناگهانی و همراه با فاجعه هولناکی همراه بود و در آن مردم زیادی بی‌رحمانه قتل عام شدند. تا سقوط افشار، جنرال بهرامی تنها مسئول حفاظت از جان رهبری و مقر حزب وحدت (علوم اجتماعی) بود. پس از فاجعه افشار و تجدید نظر استاد مزاری در بخش‌های امنیتی و اطلاعاتی، جنرال بهرامی را با کفایت‌ترین و مورد اعتمادترین شخصیت نسبت به خود و حزب دانست و هم‌زمان چهار وظیفه بسیار مهم و کلیدی را به ایشان واگذار کرد. شهید بهرامی در زندگینامه دست نوشت خود در باره این چهار وظیفه می‌گوید: «اول ورود به کابل، امنیت علوم اجتماعی را عهده‌دار بودم، بعد از شکست افشار و تشکیل قول اردو، آمریت کشف قول اردو؛ و مسئولیت گارنیزون غرب کابل؛ و امنیت خانه رهبر شهید؛ و نگهداری تمام دیوها و مهمات به دوش من بود».

به نظر بهرامی دلیل واقعه افشار این بود که حزب وحدت نظام اطلاعاتی منسجمی نداشت و دشمن از این نقطه ضعف استفاده کرد. لذا او با شناسایی و جذب اعضای سابق سازمان استخباراتی «خاد» یک نظام مقتدر اطلاعاتی را پی‌ریزی کرد و راه هرگونه نفوذ پنهانی دشمن را گرفت و حتی با زیر نظر گرفتن رفتار مقامات بلندپایه سیاسی و





نظامی حزب، بسیاری از توطئه‌های درون حزبی را به موقع کشف و خنثی می‌کرد. با عقب‌نشینی حزب اسلامی از چار آسیاب و استقرار گروه طالبان، حزب وحدت می‌خواست با طالبان وارد مذاکره شود. برای این منظور، استاد مزاری، بهرامی را مأمور گفت وگو با ملابرجان کرد. بهرامی به ملا برجان نرسید و در مسیر راه دستگیر شد.

او می‌گوید: «وقتی وارد محدوده طالبان شدم، دیدم که دشمن مرتب در حال پیشروی است و مردم سیل‌آسا فرار می‌کند و جوانان دستگیر می‌شوند و من را هم با خشونت و بدون آنکه فرصت سخن بدهند، دستگیر کردند. آنان را بسیار مغرورتر از آن دیدم که با حزب وحدت وارد مذاکره شوند و در نتیجه خودم را یک فرد عادی معرفی کردم».

بهرامی در جمع اسرا قرار گرفت و پس از چهار ماه اسارت آزاد شد. پس از سقوط غرب کابل و شهادت استاد مزاری، حزب وحدت در بامیان به رهبری استاد کریم خلیلی دوباره جان گرفت و تجدید قوا کرد. بهرامی در یادداشت خود آورده است: «در حادثه [سقوط] غرب کابل، چهارماه در زندان طالبان بودم. بعد از آزادی به طرف بامیان آمدم. جنگ مابین حزب وحدت و شورای نظار در شش پل جریان داشت که در همان شب و روز، ما شکست خوردیم و به طرف یکاولنگ عقب‌نشینی کردیم. دوباره مقاومت شروع شد. از طرف استاد خلیلی سرپرست جبهه بامیان شدم. بعد از فتح بامیان در قطار خاک با

مجاهدین بودم و در ضمن کارات و سرپرستی قطعه کشف را هم داشتم».

تلاش‌های پیروزمندانه جنرال بهرامی تنها در جبهه بامیان محدود نبود، بلکه او در جبهه‌های بهسود و مزارشریف نیز جان‌فشانی‌های بسیار کرد و افتخاراتی نصیب مردم خود نمود.

بهرامی این بخش از قهرمانی‌هایش را چنین توضیح می‌دهد: «در سقوط اول مزار، از طرف مقام رهبری حزب به طرف بهسود فرستاده شدم. طالبان با همکاری افراد فراری آقای علوی و داکتر مدبر تا چلم جای پیش آمده بود. با همکاری مجاهدین بهسود، خط جنگی را تا عمق دره میدان در نبرد یک شبانه روز رساندیم. تنگی تگانه را خط دفاعی انتخاب کردیم. بعد از چندی آقای علی یار به عنوان آمر آن جبهه آمد و من به بامیان برگشتم. در جنگ دوم مزار، والی صاحب بامیان زکی و جنرال آصف و من با ۷۰۰ نفر مجاهد به مزار اعزام شدیم و تا شکست کامل طالبان و امنیت کامل مزار درانجا بودیم» پس از سقوط بامیان به دست طالبان، مقامات و دست اندرکاران بامیان از کشور خارج شدند و اکثر آنها به ایران رفتند. در ایران اعضای شورای مرکزی حزب و افراد سیاسی و فرماندهان نظامی، به سه دسته تقسیم شدند. یک عده در هوای خارج رفتن بودند و عازم کشورهای اروپایی شدند. یک عده تصمیم گرفتند که در ایران ماندگار شوند. بخش سوم مردانی بودند که زندگی در مهاجرت را ذلت و حقارت می‌دانستند و در صدد بازگشت دوباره



شب دیوانه وار قیر داشتند. پس از آن تنها یک بار مصاحبه و به اصطلاح اعترافات شهید بهرامی از رادیو شریعت (رادیوی طالبان) شنیده شد و دیگر هرگز از آن دو مجاهد بزرگ خبری دقیق و موثقی به دست نیامد و تا امروز جاویدالاثر شدند. روح شان و یادشان گرامی باد.

ندیدم بی تعارف مرد میدان از تو لایق تر /
به سمت معبر نور و جهاد و جبهه شایق تر
برای مرحم افشانی به تنهای گل لاله /
کجا کی از تو کرده مهربان تر چست و
حاذق تر

علم نامت علمبرشانه های استوار کوه /
عدالت واژه ای روی زبانت حرف صادق تر
گمانم خصلت خوب خداوند بزرگ است این /
که خلقت می کند دوست خودش را هر چه
عاشق تر

ندیدم بی تعارف با جناب باب به از تو / کسی
را در همان عصر پر از فتنه موافق تر
بلی نام تو آری نام زیبای تو کافی بود / که
ناکت کند جامه و ثواب هر که مارق تر

استاد محمود حکیمی

به افغانستان بودند. جنرال بهرامی و والی بامیان، آقای زکی از جمله این گروه سوم بودند. سرانجام او با جمعی از دوستان و همکارانش، نیمه های شب، با هواپیمای خصوصی حزب وحدت در مرکز بامیان فرود آمد و چند ماهی شب و روز در تلاش بود که یک هسته مقاومت مردمی را به وجود آورند، ولی موفق به جمع آوری نیروی کافی نشدند و سرانجام برای درخواست نیرو از حاجی محمد محقق به طرف شولگره رفتند. پس از چند هفته از آنجا هم مأیوسانه برگشتند و به قصد جاغوری به سوی منطقه بهسود حرکت کردند. در منطقه بهسود نظامیان و محافظان خود را مرخص کردند و خود با اسب، از مسیر دایمرداد و ناهور به سوی جاغوری حرکت کردند.

نظامیان شان گفتند که آن دو قصد داشتند که مسیر خود را شبانه و از بیراهه ها بپیمایند. آن دو وقتی در منطقه جاغوری های مقیم ناهور رسیدند، احساس آرامش کردند و برای رفع خستگی در مسجدی پناه بردند و به خواب فرو رفتند. اما وقتی بیدار شدند که تمام اطراف مسجد در محاصره دشمن قرار داشت. این دو قهرمان بدون اینکه فرصت مقاومتی پیدا کنند، دستگیر شدند و به مرکز ولسوالی ناهور و از آنجا با هلیکوپتر به مرکز غزنی انتقال یافتند.

می گویند که شهر غزنی در شب دستگیری جنرال بهرامی و حاجی زکی از شدت فیرهای شادیانه طالبان یکسره روشن بود و طالبان تا نیمه های

زندگینامه فرمانده نستوه مجاهد شهید عبدالحکیم میثم



فرمانده لایق و نامدار طول دوران جهادم، شهید میثم به دستم رسید که در آن پس از سلام و تحیات و درود و احترامات نوشته بود: «بسیار زمانی است که همدیگر را ندیده ایم، اگر لازم می بینید به بلخ بیایم تا دقایقی تجدید خاطره کنیم. زیرا در آنجا جنرال احمد که اینک این سطور را می نویسم هر دو چشم از جهان پوشیده و در دل خاک آرمیده».

موسی قائدزاده، مختار، داکتر عالمی و جمعی از همسنگران قدیم با ما بودند. پس از خواندن نامه آن تک درخت جهاد بر او نوشتیم: «لزوم ندارد به بلخ بیایید، من به بامیان خواهم آمد. شب ها و روزها با هم خواهیم نشست و با هم تجدید خاطره خواهیم نمود. از گذشته ها، از دوران جهاد، از سنگر، از پایگاه شهید رضایی، از محبت ها، دوستی ها، نزاکت ها، ملاحظات، قهر، جنگ، آشتی، آرایش اردو، کمینگاه دشمن، فتح، شکست، تشیع جنازه یاران، از کار مردمی، خطابه ها، سخنرانی ها، تفریح و تفرج، دعوت ها، مهمانی ها... می نشینیم و همی گوئیم

دست نوشته هایی از شهید ابوذر غزنوی درباره میثم شهید؛ تهیه کننده: حسین شجاعی

سرداری از پای درآمد

در بامیان بودم روزها در شورای مرکزی و شب ها مشغول یادداشت خاطرات دوران جهاد بودم. من بودم و تنهایی، من بودم و غم های زندگی، من بودم و نامردی دوستان و ناملایمات روزگار. جنگ در کابل به شدت ادامه داشت. من در کابل بودم. در جنگ ها حضور فعال داشتم، نه در عملیات ها و ستیز و کار و پیکار عملی بلکه در برنامه، تنظیم و تئوری جنگ. طرح و نقشه که از تجارب سرچشمه می گرفت توسط مجاهدین و سرداران کابل خوب تطبیق می شد. در آنروزها بگومگو در شورای مرکزی راجع به بازکردن جبهه در پغمان زیاد بود. بحث بود و جدل، تئوری بود و نظر، نقشه بود و پلان.

در مزار بودم نامه از دوستم، از همسنگرم، از





ترکیده و عاشقانه تن به یم فولاد داده به آن سو حرکت کرد. دانستم که این حرکت تا چه میزان خطر خیز و مرگ آفرین است!

من بودم در بامیان، روزها در شورای مرکزی و شبها مشغول جمع بندی یادداشت هایم. هیأت به اطراف هزاره جات فرستاده شد تا به طرف کابل نیرو اعزام کند. گذشت و گذشت، من بودم و غم هایم، من بودم و ناملايمات روزگار، من بودم و نامردی دوستان و برخورد ناکسان. خاطرات موج موج به سراغم می آمد. لشکر وهم و خیال بر ما هجوم می کرد. نه از دشمن که از نامردی دوستان و ناکسی که سالها هم کیش و هم مسلک، هم طریق و همراه بودیم.

گذشت و گذشت. روزی اشعه آفتاب آخرین بوسه های خود را از طبیعت برمی داشت. می رفت تا شاهد خبر جانگاہ که بر ما اعلام می شد، نباشد. نامه از دارالانشاء آمد که تمام اعضای شورای مرکزی را در یک جلسه اضطراری در آن ناوختی ها فراخوانده بود. با خواندن نامه دریافتم که حادثه ای بزرگ به وقوع پیوسته است. وجودم خم شد و چشمانم تاریک و احساس کردم حادثه به وقوع پیوسته. به شورا رفتم همه جمع شدند. گزارشی از سیاه خاک قرائت شد که در آن آمده بود میثم غزنوی، حیدری، داکتر فیضی از کابل به سمت سیاه خاک حرکت می کردند، در کوتل چرخک گرفتار طوفان، چپ قون، برف و باد و اختلال هوا شده و مفقود گشته اند و به احتمال قوی برف کوچ آنها را گرفته باشد.

با رسیدن این گزارش و شنیدن این خبر دانستم که ریشه من در این مجلس از عمق زمین برآمده و تنها همسنگر عزیز دوران جهاد که بر او سخت امید داشتم از دست داده ام. حالت بهت و هیجان

و می خندیم. همه همسنگران را با خود خواهیم آورد، جنرال احمد را و قائدزاده را و...».

فاجعه افشار در کابل به وقوع پیوست و قلب هر فرزند با غیرت هزاره را به درد آورد. من از بلخ بامی از قبه الاسلام، از زادگاه شعراء ادبا، نویسندگان چون ابن سینا، مولانا، ناصر خسرو، انوری، شهید بلخیو... به جایگاه خداوندگار ترک و مغول آمدم. در مسیر راه شنیدم که میثم شهید به عنوان مسئول و سرپرست شورای تصمیم گیری میدان از بامیان به سیاه خاک رفته است.



ناراحت شدم و متألم گشتم و گفتم: «ای کاش او را می دیدم و می رفتم». به هر صورت با دنیایی از ناراحتی از هجران دوستان و همسنگران به بامیان رفتم. چند روزی نگذشته بود که استاد اکبری به آن طرف حرکت کرد و از سیاه خاک خبر داد که میثم را در رأس یک گروه به طرف کابل فرستادم.

راهها نامطمئن بود و وضعیت خراب. با شنیدن این حرف فهمیدم که میثم فرزند برومند و غیور از تبار ریسمان به دوشان و قبیله مظلومان، دست پرورده پایگاه شهید رضایی با عشق، شور و هلهله ناشی از درد مردم طاقت نیاورده با شنیدن فاجعه افشار زهره



سراییم را گرفت. می‌خواستیم فریاد زنم، گریه کنم، ناله نمایم ولی این رسم مردان نبود و سیره بیوه‌زنان را نباید عمل کرد. چشمم تاریک شد، وجودم خم گردید، عقلم از کار افتاد، بار بار بر خود تلقین کردم که «نه! همسنگر ما زنده است». اکنون وقت رفتنش نبود، جوان بود، بچه بود، حوادث سرد و گرم را پشت سر گذاشته بود، دهها و صدها عملیات ضدروسی گذرانیده بود، انقلاب پیروز شد. وقت رفتن او نیست او و همسالانش باید سال‌ها زنده بمانند برای کارهای بزرگ و مأموریت‌های سترگ...

فراموش نمی‌کنم چندین مرتبه گزارش را گرفتم و خواندم و باور نکردم همه به ما دلداری دادند و تسلیت گفتند. زیر لب می‌گویم: «ای کاش در کوه پغمان شهید می‌شد، در افشار، در چن‌داول، در کافرکوه، در تلویزیون، در دشت آزادگان، قلعه شهادت...». بعد زمزمه می‌کنم: «کولاک خائن، فاسد، احمق، کودن، نادان، این طبیعت چقدر ظالم است از میان خارستان گلی را برمی‌دارد، پر پر می‌کند. مگر می‌شم را نمی‌شناختی که گرد دلاور بود و شمشیرزن ماهر، سردار قهار و عیار روز جنگ، پهلوان سخن، تحلیل‌گر ماهر، سیاستمدار ورزیده، سن کمی داشت ولی تجربه وافر او در کره انقلاب بزرگ شده بود، مایه و جان گرفته بود». خائین، غدار، احمق کودن، کوچ کردنش را نمی‌فهمد، با کی در ستیز است با کسی که صد یم فولاد را شکست داده، دیو و دد را به زانو درآورده، شیطان را سرکوب کرده...

کولاک خائن نمی‌داند که مردم او را چقدر دوست دارند، او چقدر مردم را دوست داشت، من او را چقدر دوست داشتم. من هم که کوچک نیستم، لااقل سرم به تنم می‌ارزد...

نمی‌دانم این فحش‌ها، تاسزها، آه سردها، افسوس‌ها که تو گویی آتش بر دهن آتش‌فشان شراره می‌کند قلب مالامال از غم و غصه زندگی‌ام را زهره می‌ترکاند و پاره می‌تماید چه اثری بر این طبیعت نافهم و کودن می‌گذارد. طبیعت که سرداران، لشکرداران، پادشاهان و جهان‌گشایان را سر به نیست کرده، طبیعت که درخت‌های تنومند معنویت را در خود فرو برده، کاروان نور، اولیاءالله پیامبران و معصومین را بلعیده! آخ من، فریاد من، افسوس من، نمی‌دانم اثر به مانند یک ذره در دامن طبیعت ایجاد می‌کند یا نه؟!...

آری! در بستر زمان انسان شاهد چه حوادث تلخی می‌تواند باشد. در گذرگاه تاریخ است که آدم عزیزترین عزیزان خود را که از جان دوست دارد از دست می‌دهد. سوگوار و سیاه‌پوش به غم می‌نشیند، مرگ نابهنگام و شهادت سرخ مرحوم می‌شم، پارچه در زندگی‌ام و لوح خونین سرگذشت سرخ پایگاه شهید رضایی رقم زد. اسم به طومار سنگین شهادی گلگون کفن این پایگاه یادداشت نمود. مرد که به مردی و مردانگی گوی سبقت را از هر مرد ربوده بود سرگذشت قبیله‌مان را به تصویر کشیده بود. لحظه لحظه زندگی او یاد نام‌آوری‌ها، حماسه‌ها و تحولات بزرگ در حیات سیاسی و اجتماعی در منطقه، جهاد و انقلاب می‌تواند باشد.

اینک که این سطور را می‌نویسم در آستانه آن روز قرار گرفتم که ما را در بامیان خبر دادند و به سوگ عزیز دلمان نشانند. مرگ او غبار کدورت و غم را بر در و دیوار زندگی‌ام مستولی نمود. یک سال از آن روز سیاه می‌گذرد که خشم قهار طبیعت و سیاهی نابکاری به ظاهر سفید به نام کولاک، آن خائن که مظهر سیاهی، ظلمت، تاریکی، دیو، دد، شیطان و... بود و به ظاهر فریبنده لباس سفید بر تن

کرده بود، ما را چنین داغدار نمود. می‌گذرد ولی بسیار سنگین، جانکاه و دردآلود. ما او را خوب شناختیم. در همه جا دیده بودیم. در سنگر، در اجتماع مردم، در روزهای فتح و پیروزی، در لحظات شکست، در مسیر خطابه، در نماز، در دعا، در خلوت و در جلوت... او در هجوم تند صاعقه آسمانی و کولاک خائین با قامت بلند سرافراز، باشکوه، با عظمت و باوقار نقش زمین شد.

آه! چرا چنین نابهنگام رفت؟! شاید خود آگاهانه، که خود مظهر خود آگاهی ملی، دینی، انسانی، طبقاتی و متقی بود. اکنون آن یار دیرین به دیدار معبودش شتافته و همسنگران، عزیزان و دوستان خود را به سوگ سترگ و غمناکه بزرگ نشانده است.

یک سال گذشت که او را در محفل

یاران نمی‌بینم، صحبتش، داستانش، قصه‌اش افسانه‌وار و اسطوره‌گونه نقل و بادام مجلس است. همی می‌گویند و آه سرد می‌کشند! هرچه از خوبی او بگویند حق دارند. من می‌دانم که او چه درخت تنومند و چه سردار لایقی بود. من می‌دانم که او را در میدان رزم و جنگ و جهاد دیده بودم. من می‌دانم که او را در خلوت و جلوت شناخته بودم؟ او که مرگ سرخ را انتخاب کرده بود، مرگ در میدان جنگ، مرگ در میدان طبل شیون و شیبور، صفیر گلوله و چکاچک شمشیر، شیهه اسب‌های جنگی و انفجار باروت و مواد منفجره بالاخره در همان راه به خود پیوست. یک سال می‌گذرد از او خبری نیست چرا، چرا و چرا؟!!

فصل گذشت و سال گذشت. همه یاران و همسنگران در انتظار او نشستند، ولی نیامد که نیامد. ای کاش آن برگ‌های کاغذ آن امواج مخابره و آن تیتیر جراید و آن اخبار رادیو و آن جمع شورای

مرکزی قاصد نمی‌بود و این خبر را به ما نمی‌آورد. شنیده بودم در افسانه‌های قدیم که کبوتران عاشق قاصدان خبر نیک بودند و آن را بر سر برج تا دوستی، آشنایی، رفیقی آشیان می‌کرد و بیان می‌نمود. اما چه کنیم که آنها پیغام‌های آشنای من، همسنگران و دوستان عزیزم را تنها بر این کره خاکی و زمین خاکستری، جو سرد فضای دشمن خیز آوردند. نمی‌دانم در میان انبوه جمعیت در زیر این آسمان کبود و بالای این زمین مسطح، دنیای مسافرت و غربت، کشور جنگ‌زده لحظه‌های خون و آتش فقط غریبی چون من را یافت و این پیغام را داد که متأسفانه مرگ یاران بود. از پای درآمدن سرداری بود و قطع شدن درخت تنومند جهاد. کسی که او را در پایگاه بزرگ کرده بودم و در جهاد شخصیت یافته و در کوره انقلاب پخته شد بود، چگونه این چنین آسان بمیرد؟! دوست، یاری، همسنگری که دوران سخت جهاد را با هم بوده، تلخی و سردی، شکست و پیروزی را یکجا دیده، ازین مرگ مطلع شود، یک سال منتظر بماند، ولی از او خبری و اثری نباشد؟!!

یک سال گذشت که این غم جانگاه، این اندوه بزرگ و این شماتت‌نامه دشمن و این فرقت یار را تحمل کرده‌ایم و کوله‌بار غم و غصه‌اش را به دوش کشیده‌ایم. فکر می‌کنم قامت بلند کوه‌ها، از نظرم گم شده، با قد رسای درخت تنومند جهاد از پیش چشمم محو شد! کوهی که ثبات قدمش مشهود بود در قلب زمین فرو رفته! امواج خروشان دریا و خشم طوفانه طوفان انقلاب دیگر نمی‌آید!

آرزوی بزرگ گریخته، یاران همه رنگ‌باخته سرد و بی‌روح بر جای مانده! خانه‌هایی که با هم می‌نشستیم، در خلوت و در جلوت، طرح می‌ریختیم و برنامه‌ریزی می‌کردیم، نقشه عملیات، کار



فرهنگی، برنامه‌های سیاسی پی‌ریزی می‌نمودیم همه از حافظه‌ها محو شده. آری! آدم‌ها گریخته‌اند. من اکنون موجود غریب بدون همسنگرانم در دورترین، بیغوله‌ترین فضای سرد یا به تعبیری صحرای نیستی بیابان ساکت و سکوت، گوشه تنهایی تو گویی هیچ نیستم. در اوج هیچی و پوچی گذاشته شدم. سرگردانم فقط منتظر قیامت هستیم و بس. گرچه در لحظه لحظه زندگی جامعه‌مان قیامتی کبرا است که توصیفش به زبان نمی‌گنجد. هر روز جنگ و خون و آتش و جنازه! کشور زیبای ما ویران و آرزوهایمان به یأس و ناامیدی بدل گشته. آنچه از زیبایی‌ها بود به سیاهی و ظلمت مبدل گردید. ماه و خورشید، آسمان و زمین، ستاره و سیاره، دریاها و رودها، کوه‌ها و کوهپایه‌ها، همه و همه بر ما می‌خندند و ما ریش‌مان را به دست مردمان بی‌خود داده‌ایم تا که از پی بتراشد و آنچه که کشور ما، مردم ما، تاریخ و نسل‌های امروز و فردای ما برای خود حیثیت آفریده بود و عظمت خلق کرده بود، انبوه رنگ‌های سرخ، سیاه، سبز، بنفش و بود... گردآورده و جلوه خاصی پیدا کرده بود، اینک طعمه خودخواهی، جاه‌طلبی‌ها و حماقت‌ها می‌شود. در لابه‌لای این حوادث است که یکی بعد از دیگر می‌روند. درخت تنومند جهاد قطع می‌شود. برج و بارو و حصار دفاعی مردم از پای می‌افتد. همسنگران و دوستان در برگشت ماه و فصل سال از پیش چشم ما می‌روند. نمی‌دانم کجا می‌روند و چرا می‌روند؟ و من چرا مانده‌ام؟!

راستی اکنون با این دنیای بی‌غیرتی، بی‌حمیتی و نامردی، اکنون چه کنیم و چه باید کرد؟ و دیگر چیزی نیست که به آن امید بست. پس از رفتن میثم آن سردار دلاور، آن گرد میدان نبرد، جنرال احمد و خیلی عزیزان و یاران رفتند، آنچه که بر ما برجای

مانده غم است، غصه است، هراس و ناامیدی است و انتظار این که ما هم باید برویم.

آری! انتظار شیرین در روند تلخ‌کامی از فقدان همسنگران، این تلخ‌کامی را دردناکانه تحمل کنیم و احساس نماییم. این احساس خیلی بد است که حتی به چشم دیده می‌شود. همین است که می‌توان دلیلی آورد، تنها نشانه، برهان، شاهد و گواهیست که مرا متوجه می‌سازد که گویی هستم و مانده‌ام و خواهم رفت. اگر نبودم از کجا این احساس را و این وجود مالا مال از تلخی و نفرت و انتظار را درک می‌کردم. یکسال از فقدان میثم گذشت. با تمام تلخی انتظارش را می‌کشیدیم و چشم به راه او بودیم. حال ما مانده‌ایم و دلتنگی و اندوه فراق دوستان. کسانی که رفته‌اند و ما را به غم تنهایی مبتلا کرده‌اند و به سوگ سرخشان نشانده‌اند. دوست طرف مکاتبه‌ام در این روزها به من نوشت:

فصلی گذشت و سالی گذشت دیگر از او خبری نشد. همه یاران و همسنگران در انتظار او شب‌ها را به روز و روزها را به شب سپردند، بدین امید که شاید بار دیگر او چون همیشه‌ها از میان امواج متلاطم و خروشان دریاها و از میان گرد باد سخت صحراها و یا از فضای شناور میان آتش و دود سرور فتح بر لبان باز گردد.

یکسال گذشت و از سفر بازنگشت. همه آنهایی که با حسرت چشم به‌راه او بودند گفتند: «او مرد حادثه است و آفریدگار حوادث، مردان حادثه دیر از سفر برمی‌گردند و آن پهلوان اسطوره‌های ما از پس بیکار بی‌امان دیو و دد و جادوی خفاشان به سوی ما باز خواهد گشت، ولی دیگر بازنگشت».

آری! سخن به درازا کشید. او که بود که اینچنین فقدانش، هجرتش، غروزش و معراج ابدی‌اش ما را به سوگ دائمی نشانده است و ما را اینچنین غمگسار



عشقی که به گفته شریعتی بزرگ، جامعه‌شناس ایرانی، که استاد می‌گفت و دیگران می‌فهمیدند! نمی‌گویم، هیچ، چرا، هست. من آن را منکر نیستم. اما پرنده‌ای زیبا و خوش پرواز و رنگین است. در این باغ پر سرد و پر اعجاز که از آن پرندگان زیباتر می‌باشند، عشق گل سرخ است و در آن جهان که من ساکن آنجا نیز هستم، جز گل سرخ گل‌های خیال انگیزتر و شکوفاتر و معطرتر بسیار است. گل صوفی نیز هست! گل صوفی از گل سرخ زیباتر است. عشق سرد است و آنجا درخت طوبی نیز هست. عشق در آغوش کشیدن است، در آغوش خفتن است و در آنجا در آغوش سوختن است. در آغوش مردن است، جان دادن و زنده گشتن است. عشق خوابگاه است و در آنجا سیراب است. عشق بستر است و در آنجا دریا است. عشق فراز پام است و در آنجا آسمان. عشق آسمان است و در آنجا ملکوت... عشق گرم شدن است و در آنجا گداختن. عشق خواستن است و در آنجا... نمی‌دانم چیست؟ نمی‌دانم چه بگویم؟ کلمات را آنجا راه نمی‌دهند که بروند و ببینند و برگردند و برای حکایت کنند... ای انسان! ای که جز با پیام وحی، جز با کلمه‌الله به آن خلوت زیبایی غیبی راه نداری! افسوس، افسوس! خوشا به حال محمد! (ص) که پیش خدا زار گریست که کلمات تو، آیات وحی تو، قرآن سبز تو دلم را بس نیست. مرا بر مرکبی نشان و به سفرم برو نشانم ده او عشق آموخت از عشق محمد (ص) و علی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) عشق که بی نهایت است.

عبدالحکیم میثم از همان آوان کودکی شاداب بود و شوخ طبع و نترس و چالاک، با استعدادی فراوان. وجودش سراپا عشق، شور، هیجان و احساس

کرده که دائم قلبان مالا مال از غم است و هرچه از خاطرات او در ذهن می‌گذرانیم، از خوبی‌های او بود. از لیاقت، شایستگی، کاردانی، سخنوری، تحلیل، رزم و پیکار او بود. چه بهتر آن را من نگویم که همسنگر دیگر به ما چنین نوشت:

راستی او که بود و چگونه و از تبار کدام قبیله نام‌آور که اینگونه شاه‌بیت ترانه‌ها و ترنم‌های مردمش و ترجیع‌بند غزل‌ها و حماسه‌های یارانش گشت؟! و او که بود که عارفان و قلندران تفنگ بر دوش، اینک در کوچه و پس‌کوچه‌های کابل و کوچه‌های غزلین آوازهای سرخ او را ترجیع‌وار زمزمه می‌کند و نامش و یادش همواره و پیوسته ورد زبان‌ها داشت. او که بود که در نبودنش کاروان از اشک و ماتم و حسرت در آژنگ گونه‌های مردمش و شیارهای گونه ملتش که گواه صادق سالیان متمادی رنج و مظلومیت است به جریان افتاد؟! او که بود که در نبودنش همگان احساس خلاء و تنهایی کردند و بر غربت خویش گریستند؟!

میثم که پدر او را عبدالحکیم بنده قادر متعال نام گذاشته بود، در کوهستانات بلند و سرکش، مغرور و آسمان‌سای بابا، در کرانه کوه گلگو در منطقه حصارنای چشم به جهان گشود. روح سرکش و مغرور آن طبیعت خشن از همان آغاز کودکی او را با طبیعت سرشار و پرغرور بار آورد. او سال‌های آغازین زندگی را در کنار پرمهر و عطوفت پدر و مادر در زادگاهش سپری نمود. تا هنوز ستین ۷ را به پایان نبرده بود که در نزد ملای ده به مکتب‌خانه راه یافت. درس خواندن را از پنج سوره، پنج گنج و حافظ و قرآن عظیم‌الشان آغاز کرد. در درس و بحث کوشید و در نزد استادان بسیار زانوی ادب خم کرد. او در محضر استادش عشق و زندگی را می‌آموخت نه عشق که صورت لجنی دارد بلکه



بود. همان بود که ارزش‌های کار سراپا شعور شد تا جنون شد. سوختن و ساختن را یاد گرفت، آنگونه که تا واپسین لحظه‌های زندگی آرام و قرار نگرفت.

آری! اگر زندگی این گرد دل‌آور را به دقت مطالعه کنیم، لحظه لحظه زندگی‌اش آشفته بود و روح عصیانگر داشت. متلاطم و مواج، در یم حوادث سینه می‌سایید. زندگی را جز پیکار و مجاهدت، تلاش و پیکار چیزی دیگر نمی‌دانست. او

از نزد ملای ده به مکتب رفت و صنوف ابتدایی را در مکتب قلعه نای یا حصارنای به پایان برد. بعد از قره باغ ولایت غزنی به دیار هلمند رحل سفر بریست. در نزد مدیرسلمان کاکایش که از مردان مؤمن و متدین آن روز بود، رحل اقامت گزید و با عشق مفرط تحصیل را ادامه داد. او تا هنوز جوان نشده بود، گرمی و سردی روزگار ندیده بود، غربت و فقدان پدر و مادر را زمزمه نکرده بود، با همه آن براندوخته‌های فکر خود فزود. همی‌خواند و همی‌خواند. شب و روز در تلاش بود کاکایش در خلوت و جلوت او را دوست می‌داشت و در طی نردبان تکامل و ربودن گوی سبقت از همصنفان در مکتب و کلاس او را یاری می‌کرد. می‌کوشید تا او مرد میدان و یل دوران شود. ادیب و فرهمند، سخن‌سنج و نکته‌دان شود. تا هنوز صنوف ۱۲ را به پایان نبرده بود، در حالی که شاگرد ممتاز مکتب بود، سایه شوم و نکبت‌بار رژیم جور و جهل کمونیزم بر فضای نیلگون، زیبا و معطر وطن مستولی گشت و خیمه سیاه‌رنگ بر وطن ما سایه زد. خفاشان شب‌گرد، کرکس‌های لاشخور و جفدهای ویرانه‌نشین، آوای یأس و نومیدی سر دادند و به ترویج اندیشه‌های منحط بی‌خدایی، بی‌وطنی و بی‌غیرتی پرداختند. اکنون میثم سر دوراهی قرار

دارد. مکتب و مکتب‌خانه را از هر چیز دوست داشت، اما آزادی وطن جایگاهی خاص داشت. بین عشق و عقل در کالبد وجود میثم جنگ و جدل درگرفت. عشق می‌گفت باید به صفوف آزادگان پیوست، عقل می‌گفت آب و نان تدارک نما. عشق می‌گفت مرد نام‌آور، صحنه پیکار شو، عقل می‌گفت، درس بخوان و به کار و بار زندگی ات برس.

این جدل هفته‌ها و ماه‌ها طول کشید، عبدالحکیم میثم که خداوند رحمتش کند، نزد هرکس به مشورت پرداخت. چه شباهتی دارد این شاگرد ممتاز مکتب در هلمند با سرنوشت شاگرد سارتر که شریعتی داستان از آن نقل می‌کند و

Shahid Maisam

شهید مایسم



می‌نویسد: «شاگرد سارتر به مشورت نزد وی آمده است تا رهنمایی‌اش کند. وی جوان است آزادی‌خواه و مادری دارد که زندگی‌اش در فرزندش خلاصه شده است. همصنفانش در راه آزادی که بدان عشق می‌ورزد و آن را یک رسالت انسانی خود می‌داند و می‌جنگد و مادرش



رشد و بالندگی را طی کرد. نترس، بی باک، سخت کوش و مقاوم بود. در میان هزاران همسنگر خود نمونه‌ای از ایثار و فداکاری بود. اینک که این سطور را می‌نویسم خاطرات بسیاری در ذهنم یکی پس از دیگری اذعان می‌کنند که در کدام صحنه می‌ثم تک‌تاز و میدان‌دار نبود؟!

نمی‌توانم خاطراتی را پیدا کنم که روزگاری من به عنوان مسئول و فرمانده آن پایگاه مطلب را با او در میان گذاشته باشم و او شخص دیگری را مأمور کرده باشد. خود به سراغ کار می‌رفت.

در نبردها و جنگ‌ها پیش کسوت و پیش‌قراول بود. همین بود که مراحل رشد و بالندگی را طی می‌کرد. روحیه ایثار و فداکاری، تقوا و تعهد و خداپرستی، رشادت و پایمردی او باعث شد که از محبوبیت خاص در میان هم‌قطاران خود برخوردار باشد. او سرگروپ، معاون نظامی سیاسی پایگاه مرکزی غزنی، عضو شورای ولایتی و بالاخره در کنگره ۱۳۷۰ عضو شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان گردید. او یک نظامی نبود، او یک سیاستمدار، سخنور، گوینده، دارای روحیه اجتماعی، صاحب مطالعه و صاحب قلم بود. در کارهای فرهنگی بسیار لایق بود.

فراموش نمی‌کنم روزگاری، در پایگاه شهید رضایی ۱۰-۱۲ حلقه سیاسی فرهنگی داشتیم که راجع به فقه، تاریخ، جغرافیا، حدیث، مسائل سیاسی، روایت و حقوق، فلسفه، فن خطابه و مقاله‌نویسی کار می‌نمودند. زیباتر از آن هر شب که در جای دوستان مهمان بودیم، جمع کثیری سیاسی فرهنگی پایگاه در آن شرکت می‌نمودیم. پس از ادای نماز شام و صرف غذا، روی حادث‌ترین مسائل روز، برگ‌های تاریخ، آمار، وضعیت موجود کشور، هر کدام روی یک موضوع

چنان به وی دل بسته است که در دوری وی خواهد مرد. او یا باید مادرش را قربانی آزادی کند یا آزادی را فدای مادرش، ولی چه کند؟! کدام را قربانی دیگر کند؟! کدام را برگزیند...؟ پاسخ سارتر به وی معلوم است. شما آزادید، شما از این دو هر راه را پیش گیرید، همان است».

می‌ثم پس از هفته‌ها و ماه‌ها جدال و مشورت با این و آن، بالاخره تصمیمش را گرفت. این زمانی است که نقطه عطف در تاریخ مبارزات مردم ما آغاز شده است. خیز عظیم خلق ما بر علیه لشکر دیو و دد و شیطان شروع شده است. طبعاً می‌ثم نوجوان، با احساس و عشقی که داشت، جایگاهش در این رستاخیز خالی نیست. او هرگز نمی‌تواند به تماشای غرق شدن ملت خود بنشیند که در گرداب حوادث زمان دست و پا می‌زنند و به حلقوم گرداب فرو می‌روند. همین بود که به حلقه عیاران پیوست. نخستین کسی که از حلقه مجاهدان او را به جهاد دعوت کرد، استاد سید عباس حکیمی بود. می‌ثم در سخنانش برای ما گفت: «پس از صحبت با حکیمی خود را مرد هدفمند یافتم و در راستای جهاد و مبارزه در تعالی و تکامل گام زدم».

می‌ثم اولین رشته از نظامیان بود که پس از یک دوره آموزش از ایران به افغانستان آمد. در چوکات یکی از جریان‌های منحلّه حزب وحدت امروز پیوست و در پایگاهی که نخستین هفته‌های مقاومت جهاد بود و بعداً به نام پایگاه شهید رضایی شهرت یافت و در تاریخ پیروزی جهاد، نقش مهمی بازی کرد و به عنوان پایگاه مرکزی یک ولایت مطرح شد، در زادگاه خویش مشغول کار و پیکار جهادی گردید و کار را از یک مجاهد عادی و یک تفنگ به دوش ساده آغاز کرد. از آنجایی که دارای هوش و استعداد مافوق تصور بود، سریع و چابک مراحل



نظراندازی، غور، مذاقه می‌کردیم و در پایان مباحثه دیگران می‌خوابیدند و ما و میثم شهید آن را جمع‌بندی می‌کردیم و در دفتر خاطرات قید می‌نمودیم. گل این مجلس و قهرمان که با بیان رسا و ارزیابی و تحلیل صحیح مسائل و پدیده‌ها را حل‌اجی می‌کرد میثم بود. او نظرهایی بکر و شایسته از اوضاع موجود می‌داد. از مجموع آن بحث‌ها بیش از صد مقاله تدوین شد که در یادداشت خاطرات ما موجود است.

آری! او قهرمان میدان جنگ و جهاد بود و یک فرمانده و قوماندان لایق بر هر کاری که مأ‌موریت می‌گرفت به وجه احسن به پایان می‌برد. او یک فرهنگی لایق بود که در هر میز خطابه می‌ایستاد و هر چه موضوعی را که به قلم می‌گرفت و هر مطلبی را که به تحلیل می‌نشست خوب از عهده‌شان برمی‌آمد. او یک سیاستمدار ورزیده که پدیده‌ها را خوب حل‌اجی و ارزیابی می‌کرد. صفا و صمیمیت اش به مردم، اعم از زن و مرد، پیرو جوان، کودک سر زبان‌ها بود. هیچ فراموش نمی‌کنم که حتی مردمان دیوانه و لایعقل به او مأ‌نوس بود. چندین مرتبه به رسم شوخی به او می‌گفتم: «دیوانه‌ها به دیوانه عشق می‌ورزند.» او می‌خندید و می‌گفت: «آری!»

در قریه ما چند دیوانه وجود داشتند که رفیق او بودند. وقتی گروه روس به قره باغ می‌رفت، آنها با دنیا و خیال خود به اطراف میثم جمع می‌شدند. بزمی برپا می‌کردند. می‌گویند یکی از دیوانه‌ها به نام حسین از متن قره باغ وقتی که خبر شهادت میثم را شنید، هفته‌ها گریه کرد. آری! او با همه صمیمی بود و همه را دوست داشت. کودکان بیشتر به او علاقه داشتند. در قریه‌ها کتله، کتله اطراف او را می‌گرفت

و با او شیرین‌زبانی می‌کردند. میثم با گروپ‌های خود در قریه‌ها وارد می‌شد و برای کودکان بزم برپا می‌کرد. آنان با اشتیاق همدیگر را خبر می‌کردند که میثم آمد، میثم آمد. میثم شاهیت ترانه‌های مردم بود. مردم او را دوست داشتند و او عاشق مردم بود. میثم رفت و به خدا پیوست. او به ابدیت پیوست و مقامات عالیه را طی کرد. میثم به کشف‌شهود رسید. او به ملاقات کسی که او را عبادت می‌کرد و از او استعانت می‌جست، رفت؛ زیرا شهید به حضور خدا می‌رود.

شهید یعنی شاهد، گواه و سند زنده یک قوم؛ سند معتبر قوم مظلوم و تبار شلاق خوردگان. او به خدا گفت: «تو خود وعده دادی که من شلاق خوردگان زمین، زمان و تاریخ را به خلافت خود بر زمین می‌گزینم. آیا شلاق خورده‌تر از تبار ما، قوم ریسمان‌به‌دوشان تاریخ دیده‌ای؟! آری! میثم رفت و یک دنیا حسرت در قلب همسنگران‌اش گذاشت.

کارنامه جهادی او در طول ۱۴ سال انقلاب کتاب قطوری خواهد شد که از آن می‌گذریم، اما فقط به چند پدیده سیاسی، اجتماعی، فرهنگی او نگاه روشنی می‌اندازیم تا سند گویایی باشد از یک همسنگر که بیشتر از هر کس او را می‌شناخت و او با او هم‌نشین بود.

الف: میثم و کارنامه سیاسی

میثم دارای شعور سیاسی بسیار قوی بود و تجارب بزرگی را در دوران جهاد اندوخته بود. تجربه‌هایی که در زمان و شرایط به خصوصی به درد مردم می‌خورد. او با هوش، اندیشه و سخت‌کوشی این دانش را فراهم آورده بود. موفقیت‌های او در برنامه‌ها و کارنامه سیاسی‌اش تصادفی نبود. بلکه

ب: میثم و کارنامه فرهنگی

میثم تحصیلات را تا صنف ۱۲ به صورت ناتکمیل به پایان برد. موفق به گرفتن شهادتنامه صنف ۱۲ نشد. پس از جذب در یکی از جریان‌های منحل حزب وحدت به کتابخوانی رو آورد، در آموزش‌های فرهنگی شرکت کرد. او در حلقه‌های متعددی از درس‌ها و بحث‌ها و گفتگوهای تئوریک، فلسفه، اعتقادات، تاریخ، جغرافیا، ادبیات شرکت می‌کرد. کار فرهنگی را پیوسته سرلوحه زندگی خود قرار داده بود. به گونه‌ای که به هیچ شرایطی زمان کتاب از او دوری نمی‌گزید. کتاب رفیق زندگی و یار دائمی او بود. در خلوت، در جلوت، در پایگاه، در سنگر، در خانه، در مزارع، در همه جا کتاب با او بود. در لحظات رزم و بزم کتاب می‌خواند مطالعه می‌کرد و در پرتو چنین روشن‌بینی بود که پیوسته کارش مثمر ثمر واقع شد. اعمالش منبعث از تئوری انقلابی او بود. همین بود که یک همسنگر در فقدان او که طرف مکاتبه ما است چنین نوشته است:

«او زمان و مکان را که متعلق به او و متعلق به آن بود خوب درک کرده و شناخته بود. با روح زمان و جامعه خویش حرکت می‌کرد و در این راه چنان موفقیت نصیبش شد که بسیار زود محور حرکت و کار صدها همسنگر و هم‌رزمش گردید. آنها در کنارش گرد آمدند و درس‌های مقاومت و پایداری را از او آموختند. او عملاً به مردم شایسته و انقلابی تبدیل شده بود.

او توده‌های مردم را دوست می‌داشت و مردم عاشقانه به او علاقه داشتند. با انسان‌های مظلوم و رانده‌شده جامعه که قلب‌های درهم شکسته‌شان هیچ‌جا التیام و پناه نداشت یار و مأنوس بود. او با محبت‌های بی‌پایان خود آنها را پناه داده و روح سرگردان آنها را تسلی می‌داد.

ناشی از دقت موشکافانه و هنرمندانه بود. او با سن کم وقتی که در مجالس سیاسی و معضلات اجتماعی شرکت می‌نمود، با زبان دوستانه سخت‌ترین افراد را قانع می‌کرد و پیچیده‌ترین طرح و توطئه را خنثی می‌نمود و شرایط نامطلوب را به شرایط مطلوب تغییر می‌داد.

فراموش نمی‌کنیم که در معضلات سیاسی، اجتماعی دوران جهاد به خصوص در کشمکش‌هایی که بین پایگاه شهید رضایی و پشتون‌ها در جریان بود، در آن نشست‌ها از طرف ما میثم شهید، جنرال احمد شهید و داکتر عبدالاحمد نماینده بودند. او ریش سفیدان، نمایندگان احزاب، قوماندانان جهادی و روشنفکران و احزاب و جریان‌های رقیب را چنان تحت تأثیر قرار می‌داد که بعد از یک ماه آنها متوجه می‌شدند که برنده اصلی میثم بوده است. باز هم فراموش نمی‌کنم که در یک مرحله طرف‌های درگیر رسماً پیشنهاد کردند که ما در صورتی با شما می‌نشینیم که در آن صف میثم نباشد. زیرا ما نمی‌توانیم با او دست و پنجه نرم کنیم و این پیشنهاد مضحک از طرف پایگاه پذیرفته نشد.

به هر صورت، او در زمینه کار سیاسی دارای روح، استعداد، هوش خلاقانه و هنرمندانه بود، اوضاع را خوب ارزیابی می‌کرد و پدیده‌ها را به تحلیل می‌نشست و پیش‌بینی‌های عجیبی از حوادث داشت. همین بود که به عنوان معاون پایگاه شهید رضایی، عضویت شورای ولایتی، عضو شورای مرکزی، عضو شورای تصمیم‌گیری میدان حزب وحدت برگزیده شد و هر بار کار را به وجه احسن به پایان برد. مدت کوتاهی که در بامیان بود از خود نقل‌های زیادی برجای گذاشت که هرکس از استعداد و هوش و برخورد سالم او قصه‌ها و داستان‌ها دارد.



آری! میثم پهلوان کارنامه فرهنگی پایگاه شهید رضایی بود، نه تنها کتاب می‌خواند و تئوری می‌بافت که میان مردم می‌رفت، فریادهای آتشین و خطابه‌های انقلابی او روح جهاد را در مردم زنده نگه می‌داشت. در فن سخنوری واقعاً ماهر شده بود. از او بیش از ۱۰ کتابچه یادداشت از خاطره‌های دوران به یادگار مانده که جمعاً هزار صفحه می‌شود. این خود میراث ماندگار فرهنگی است که در تدوین تاریخ جهاد نقش مهمی خواهد داشت.

ج: میثم و کارنامه نظامی

قبلاً یادآور شدیم که میثم کارنامه نظامی خود را از طریق شمولیت در یک گروه نظامی به عنوان یک چریک تازه شروع نمود. او که تازه جوان شده بود با شور و اشتیاق، عشق و ایمان کار نظامی را شروع کرد. اولین دسته از نظامیانی بود که در آموزش تئوری سیاسی نظامی به ایران رفت و از آنجا با موفقیت بازگشت و پس از آن با پدیده‌ها فعال‌تر برخورد نمود و به انقلاب و مردم مؤمن‌تر شد. او عمیقاً تحت تأثیر تئوریک نظامی کارنامه‌های نظامی شخصیت‌های معروف جهان قرار گرفته بود. کتاب هنر جنگ پنهان‌کاری و براندازی شش اثر نظامی خاطرات چگوارا، شورش و ضد شورش‌گری را خوانده بود و همواره در تئوری نظامی این نکته را یادآور می‌شد که تئوری نظامی جنگ‌های چریکی جنوب آسیا، خاور دور، آمریکای لاتین، سازمان فتح فلسطین به درد وضعیت نظامی مردم ما نمی‌خورد. ما خود باید مطابق برنامه اعتقادی، جغرافیایی، بافت اجتماعی، اقلیمی و شرایط جوی کنونی کشورمان تئوری جدید نظامی را پی‌ریزی نماییم. این

کتاب‌ها خوب است. می‌تواند یک راه را باز کند، ولی نمی‌توان کار اصولی و اساسی را با آن انجام داد. بین ما دو دائم در تئوری نظامی اختلاف وجود داشت. ما می‌گفتیم جنگ انقلابی و تئوری جنگ انقلابی را که مردمان جنگ‌آور، جنبش‌های قرن ۱۹ در جنوب آسیا، خاور دور، آمریکای لاتین تجربه کرده باید به کار برد، به خصوص از تئوری وقت حمله دشمن، عقب‌نشینی وقت اردوی دشمن زیرا وقت عقب‌نشینی دشمن حمله را در جامعه کنونی و جنگ‌های چریکی افغانستان تطبیق نمود، او می‌گفت افغانستان با شرایط هند و چین، ویتنام، لائوس، کامبوج و... فرق می‌کند. ما باید تئوری خود را داشته باشیم.

به هر صورت او از یک مجاهد ساده به سرگروه و از سرگروه به معاونت یک جبهه مقتدر نظامی در ولایت غزنی ارتقاء یافت و در تمام صحنه‌ها پیش‌کسوت بود. نقشه و تئوری جالبی ارائه می‌کرد و آن را تطبیق می‌کرد. متهور بود، شجاع بود، منبع حیات برنامه نظامی را در نظم و میزان فداکاری و ایثار می‌دانست. راستی او یک فرمانده لایق بود و یک سرباز منضبط در تمام عملیات‌های که از طرف پایگاه شهید رضایی برنامه‌ریزی گردیده جای پای او را جستجو می‌کنیم.

آری! میثم مظهر مقاومت، فداکاری، ایثار کارنامه سیاسی، فرهنگی و تئوری نظامی بود. قلبش مالا مال از عطوفت و مهربانی، صفا و صمیمیت بود. طنین گام‌های پرشکوه و باصلابتش تا هنوز به گوش می‌رسد.

زندگی‌نامه مجاهد شهید حضرت حجت الاسلام والمسلمین

حاج دولت حسین رفیعی

تهیه کنندگان: شریف محمدیان و

جعفر احمدزاده

که توسط حاجی محمد حسین آخوند اداره می‌شد مشغول به تحصیل شد.

استاد رفیعی به دلیل استعداد سرشاری که خداوند(ج) به ایشان اعطا فرموده بود، در تمام دوران تحصیل هم‌زمان با درس خواندن در مقاطع پایین‌تر تدریس می‌نمود.

شهید رفیعی برای تکمیل دروس خود در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی عازم نجف اشرف گردید و از محضر علمای بزرگ دینی از جمله حضرت امام خمینی(ره) و مراجع بزرگوار دیگر کسب علم نمود، تا اینکه در سال ۱۳۵۴ حکومت حسن البکر، استاد رفیعی و تعداد زیادی از علمای مبارز را از عراق اخراج نمود. حاجی رفیعی پس از بازگشت به وطن، مدیریت و تدریس مدرسه کهنه مسجد پل خمیری را به عهده گرفت و طلاب زیادی از ولایات بغلان، تخار، کندز و سمنگان برای تلمذی در محضر استاد جمع شدند و استاد با تمام توان تعلیم و تربیت آنها مشغول بود.

با کودتای کمونیستی در سال ۱۳۵۷ شهید رفیعی مدرسه را تعطیل نمود و طلاب را به جهاد فرستاد. جبهه آزادی‌بخش اولین تشکیلاتی بود که حاجی رفیعی و چند تن از علمای سنی و شیعه بغلان در سال ۱۳۵۷ تأسیس نمودند که قیام مشهور ۱۸ ثور



حاج دولت حسین رفیعی مشهور به شیخ دولت فرزند غلام محی‌الدین سال ۱۳۱۹ هجری شمسی در قریه جنگ آغلی از مربوطات ولسوالی دهنه غوری ولایت بغلان چشم به جهان گشود. خانواده رفیعی یک فامیل متدین و مذهبی بودند، او سه برادر بزرگتر از خود داشت که از عالمان دینی مشهور در منطقه بودند. شهید حاج رفیعی، علوم ابتدایی حوزوی را نزد برادر بزرگ خود شهید شیخ غلام حیدر مدرس فراگرفت و برای ادامه تحصیل به دره صوف رفت و در مدرسه حسنی و مدرسه سروکُنگ



۱۳۵۸ باغ شمال پلخمیری از نتایج فعالیت جبهه آزادی بخش بود که توسط عمال دولت مزدور به شدت سرکوب شد و صدها نفر دستگیر و شهید شدند. پس از آن شهید رفیعی پایگاه جهاد را در قریه جنگ آغلی تأسیس نمود و در اولین اقدام علاقه داری دهنه غوری را به تصرف درآوردند که کمبود امکانات و مداخله فرقه ۲۰ سبب شد دوباره علاقه داری از تصرف مجاهدین خارج شود. به خاطر سرکوب جبهه جنگ آغلی حفیظ الله، برادرش را به بغلان فرستاد. عبدالله امین با دوازده

هزار نفر به جنگ آغلی هجوم آوردند که پس از چند روز جنگ و درگیری موفق شدند جنگ آغلی را تسخیر و مردم آن را در ۲۶ جوزای ۱۳۵۸ قتل عام نموده، جمعاً ۱۳۰ نفر را به

شهادت رساندند که شیخ غلام حیدر مدرس، غلام نبی کربلایی و غلام علی سه برادر بزرگ شهید رفیعی نیز از جمله شهدا بودند.

این مصایب و حوادث ناگوار نتوانست عزم شهید رفیعی را دچار تزلزل کند، لذا شهید رفیعی از سال ۱۳۵۹ شامل تشکیلات سیاسی نظامی سازمان نصر افغانستان شده، یکی از مشهورترین جبهات جهاد را در ولایات بغلان - سمنگان و کندوز با مرکزیت پایگاه توحید واقع در کوه‌های چنغار پایه گذاری نمودند.

جبهه شیخ دولت رفیعی در بغلان نام آشنا در تاریخ جهاد ملت افغانستان است و کمتر کسی را می توان یافت که آوازه آن را نشنیده باشد و از

شجاعت و جهاد بی امان استاد رنجبر (تخلص جهادی شهید رفیعی) بی خبر باشد. با تشکیل حزب و حدت اسلامی افغانستان در سال ۱۳۶۸ حاجی رفیعی به حزب وحدت پیوسته، تا آخر عمر به این حزب وفادار ماند و مسئولیت‌های زیادی را عهده دار بود. از آن جمله می توان به عضویت وی در شورای مرکزی و ریاست شورای ولایتی بغلان آن حزب اشاره کرد.

ایمان، اخلاص، تعهد و سازش ناپذیری با کفر از اوصاف شهید رفیعی بود که در طول دوران جهاد ولو به مصلحت هم حاضر به معامله با دولت مزدور کمونیستی نشد و

تا آخر عمر هم نپذیرفت که لشکر زیاد اما فاسد داشته باشد. حتی گروه طالبان نیز نتوانستند که در پرونده زندگی شهید رفیعی



لکه‌ای از تعصب و شبهه‌ای از انحراف و فساد در اداره و عملشان پیدا کنند که مجبور شدند پس از سه ماه اسارت از شیخ عذرخواهی و وی را از زندان قندهار آزاد نمایند. شهید حاجی دولت رفیعی یک عمر در نهایت پاکدامنی و صداقت در میان مردم زندگی نمود و در طول دوران مقاومت و جهاد تنها یک بار آنهم در زمان تسلط طالبان به شمال افغانستان مجبور شد برای مدت کمتر از یک سال به خارج از کشور مهاجر شود، اما به زودی دوباره به جبهات مقاومت بازگشت.

با سقوط حاکمیت طالبان و تشکیل دولت انتخابی در افغانستان شهید رفیعی کمر خدمت برای مردم بسته، دروازه تک تک ادارات دولتی و

مؤسسات امدادی را کوبید تا شاید قطعه زمینی برای سرپناه و کمکی برای اعمار مکتب، احداث سرک و ساختن پل و پلچک پیدا کند. به خاطر



محبوبیت و شهرت نیکی که شیخ دولت در میان مردم و لایت بغلان داشت به تاریخ ۱۳۸۳/۳/۵ از سوی حامد کرزی رئیس جمهور افغانستان به حیث معاون والی بغلان منصوب شد. به دلیل صداقت و امانتی که در کار حاجی رفیعی وجود داشت علی‌رغم تحولات و تغییرات زیاد در ولایت بغلان، وی تا لحظه‌ای که به شهادت رسید در همین سمت باقی ماند.

وحدت و همدلی اقوام و برادران ساکن در بغلان و افغانستان و تأمین عدالت اجتماعی از آرزوهای حاجی رفیعی بود که صادقانه در این راه تلاش نمود. احداث ۱۲ باب مسجد بزرگ در قریه‌های جنگ آغلی، گوهرگان، غروشاخ، بی‌بی‌گهواره، قره‌سای، قینر و کل‌مامد ولایت

سمنگان از حسنات شهید رفیعی می‌باشد که با دست خود تک‌تک آنها را پایه‌گذاری، تکمیل و فرش نمود و به شهادت مردم همین مساجد وسیله نجات مردم از زیر تیغ تکفیر طالبان شد.

آخرین آرزوی شهید رفیعی تکمیل ساختمان مدرسه و مسجد جامع امام جعفر صادق (ع) در مرکز شهر پلخمری بود که شیخ شهید شب و روز برای آن تلاش کرد. اگرچه اجل مهلت نداد که به این آرزو نایل شود، اما موفق شد که ساختمان اصلی مسجد را تکمیل کرده، آن را به مرکز مهم مردم شهر پلخمری برای اجتماعات و عزاداری‌های ماه محرم تبدیل نماید. با کمال تأسف آن عالم دلسوز و خدمتگذار دین اسلام روز یکشنبه ۱۳۸۶/۱۱/۲۸ در حالی که عازم شهر مولاعلی (ع) (مزارشریف بودند) در کوتل رباطک ولایت سمنگان دچار حادثه ترافیکی شده، در سن ۶۸ سالگی همراه با غلام سرور ناصری برادر خانم اش داعی حق را لبیک گفته به شهادت رسیدند و به پیشنهاد مردم شریف شهر پل خمر در داخل محوطه مسجد جامع امام جعفر صادق (ع) به خاک سپرده شد.

یادشان گرامی و رضوان الهی نصیبشان باد.



گزارش عملکرد و فعالیت های مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابه مزاری (ره) ثامن

ناصر علی یاری زاده

۱۵. نشست با نماینده محترم ولایت میدان حجت الاسلام و المسلمین آقای ناصری و شنیدن چگونه به وجود آمدن جنبش روشنایی از زبان ایشان ۹۵.

۱۶. کمک از هزینه عقد به جنبش روشنایی توسط دو زوج جوان آقای مهدی محمدی و سرکار خانم زهرا زاهدی از اعضای مجمع به نماینده جنبش روشنایی جناب آقای ناصری.

۱۷. حضور فعال در جلسات فرهنگی تشکل های مهاجرین افغانستانی در اصفهان.

۱۸. همکاری همه جانبه در برگزاری چهلم شهدای جنبش روشنایی ۹۵.

۱۹. جمع آوری یک میلیون و ششصد هزار تومان در ماه محرم برای خانواده های جنبش روشنایی ۹۵.

۲۰. نشست با فعال فرهنگی و عضو کمیته تخنیکی جنبش روشنایی جناب آقای محمد علی حیدری (کیامهر) و در جریان قرار گرفتن از آخرین مسائل تخنیکی مطرح در جنبش روشنایی.

۲۱. برگزاری جلسات ماهانه در منزل

یکی از اعضای مجمع عصر جمعه ها با اقامه نماز جماعت ختم قرآن کریم صحبت کوتاه و بحث و تبادل نظر پیرامون مسائل فرهنگی اعتقادی اخلاقی و چگونگی گسترش فعالیت در میان مهاجرین به خصوص جوانان.

۲۲. برگزاری جشن میلاد پیامبر اکرم (ص)

۲۳. حضور پیدا کردن در اتاق کارگران شب های شنبه و پاسخ گوی به مسائل اعتقادی و گوش دادن به دغدغه ها و درددل های آنان و تشویق جوانان به مطالعه و کتاب خوانی در زمینه های اعتقادی، اخلاقی، تاریخی و...

در جلسات برگزار شده از محضر بزرگواران حجج اسلام آقایان: حسین شجاعی، محمدصادق روحانی، محمد باقر محسنی، علی مطهری، دکتر مصطفی خرمی، استاد محمد قسیم وحیدی، دکتر عزیز الله یزدانی، دکتر اسماعیل دانش و برادران محترم آقایان سالی می معاون فرهنگی اجتماعی دفتر امور اتباع و هنرمند توانا آقای طاهری و دوستان دیگر استفاده شده است.

این مجمع همزمان با ایام سالگرد رهبر شهید در ۲۱ حوت ۱۳۹۳ تأسیس گردیده است و فعالیتش را با میزگردی پیرامون اهداف بابه مزاری (ره) و چگونگی احیای هویت هزاره ها با حضور آقای چمن شاه اعتمادی نماینده محترم ولایت غزنی در پارلمان و حجت الاسلام والمسلمین حاج آقای فدا حسین رضای معاون محترم مجمع فرهنگی علما و طلاب افغانستان آغاز نمودند و تاکنون فعالیت های فرهنگی اش را قرار ذیل ادامه دادند:

۱. برگزاری جشن عید غدیر خم در سال ۹۴ و ۹۵.

۲. طراحی و آماده کردن ساعت دیواری با زمینه ای از عکس رهبر شهید و فرستادن آن به مساجد و مراکز فرهنگی ۹۳ و ۹۴.

۳. حضور فعال و همکاری همه جانبه در برگزاری تجلیل از شهدای جنبش تبسم ۹۴.

۴. شرکت در مراسم تشیع جنازه مادر رهبر شهید و حضور فعال در مراسم فاتحه آن مادر عدالت.

۵. نشست دوستانه با استاد عارف رحمانی نماینده محترم مردم ولایت غزنی سال ۹۴.

۶. دیدار با حضرت آیت الله احمد علی علی زاده و استفاده از محضر عالمانه ایشان ۹۴.

۷. نشست با حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای سید باقری و شنیدن خاطرات رهبر شهید از زبان ایشان که شانزده ماه در کنار هم بودند ۹۴.

۸. برگزاری جشن میلاد رهبر شهید ۹۴ و ۹۵.

۹. برگزاری جشن میلاد مولا علی (ع) ۹۴ و ۹۵.

۱۰. برگزاری جشن بعثت پیامبر اکرم (ص) ۹۴ و ۹۵.

۱۱. برگزاری جشن خجسته میلاد امام زمان (عج) ۹۴ و ۹۵.

۱۲. برگزاری ختم قرآن کریم در ماه رمضان جهت شادی ارواح طیبه شهدا به خصوص رهبر شهید بابه مزاری (ره).

۱۳. جمع آوری کمک از اعضای مجمع و توزیع آن در بین خانواده های فقیر از طریق دفتر حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی ۹۵.

۱۴. چاپ و نشر ویژه نامه خورشید عدالت به مناسبت سالگرد رهبر شهید و توزیع آن در مراسم سالگرد ۹۴.



گزارش تصویری از فعالیت‌های مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابہ مزاری (ره)



گزارش تصویری از فعالیت‌های مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابہ مزاری (ره)



گزارش تصویری از تظاهرات جنبش روشنایی



گزارش تصویری از تظاهرات جنبش روشنایی



کمیسیون فرهنگی



۹۸

گزارش تصویری از تظاهرات جنبش روشنایی



تصاویری از شهدای جنبش روشنائی



تصاویری از شهدای جنبش روشنائی



تصاویری از شهدای جنبش روشنائی



بازتاب شهادت تظاهرات کنندگان جنبش روشنائی در روزنامه های ایران



روزنامه «وطن امروز»: «خسته خسته از جفا»



روزنامه «ایران»: «کابل در خون»





جمهوری اسلامی

af.farsnews

ایران پرواز غیبی طرح جهانی
گنجینه مستشاران بین المللی

۱۱ میلیون نفر از اقشار محروم کشور در طرح تحول سلامت بیمه شده اند



تظاهرات
شیعیان هزاره
در کابل
به خاک و خون



تازه ترین خبرها از
جریات نموداری در
مجمع بحاری شهر مونیخ

روزنامه «جمهوری اسلامی» ایران: «تظاهرات شیعیان هزاره در کابل به خاک و خون کشیده شد»

رسالت

af.farsnews

توافقنامه های پسابر جامی با بنگاه های ورشکسته غربی است



سه انفجار در کابل ۵۰ کشته و ۲۰۰ زخمی به جای گذاشت

روزنامه «رسالت» ایران: «روشنایی رنگ خون

خراسان

af.farsnews

دریافتی مدیران بانکی همچنان نامشخص



روزنامه «خراسان» ایران: «روشنایی رنگ خون گرفت»



بنویس که در این
 دیدم هزار سال پیش در جان کریم
 بر سر کوهستان پیشوا افغان کریم
 آن حسنیه که بر بستان اردستان
 مشرب

احوال و تاریخ افغانستان



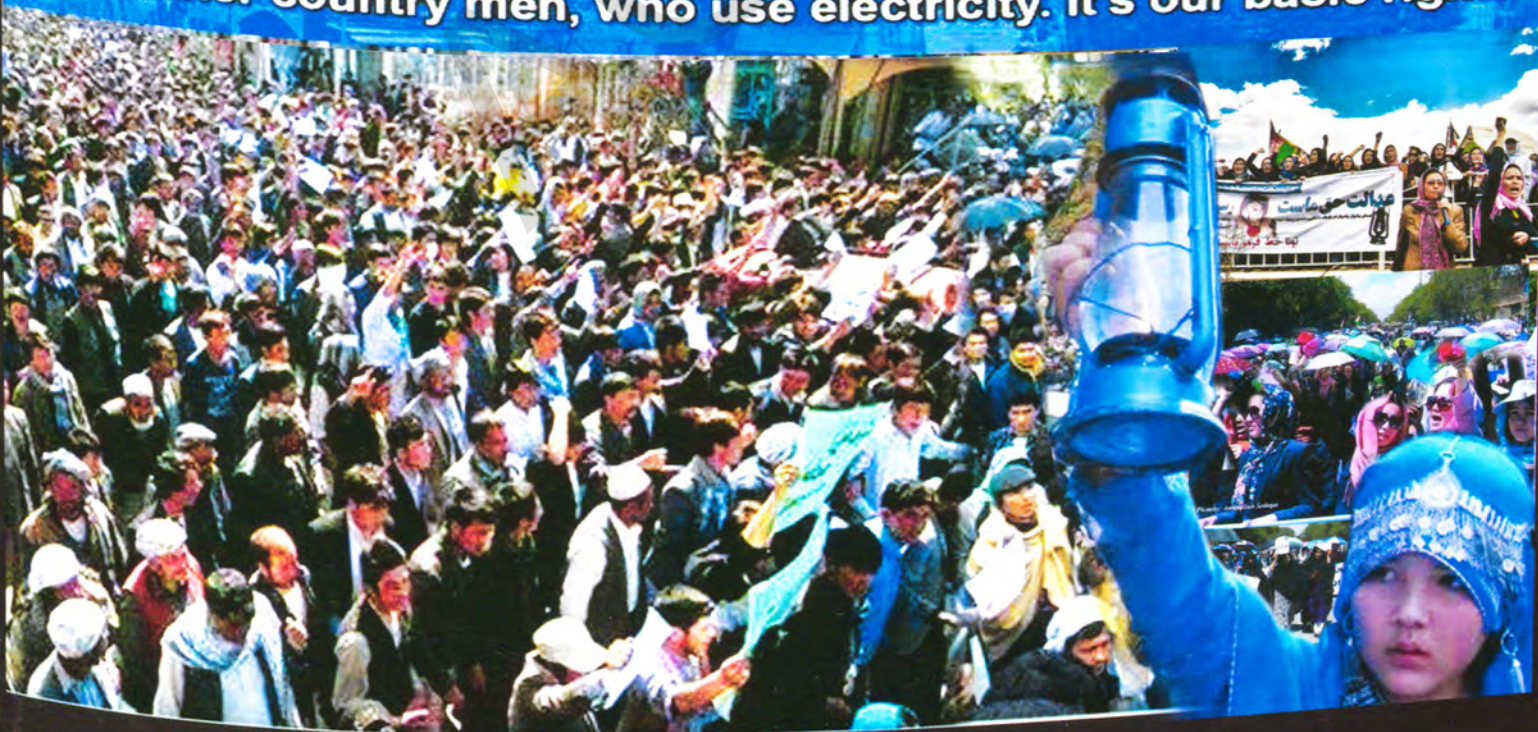
میسر به سر بارش بر بستان افغان
 در پیش چشم و بادل بیان کریم
 از رخ صدیکه بخت داشت لایق
 با بویب اگر شرم و باران کریم
 خواجه کمال

جنبش عدالتخواهی تبسم یک حرکت دادخواهی است

که در تاریخ کشور سابقه نداشته است.



We have used it for centuries, but now we want to be equal with our other country men, who use electricity. It's our basic right.



در دما برق نیست درد ما فرق است.